همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

فروغ یزدان

تألیف : اینیکو همّت

مهر ماه : ۱۳۳۷ خورشیدی

ربیع الاول : ۱۳۷۸ قمری

اکتبر : ۱۹۵۸ میلادی

همتم بدرقه‌راه کن ای طایر قدس
که‌دراز است ره‌مقصدومن نوسفرم



فروغ یزدان

تألیف : ا. نیکوهمت

مهر ماه: ۱۳۳۷ خورشیدی

ربیع‌الاول : ۱۳۷۸ قمری

اکتبر : ۱۹۵۸ میلادی

بها با کاغذ اعلا : ۴۰ ریال

بها با کاغذ معمولی: ۳۰ ریال

☆(چاپ حکمت - قم)☆

حافظا اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق　　بدرقه رهت شود همت شحنة النجف

(حافظ شیرازی)

☆☆☆

رومی نشد از سر علی کس آگاه　　زیرا که نشد کس آگه از سر اله

یک ممکن و اینهمه صفات واجب　　« لا حول ولا قوة الا بالله »

مولوی بلخی

کجاست حیدر کرار و تیغ آتشبار   که کافران را دادی بامر حق کیفر

اگر بخواهی رسم و ره سیاست ملك   بخوان وصیت آن شه بمالك اشتر

«ادیب الممالك»

از همین نویسنده :

۱ـ زندگانی و آثار بهار (جلد اول)

۲ـ زندگانی و آثار بهار (جلد دوم)

۳ـ شاهراه کمال

٤ـ رجال و سخنوران معاصر

٥ـ تلخ و شیرین

٦ـ تحول ادبیات در دو قرن اخیر

اغلاط چاپی

متأسفانه با اهتمام وافی وکوشش کافی که بعمل آمده معذلك درچاپ این کتاب اغلاطی رخ داده، لذاازخوانندگان عزیز خواهشمنداست قبل ازمطالعه بتصحیحات زیر اقدام نمایند:

صفحه:	سطر:	غلط:	صحیح:
۱	۱	مولای	مولا
۳	۱٦	مطلب	بطلب
۵۰	۳	هر آئیه	هر آینه
۹۵	۲	شتات	شتاب
۹٦	۱	امیرالمؤمنان	امیرالمؤمنین
۹۷	۲۲	عمران	آل عمران
۱۳٦	۳	می‌نشیند	می‌نشیندلاجرم

چون مطالب صفحات ۱۵۳ و ۱۵٤ اشتباها بجای یکدیگر قرار گرفته اند از خوانندگان ارجمند تقاضادارد هنگام مطالعه کتاب مورد توجه قرار دهند.

فهرست مطالب

ماده تاریخ طبع کتاب

فروغ یزدان

علی یگانه عالم ، و حید دوران بود | علی خلاصه امکان ، فروغ یزدان بود
علی است شاه ولایت ، علی است نور خدا | علی عالی اعلا ، چراغ ایمان بود
وصی خاص پیمبر ، ولی خاص خدا | حکیم وعالم وعادل ، رحیم ورحمان بود
قرین او نتوان یافت درقرون ودهور | یگانه مرد خدا در میان اقران بود
بلیغ بود و فصیح و سخنور و گویا | سخن شناس وسخن گستر وسخندان بود
بیان او ببلاغت بعرش علیین | کلام او بفصاحت بدیل قرآن بود
در مدینه دانش علی بود آری | کلام ختم رسل بهترین برهان بود
بعلم و معرفت او را نبود تالی و مثل | بپایمردی ورادی فرید دوران بود
بزرگوار امامی که در مناقب او | بسان کودك الکن نسان حسان بود
بمدح اوست بیان سخنوران قاصر | همین بس است که او پادشاه مردان بود

بوصف او چو سخن میسرود « همت » ما
یکی بیامدو گفت: «او فروغ یزدان بود» ۱۳۷۸ قمری

مؤلف

بقلم : آقای دکتر حکمت
مدیر «مجله جهان علم»

انا دار الحکمة وعلی بابها

«محمد بن عبدالله»

پیامبر اکرم محمد بن عبدالله (ص) در دنیای عرب پا بعرصه وجود گذاشت و دنیائی را که درمنجلاب فساداخلاق غوطه ور بود تحول فکری عجیب ایجاد نمود وبا گفتارهای حکیمانه وبیانات رسا ابواب علم ومعرفت و حکمت را بروی جهانیان گشود .

پیامبر اکرم را گفتارهای بس شگفت انگیز بود که دنیا پس از قرنها تفکر و نوشتن رساله های بیشمار و تجسسات وتفحصات هنوز دراعجاب وشگفتی است.

پیامبر اکرم ازخوبیها و بدیها بعنوان حلال وحرام سخن بمیان آورد و بشریت را براه راست هدایت کرد وفرمود : «انا دار الحکمة وعلی بابها»

زیرا علی پسرعم بزرگوار پیغمبر از کودکی درمکتب محمدی پرورش یافته و پی باسرار رسالت برده بود واین استعداد علی بود که اورا مافوق مخلوقات بشر قرارداده وچنین امتیازی را احراز نمود که رسول خدا درباره‌اش فرمود :

«علی منی بمنزلتی من ربی» .

پیغمبر اسلام درجای دیگر درباره عظمت وخصال علی میفرماید :

«من اراد ان ینظر الی نوح فی عزمه ، والی آدم فی علمه ، والی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته ، والی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابیطالب علیه السلام».

شهریار شاعر معاصر میگوید :

دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین　　　بعلی شناختم من بخدا قسم خدارا

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی از جابر بن عبدالله انصاری نقل مینماید که محمد بن عبدالله درباره علی چنین فرموده :

«علی بن ابیطالب اقدمهم مسلماً واکثرهم علماً»

علی در نامه ای که به مالك اشتر والی مصر نوشت پاره‌ای از دستورات واوامر حکیمانه‌را گنجانیده که از لحاظ سیاسی وحکمت الهی واصول حکمرانی بینهایت قابل تعمق وتوجه است که باید مورد مذاقه دانشمندان وسیاستمداران جهان واقع شود.

در این فرمان میفرماید :

«اشعر قلبك الرحمة للرعیة والمحبة لهم واللطف بهم»

یعنی در امر حکمرانی با زیردستان خود لطف ومحبت ورحمت راروادار.

ودر جای دیگر میفرماید :

«ایاك ومساماة الله فی عظمته والتشبه به فی جبروته ، فان الله یذل کل جبار ، ویهین کل مختال».

ای مالك برحذر باش از تصور اینکه درمقام بزرگواری وجبروت خودرا با ایزد متعال برابر وهمتا بدانی ، خدا هر گردنکش متکبر را خوار وذلیل مینماید .

درباره معاشرت وآمیزش بااجتماع چنین فرموده :

«ولیکن ابعد رعیتك منك واشنؤهم عندك ، اطلبهم لمعایب الناس» .یعنی ای مالك بپرهیز از کسانی که بگفتن زشتیهای مردم اصرار دارند وآنان را ازخوددور بدار و

مخصوصاً تأکید میفرماید : «ولا تعجلن علی تصدیق ساع» یعنی گفتارهای نمام وسخن چین را بزودی تصدیق منما .

شاعر عرب در این باره گفته است :

یا من یعیب و عیبه مستغیب　　　کم فیك من عیب وانت تعیب

یعنی ای کسی که از دیگران بدگوئی مینمائی وعیب خودرا پنهان میداری ، چقدر در تو عیب پنهانی است واز دیگران بد میگوئی .

وهمچنین میفرماید : «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتك فی نفسك ، ممن لا تضیق به الامور ، ولا تمحکه الخصوم ، ولا یتمادی فی الزلة ، ولا تشرف نفسه علی طمع ، ولا یکتفی بادنی فهم دون اقصاه ، اوقفهم فی الشبهات ، وآخذهم بالحجج واقلهم تبرماً بمراجعة الخصم واصبرهم علی تکشف الامور» .

یعنی ای مالك برای حکمرانی از والاترین مردم اختیار نما ؛ کسانی راکه روزگار چشم اورا تیره وتار ننماید ودشمنان اورا از گفتار حق نرنجاند ، و درلغزش و گناه اصرار نورزد ونفس اماره اورا برحرص وطمع نینگیزد وتا بتواند مسائل را فهمیده وتحقیق نموده قضاوت نماید ، کسانی که در موارد اشکال بیشتر کنجکاوی نمایند وبیشتر برشواهد وحقایق پابرجا باشند و اگر دشمن باو مراجعه نماید رو برنگرداند وهرچه بیشتر برای پرده برداری ازامور تجسس وتفحص نماید.

اینها نموداری ازتعالیم عالیه مکتب اسلام ودستورات علی میبود که هرقسمت آن فصلی نوین از آئین حکومت وفرمانروائی است وبشر باید قرنها دراین زمینه‌ها به تحقیقات ومطالعات خودادامه دهد .

پس درحقیقت مطالعه این کتاب که بهترین دستورات سیاسی وحکمت آسمانی رادربردارد بمصداق گفته علی علیه‌السلام که میفرماید :

«ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان ، فابتغوا لها طرائف الحکم» برای

کلیه افراد مردم خاصه محققین ودانشمندان‌وجوانان‌لازم و ضروری است .

این‌کتاب شامل بهترین وتازه‌ترین مطالب حکمت وتعالیم اسلامی وحقایق سیاسی‌است که باید مفاد آن موردتوجه‌زمامداران‌وسیاستمداران‌عالم‌قرار گیرد .

دوست فاضل وعزیزمن آقای نیکوهمت دراین‌کتاب درباره‌فضایل و مکارم علی علیه‌السلام مطالب جامع‌وممتعی‌نگاشته‌اند والحق والانصاف درتألیف وتدوین‌کتاب «فروغ یزدان» کوشش‌فراوان‌واهتمام وافی مبذول‌داشته‌اند و بطوریکه ازفصول آن برمیآید نگارش وتألیف اینهمه مطالب بدیع ونخبه تنها دراثرمطالعه‌وتحقیق‌وتتبع وممارست‌واهتمام‌میسراست .

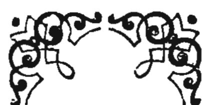
یکی‌ازمحاسن‌این‌کتاب‌این‌است که چهارترجمه‌شیوا ازفرمان علی علیه‌السلام درآن طبع‌شده وهمچنین چاپ وانتشار نمونه هائی‌ازاشعارمنسوب‌به‌علی علیه‌السلام وترجمه‌های منظوم‌ومنثوری‌که ازآن‌اشعاربعمل آمده و باترتیب بدیعی انتخاب و بطبع رسیده برمزایای‌کتاب افزوده است .

طبع چکامه‌هاوچامه‌های‌شعرا وسخن سنجـان‌که درمنقبت‌وستایش‌حضرت مولی‌الموالی علی‌بن‌ابیطالب سروده‌شده نیزحکایت ازلطف طبع وحسن‌انتخاب مؤلف محترم که‌خودشـاعری نقادوشیرین سخن میباشند مینماید ودرحقیقت‌نوعی ابتکار وابداع ادبی‌بمنصه ظهور وعرصه بروزرسانیده‌اند. ارزش واهمیت‌تألیف‌و نگارش این‌گونه‌کتاب‌های بدیع وتحقیقی دراین روزگاران‌که‌ادب‌وزبان‌فارسی‌رو بانحطاط میرودوباانتشارکتب بازاری ومبتذل‌بازار علم‌وادب‌کساداست‌خدمتی‌بسیار بزرگ‌وشایان‌توجه‌است .

خاصه‌اینکه‌کتاب فروغ یزدان شامل فرهنگ مترقی اسلام وزندگی‌وسیرت بزرگترین شخصیت‌عالم‌اسلام پس‌ازپیغمبراکرم میباشد ومطالعه‌آن برای‌همه‌کس

خاصه جوانان ترقیخواه وروشنفکر بسیار ضروری بنظرمیرسد .

موفقیت و کامیابی دوست عزیز و دانشمند خود را در ادامه خدمات مطبوعاتی وطبع و انتشار این گونه کتاب های نفیس و پرارزش از خداوند توانا خواستار است .



دریا و کوه ودره ومن خسته وضعیف
ای خضر پی خجسته مدد کن بهمتم

بنام خدا



خواننده گرامی :

درباره فضائل وبزرگواری وفصاحت وبلاغت وشخصیت مولای متقیان اسد الله الغالب ابوالحسن علی بن ابیطالب عليه السلام که سرسلسله موحدین وراد مردان عالم بشریت است هرچه گفته ونوشته شود کم است ، زبان ازشرح خصائل عالی ومکارم حمیده علی قاصروا لکن است .

کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست — که ترکنی سرانگشت وصفحه بشماری

علی بزرگترین مظهرعالم بشریت بودوهرچه زمان بگذرد شخصیت بزرگ و اسرار عظمت او بیشتر دانسته میشودوهرچه درخطبه ها وکلمات آن حضرت تحقیق وتتبع بیشترشود جادارد وعظمت وبزرگواری اورا روشن تر میسازد .

علی عليه السلام در مراتب فضیلت ودانش خود میفرماید «**ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر**» یعنی سیل دانش ازوجود من فرو میریزد وهیچ پرنده ای قادر نیست که

بجانب ادراك مقام من پرواز کند .

بااینکه در بخش سخنان علی که دراین کتاب بنظر خوانندگان گرامی میرسد اشاره شده که بسیاری از نویسندگان وسخنوران درباره طلاقت بیان وسلاست کلام و سخنان بلیغ وگفتار فصیح امیرالمؤمنین علی درمقام تحقیق وتتبع بر آمده‌اند دراینجا بطور نمونه اشاره بیکی ازسخنان علی عليه‌السلام میشود که میفرماید :

«لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدری مايحدث بك الزمان» که معنی ومفهوم آن چنین است :

«هرگز بسقوط وشکست دیگری خندان وشادمان مشو زیرا که روزگار راپستی وبلندیهاست وتو آگـاه نیستی که برای توچه درپیش خواهد آورد».

دهقان اصفهانی میگوید :

یکی را که دربند بینی مخند	مبادا که روزی در افتی ببند

مضمون ومنطوق این کلام را فتحعلیخان صبا ملك الشعرای کاشانی در گلشن صبا بصورت دیگری دریکی ازحکایات بیان کرده که قسمتی از آن چنین است :

شنیدم بکسری یکی مژده برد	که خرم نشین کت فلان خصم مرد
چنین گفت آن شاه فرخنده بخت	که مـا نیز باید ببندیم رخت
مرا چون همین راه باشد به پیش	نخندم بکس بلکه گریم بخویش
چو بنیاد ایجاد ما بر فناست	بمرگ کسی شادمانی خطاست
بلی هر که افتاد روشن روان	نگردد بمرگ کسی شادمان

آقای ابوالقاسم حالت شاعر معاصر که قسمتی ازکلمات قصار حضرت امیر عليه‌السلام را ترجمه کرده‌اند در ترجمه کلام امیر که براستی امیرالکلام است در یکی از رباعیات خود چنین میگوید :

یک روز سپهر برسری تاج نهاد	روزی سر وتاج هردو را داد بباد

زافتادن دیگری مکن خود را شاد کز مسند خود تو نیز خواهی افتاد

همچنین باستناد پاره‌ای از روایات علوی قواعد مسلم و ثابتی در فقه اسلامی بین علما نهاده شده است و با توجه باینکه قانون مدنی ایران تحت تاثیر فقه اسلامی تدوین شده، تا حدی میتوان بعظمت و نبوغ علی پی برد و نفوذ کلام و بیان علی را در تمشیت امور اجتماعی و تأمین سعادت و آسایش عمومی ادراك کرد و همچنین بتأثیر عمیق کلمات بلیغ مولای متقیان در پایه گذاری اصول حکومت و قانون گذاری وقوف حاصل کرد.

علی حکیمی بلندمرتبت و عارفی والامقام و موحدی متقی و با ایمان بود، علی خلاصه عالم امکان و کاشف اسرار قرآن است.

چگونه میتوان قلب رقیق و ذوق سلیم و حس لطیف و عشق پاك و آسمانی علی را توصیف کرد، آنهمه سجایای اخلاقی و وسعت معلومات و دانش را کسی تا کنون نتوانسته است آنطوریکه باید و شاید شرح دهد و بیان کند.

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون بعشق آیم خجل باشم از آن

گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیك عشق بی زبان روشنتر است

چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون بعشق آمد قلم برخود شکافت

چون سخن در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست وهم کاغذ درید

عشق و مودت و مهر و محبت و نوع دوستی و عواطف عالی بشری در علی بمرحله کمال رسیده بود.

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

دکتر احمد امین نویسنده معروف در جلد اول کتاب « ضحی الاسلام » میگوید:

« علی دعوت بمساوات و برابری میکرد و میان عالی و دانی و شریف و وضیع و عرب و غیرعرب هیچگونه امتیاز و فرقی قائل نبود »

علی یکی ازچهره هـای تابنـاك و در خشان تاریخ بشریت است وجای آن دارد که برای استفاضه ازمراتب حکمت وحقایق آمیخته باحالات عشق وذوق وحال ویکتاشناسی این رادمرد بزرگ خطبه‌ها ورسائل و وصایای اورا مورد توجه دقیق قراردهیم ، هرچه مادرسخنان بلیغ وبیانات فصیح و فرمانهائی که بولاة صادر کرده استقصای بیشتر کنیم بمراتب دانش وفضیلت وسیاست وحکمت وعرفان ونبوغ‌ودهای او بیشتر وقوف یابیم .

کلمات ودستورات علی در آئین حکمرانی بهترین راهنمای سیاست وملک‌داری وفرمانروائی است .

نیکلسن مستشرق ومحقق مشهور معاصر انگلیسی میگوید : « پندها وحکم و گفتار های علی شایع ودر تمام کشورهای اسلامی برزبانها جاری است » .

هرکس نهج البلاغه علی را که سیدشریف رضی آنرا گرد آورده وشامل خطبه هاوکلمات ووصایـا وحکم ونامه های آن حضرت است بامداقه کامل مطالعه کند ودر دستورات وحکم وفرمانها ووصایای علی توجه دقیق وغور کافی نماید، نه تنها بشخصیت بزرگ امیرالمؤمنین علی علیه السلام پی میبرد وبراندیشه‌های تابناك وافکار آسمانی وی آگاه میشود، بلکه به بسیاری از اسرار آفرینش ورموزخلقت که بابهترین بیان ونیکوترین وجهی شرح داده شده پی خواهدبرد وحقایق دین اسلام راهرچه بیشتردریابد وهرآینه کسی ازجاده حقیقت وصراط مستقیم منحرف شده باشداگر باروشن بینی وصدق عقیدت و خلاصی که در آن شائبه کمترین ریائی رود دستورات و اوامرعلی رابکار بندد ازتیه ضلالت نجات پیدا کند ورستگاری جاوید یابد .

سخنان پرمغز وخطبه های بلیغ علی مبتنی برعالی ترین اندیشه‌ها و احساسات عالیه بشری و متکی برادله عقلی وفلسفی است .

برنهج البلاغه تاکنون شروح وترجمه‌های زیادی نوشته شده‌است - یکی از

شارحین بزرگ عزالدین حامد الشهیر به ابن ابی الحدید معتزلی است و دیگر از شرحهای معروف عبارت است از : شرح کبیر وصغیر ابن میثم و شرح قطب راوندی و شرح میرزا علاء الدین گلستانه و شرح ملافتح‌الله کاشانی و شرح نواب لاهیجی و شرح حسین بن خواجه شرف‌الدین اردبیلی و شرح حاج میرزا حبیب‌الله خوئی و شرح قروینی و شرح نهج‌البلاغه ترجمه شیخ محمد عبده مفتی معروف مصری .

فرمانی که حضرت علی به مالك اشتر صادر فرمود بزرگترین و جامع‌ترین منشوری است که تاکنون شرف صدور یافته ودر آن ازدقایق امور حکمرانی و آئین سیاست و مملکت‌داری واصول دادگستری و برقراری حقوق مساوی در بین مردم ورعایت عدل وانصاف و آزادی درمعاشرت ومعامله وحسن سلوك و حکمرانی و مردم داری سخن رفته وازهیچ نکته مهم اخلاقی و اجتماعی فروگذار نشده است .

این فرمان جامع هنوز پس از چهارده قرن حاوی مطالبی بدیع و نکاتی دقیق است وتا آنجا که نویسنده این کتاب اطلاع دارد تاکنون از طرف بیش از بیست نفر از سخنوران و سیاستمداران وفضلای بزرگ بنظم ونثر فارسی وعربی و ترکی مورد شرح وتفسیر قرار گرفته که دراین کتاب بچند ترجمه وشرح آن اشاره شده است .

درچاپ وانتشار متن فرمان علی علیه‌السلام که دراین کتاب بنظر خوانندگان گرامی میرسد اهتمام کافی وکوشش فراوان بعمل آمده که باتوجه بچند نسخه مختلف ازفرمان مبارك که در دسترس مؤلف این کتاب بود و تطبیق و مقابله کامل آنها بایکدیگر حتی‌الامکان عین فرمان بهمان صورت اصلی بچاپ برسد وازاشتباهاتی که احتمالا ممکن است دربعضی ازنسخ چاپ شده دیده میشود عاری باشد وتا آنجاکه امکان دارد از اغلاط مطبعی خالی باشد .

اینك ازمیان ترجمه‌هائی که ازفرمان حضرت علی علیه‌السلام به مالك اشتر شده بچند ترجمه و شرح که مورد استفاده مؤلف واقع شده اشاره میشود :

۱ـ ترجمه فرمان حضرت امیر و همچنین شرح جامع و مبسوطی که **ابن ابی الحدید** بر آن نوشته که در صفحات ۱٦٦ الی ۲۱۳ مجلد چهارم نهج البلاغه ابن ابی الحدید بطبع رسیده .

مجلد چهارم نهج البلاغه و شرح جامع عزالدین حامد ابن ابی الحدید که شامل حکم و رسائل و مواعظ امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است در سال ۱۳۷۵ هجری بمطابق با ۱۹۵٦ میلادی در بیروت بحلیه طبع آراسته شده و دارای ۷۳٦ صفحه بقطع بزرگ خشتی است و با حروف ریز بچاپ رسیده .

۲ـ جزء ثانی نهج البلاغه **شیخ محمد عبده** مفتی مصر (طبع سوم) که محتوی مراسلات وحکم و مواعظ امیر مؤمنان علی علیه السلام است ودر سال ۱۳۲۱ هجری قمری در مصر بچاپ رسیده وشامل ۲۵۷ صفحه است. فرمان حضرت امیر بمالك اشتر نخعی در صفحات ۸۵ الی ۱۱۵ مجلد ذکر شده درفوق بطبع رسیده .

طبع اول شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده بسال ۱۳۰۷ قمری در بیروت انتشار یافته .

از مختصات این کتاب این است که پاره‌ای از لغات مشکل نهج البلاغه را شیخ محمد عبده شرح داده و ذیل صفحات کتاب بچاپ رسیده و نسبت بطبع اول و دوم جامع‌تر است.

سایر تألیفات و آثار شیخ محمد عبده بشرح زیر است :

۱) شرح بر مقامات بدیع الزمان تألیف ابو الفضل احمد بن حسین همدانی متوفی ۳۹۳ قمری چاپ بیروت.

۲) تفسیر عم از سوره (نبأ) تا سوره (الناس) چاپ مصر

۳) تفسیر القرآن الحکیم ـ خلاصه دروس شیخ محمد عبده درجامع الازهر شامل ۷ جلد که بسال ۱۳۲۵ قمری در مصر چاپ شده (جلد اول این تفسیر بطبع نرسیده)

٤) رسالة التوحید که بسال ۱۳٤۳ قمری در مصر طبع و منتشر شده.

۵) الاسلام والنصرانیه مع العلم والمدنیه در رد بر مقالات فرح انتوان مدیر و نگارنده مجله ماهانه عربی (الجامعه).

ردیه عبده بدواً بصورت مقالاتی در مجله ماهانه المنار که مدیر آن سید محمد رشید رضا بود انتشار یافته و فرح انتوان در مجله الجامعه ردی بر آن نوشته است؛ رد فرح انتوان بعداً بطور جدا گانه در کتاب (ابن رشد و فلسفه) در سال ۱۹۰۳ میلادی بطبع رسیده.

۳ ـ ترجمه و شرح نواب لاهیجی و شرح حسین بن خواجه شرف الدین اردبیلی و شرح حاج میرزا حبیب الله خوئی که در صفحات ۳۱۰ الی ۳۲۷ کتاب نهج البلاغه ای که در محرم سال ۱۳۵۵ هجری قمری در تهران بطبع رسیده انتشار یافته.

ازمیان ترجمه هائی که در چندسال اخیر از فرمان علی به مالك اشتر شده میتوان ترجمه و شرح های زیر رانام برد :

۱ ـ ترجمه فرمان مبارك نگارش آقای سید علی اکبر برقعی قمی که بنام «سیاست نامه» ازطرف کتابفروشی حافظ تهران شامل ۱٦ صفحه انتشار یافته و انشاء آن بسیار سلیس وشیواست .

مادراینجا برای نشان دادن شیوائی وسلاست ترجمه مزبور قسمتی ازمقدمه آن رانقل میکنیم :

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

«این است فرمانی که بنده خدا علی امیرالمؤمنین بمالك بن حارث اشتر داد ؛ در آن هنگامی که عهد ولایت کشور مصر را باو سپرد تا خراج آن کشور را بستاند و با دشمنانش بکارجهاد برخیزد و مردمش را بصلاح در آورد وشهرهایش را آباد گرداند

فرمان دهد او را بتقوی و برگزیدن اطاعت خدا و پیروی کردن از فرائض وسنن قرآن که خدا بآنها امر کرده است ، چه هیچکس سعادتمند نگردد جز از پیروی کردن

آنهـا وهیچکس شقاوت‌مند نگردد جز از انکار کردن وضایع نمودن آنها .

وهم فرمان دهد اورا که بادست ودل وزبان بیاری خدا برخیزد ؛ چه خدای عزوجل ملتزم است که یاری کند آنکس که اورا یاری نماید وعزیز گرداند آنکس که اورا عزیز شمرد .

وهم فرمان دهد اورا که در پیش شهوت‌ها وخواهشها، نفس خویشتن را بشکند و در پیش سرکشی‌ها عنان نفسش را بکشد ؛ زیرا نفس بسیار ببدی فرمان دهد مگر آن حد که خدا رحم کند .

ای مالك از این پس بدان که ترا بکشوری فرستادم که دولت‌های عادلانه وجائرانه پیش از تو بر آن گذشت ومردمی در کارهای والیان پیش از تو نگریستند و درباره تو آن گویند که تو دربارهٔ ایشان گوئی وتنها چیزی که برصالحان وشایسته کاران راه مینماید همان است که خداوند بر زبان بندگانش جاری میگرداند ؛ بنابراین بباید که محبوبترین اندوخته‌های تو اندوخته عمل صالح باشد و مالك هوای نفس خویشتن باش .

وبرچیزی که حلال نیست بخل بورز ؛ چه بجان بخل ورزیدن بحقیقت درمحبوب ومکروه نفس انصاف دادن است ورحمت بر رعیت ودوستی وملاطفت باایشان را شعار دل خود کن وبر ایشان همچون درنده بی باك مباش که خوردن ایشان راغنیمت شمری .

بحکم اینکه مردم دو صنف باشند ؛ صنفی که برادر دینی تواند وصنفی که همچون تو آفریده‌اند که لغزش ایشان بسیار باشد و حالت‌های مختلف ایشان را پیش آید وعمد وخطا بر دستشان رود و ببایست که تو از عفو وگذشت ازخود بر ایشان ببخشائی، بدانسان که دوست داری خداوند از عفو وگذشتش بر تو ببخشد ، چه تو فوق رعیتی وآنکس که ترا ولایت داد فوق تست و خداوند فوق ولایت بخش تو باشد که امور مردم را برعهده کفایت تو گذاشت وتورا بایشان بیاموزد» .

۲ ـ ترجمه فرمان مبارك که بانضمام دو خطبه اخلاقی حضرت امیر بقلم

آقای جواد فاضل در دیماه سال ۱۳۱٦ خورشیدی توسط مطبعه شرکت سهامی چاپ بطبع رسیده و شامل ٦۰ صفحه میباشد.

بعدها این کتاب بضمیمه ترجمه نهج البلاغه آقای فاضل جداگانه طبع و منتشر گردید.

همانطوریکه درجای دیگر این کتاب توضیح داده شده ترجمه‌ای که آقای فاضل از فرمان حضرت امیر به مالك اشتر نموده بهیچوجه با اصل فرمان مطابقت ندارد بلکه ایشان بدون توجه دقیق به معانی و مفاهیم عالی اصل فرمان که در کمال سلاست و در منتهای بلاغت و فصاحت صادر شده بامقایسه اوضاع و مقتضیات اجتماع کنونی مطالبی از خود بر آن اضافه کرده و نام آنرا هم ترجمه فرمان امیر مؤمنان نهاده‌اند - اینك قسمتی از ترجمه ایشان را که در صفحات ۲٤ و ۲٥ فرمان مبارك حضرت علی بن ابیطالب بطبع رسیده شاهد مثال میآوریم:

«برسرباز سخت مگیر و او را بکارهای پست و ننگین مگمار، بگذار که روح سرباز شریف و نظرش عالی باشد.

همیشه بدفتر سپاه رسیدگی کن، راضی مباش که سپاهی بیش از میعاد مقرر خویش در اردو اقامت کند؟!!

میخواهم بگویم که سربازخانه (؟) را در چشم سرباز نباید بصورت زندان خانه در آورد نباید سپاهی را خسته و بیزار نمود، نباید گذاشت که در نتیجه فشار بیهوده آتش عشق و فداکاری در کانون سینه سرباز افسرده و خاموش گردد.

سردار من! اگر سربازان تو در لشگرگاه بیشتر از مدت خدمت خود خدمت نمایند، هرقدر هم که مدت زائد کوتاه و ناچیز باشد، در نظر ایشان بسیار بلند و طاقت فرسا جلوه میکند.

این بی قیدی از افسر بی اطلاع سرباز را در استحکام اصول مقررات و آئین سربازی بتردید انداخته و از راستگوئی فرمانده خویش بدگمان میسازد.

پس باید مرام لشکری راچه بزحمت وچه بآسایش سپاه منتهی شود محترم و حتمی الاجرا دانست (؟ ! !)

ازمن بیاد دار که بزرگترین وظیفه افسر ایراد نطق های آتشین و سخنرانی های مؤثر دربرابر صفوف سپاه است . (!!)

فرمانده موظف است که بالهجه گرم وپر حرارت افراد خود را باستقامت و شجاعت تهییج کند .

فرمانده باید فدا کاری سربازان خویش رادر محضر عموم لشگریان با بیانی سپاس آمیز بمیان آورد .

هرمردسپاهی که عملی فوق العاده ازخود نشان داد مقتضی است درپیش عموم سپاه معرفی گرددو افسر مربوط باید سرباز برجسته صف رابا عبارات گرم و مهیج درپیشگاه لشگرنام برد و بقدری که لازمه تشویق میباشد در باره او فرو گذار نکند .

این عمل یعنی تشویق و تقدیر سربازان فعال علاوه بر آنکه خاطر شان را شاد میکندو روح وظیفه شناسی رادر آنان بیدار مینماید ، مسلماً افراد تنبل و بی قیدرا بر شگ آورده و بجدیت وفدا کاری برمیانگیزد . (؟ !)

تأکیدمیکنم که خدمتکاران صمیمی و باوفا اعم ازلشگری و کشوری باید عملا نیز تشویق شوندو آنچنان دراعطای جایزه (؟ !) بفرمانبران جدی احتیاط بعمل آید که خودشیرین کنان(؟ !) بیکار ازفرصت استفاده نکنندو بیرنج بگنج نرسند .

در آن موقع که یابزبان ویابعطااز کار کنان دولت تشویق میکنی راضی نیستم که شخصیت افرادرادر پاداش کار دخالت دهی» .

۳ ـ ترجمه عهد نامه حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین به مالك اشتر نخعی که در صفحات ۵۸ الی ۱٦۷ جلد هشتم نهج البلاغه منظوم تألیف آقای محمد علی انصاری قمی مترجم و شارح و ناظم کتاب مذکور تحت عنوان «آئین جهانداری»

بطبع رسیده که اشعار آن من حیث المجموع متوسط است

اینك قسمتی از آغاز عهدنامه منظوم بنظر خوانندگان عزیز میرسد :

مراین پیمان که پندی دلنشین است ز بنده حق امیر المؤمنین است
که مروارید سان گشته برشته شود بر مالك اشتر نوشته
که مالك سوی ملك مصر تازد مکان در قصر دولت نیك سازد
ز اهل جزیه گیرد نقد و باجش نماید گرد از اهلش خراجش
بگنج ملك با عدل او فزاید بدلها باب شادی بر گشاید
کند با دشمن آن ملك پیکار بسامان آرد از مردم همه کار
برخها باز درب (۱) داد دارد هر آن شهرش خراب آباد دارد
بتن خوف خدا چون برد(؟)پوشد ز جان ودل بطاعاتش بکوشد
کند قانون قرآن نیك اجرا عمل بر فرض و بر سنت بیکجا
همان فرض و سنن راهر که دل بست بدانها از شقاوتها بجان رست
فرشته نیکبختی را هم آغوش شد ،ازجام حقیقت گشت مدهوش
وراز پذرفتنش کس گشت تن زن زبدبختی نموده جامه برتن
روان گردیده درتیه (۲) تباهی نصیبش شدشقاو رو سیاهی
بود اشتر زنزد ما موظف که خود ازجزخدا سازد مخفف
بدست ودل دهد یاری خدا را بیکسو برنهد ریو و ریا را

---

۱ ـ درگلمه‌ای است فارسی ودرب غلطی است مصطلح ـ استادان سخن کلمه درب را تاکنون استعمال نکرده‌اند . سعدی گوید :

در میر و وزیر و سلطان را بی وسیلت مگرد پیرامن

و له ایضاً

بر در ارباب بی مروت دنیا چندنشینی که خواجه کی زدر آید؟

۲ـ نام بیابانی است که بنی اسرائیل پس ازخروج ازکشورمصر چهل سال در آن سرگردان ماندند

که فرد لا یزالی از میان ... شده بر خلق خویش از جود ضامن
که هر کس باریش از جان و دل کرد ... بزرگیهای وی در دیده آورد
کند یاری و بدهد ارجمندیش ... بر دخواری و بخشد سر باندیش
دگر آنکه بنفس خود ستیزد ... که خوی زشت از طبعش گریزد
چنان آن دیو را در بند آرد ... چنانش با ریاضت در فشارد
که نتواند کند زنجیر پاره ... شود مانند دوزخ (کذا!) در شراره
نیارد سرکشی ها کردن آغاز ... نداند ساز خود خواهی کند ساز
که این عفریت از بندار رها شد ... نمیدانی بجان از وی چها شد
بزشتیها همی فرمان براند ... ببد بختی هر آن انسان کشاند(؟)
جز آن کس را که یزدان رحمت آرد ... بدور از زحمت نفسش بدارد

۴ـ ترجمه فرمان مبارك بقلم آقای عمادزاده اصفهانی که در صفحات ۳۳۸ الی ۴۰۲ کتاب زندگانی حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام تألیف ایشان مندرج است.

۵ـ ترجمه‌های میرزا محمد ابراهیم نواب بدایع نگار و وقار شیرازی و محمد حسین فروغی (ذکاء الملك) و فیض الاسلام اصفهانی که در این کتاب متن آن بطبع رسیده است.

بطوریکه خوانندگان عزیز ملاحظه مینمایند در این کتاب پاره‌ای از اشعاری بحضرت امیر عليه السلام منسوب است بطبع رسیده وغیر از یادداشتهائی که مؤلف از چندسال پیش در این مورد گرد نموده میتوان مآخذ زیر را که در دسترس نویسنده بوده نام برد:

۱ـ دیوان اشعار حضرت امیر که شامل اشعار منسوب بحضرت علی عليه السلام میباشد وحروف آن سنگی است و در ماه شعبان سال ۱۲۶۵ قمری بطبع رسیده.

۲ـ کتاب انوار العقول اشعار وصی الرسول که شامل ۴۱۲ صفحه است وحاوی قسمت مهمی از اشعار منسوب بامیر المؤمنین علی عليه السلام میباشد ـ ترجمه دیوان مذکور به نثر

ونظم از شرح دیوان میبدی است ودر سال ۱۳۵۵ هجری قمری بچاپ رسیده .

۳ـ دیوان امیرالمؤمنین وسیدالبلغاء والمتکلمین الامام علی بن ابیطالب علیه‌السلام که درسال ۱۳۷۵ هجری قمری مطابق ۱۹۵۵ میلادی در دمشق انتشار یافته و حاوی صد صفحه است .

متأسفانه دراین دیوان اغلاط زیادی دیده میشود .

٤ـ مناجات حضرت امیر بخط قوام‌السلطنه که درماه مهر سال ۱۳۲٦ خورشیدی با اهتمام آقای حبیب یغمائی مدیر ارجمند مجله ادبی یغما در تهران طبع وانتشار یافته واصل آنرا مرحوم قوام السلطنه درماه رجب سال ۱۳۱۱ قمری نوشته است واز نفایس کتابخانه سلطنتی ایران میباشد .

٥ـ مفاتیح الجنان تألیف حاج شیخ عباس قمی که مناجات منظومه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درصفحات ۱۲٥ و ۱۲٦ کتاب مذکور که درسال ۱۳۳۰ خورشیدی بطبع رسیده چاپ شده است .

برای استفاده بیشتر خوانندگان عزیز از کلمات قصار آن حضرت که گنجینه‌ای از معارف اسلامی وحکمت وعرفان است وشامل مطالب عالی فلسفی واخلاقی وسیاسی و اجتماعی است ، نمونه‌هائی دراین کتاب بچاپ رسیده ـ اشعار وسخنان نغز وحکیمانه حضرت امیررا بسیاری از سخنوران وشعرا بنظم شیرین فارسی ترجمه کرده‌اند که دراین کتاب نمونه‌هائی از آن بنظر خوانندگان گرامی میرسد .

درمواردی که لازم بنظر رسیده حواشی وتوضیحاتی درذیل صفحات افزوده و پاره‌ای از لغات مشکل توضیح داده شده وپاره‌ای از آیات واحادیث اشاره گردیده است ودرپایان کتاب نیز ازمیان اشعار فراوانی که درمنقبت ومدح علی علیه‌السلام سروده شده نمونه‌هائی انتخاب گردیده و اشعار مذکور نیز بارعایت تاریخ تولد و وفات گویندگان آن از زمان ابوالقاسم فردوسی طوسی تازمان حاضر بطبع رسیده و بااین ترتیب بر مزایای کتاب افزوده شده است .

اگرچه تاکنون کسی نتوانسته است درباره علی ومناقب وفضایل مولای متقیان آنطورکه درخورمقام والاوشخصیت بزرگ اوست سخن براند وکتابی نویسد، ولی با همه این احوال نویسنده این کتاب باگوینده شعر زیرهم عقیده و هم‌نواست که میگوید:

آب دریارا اگرنتوان کشید   هم بقدر تشنگی باید چشید

اینیکو همّت

مولای علی است

پرتوانوار یزدان درجهان مولا علی است   شاهکار آفرینش بیگمان مولا علی است
دست حق ، شیر خدا و سر مطلق اوست او   همچو تاجی مایه فخر جهان مولا علی است
جانشین مصطفی باشد علی مرتضی   آنکه جبریلش بدربد پاسبان مولا علی است
آنکه درراه وصال حق بعشق از جان گذشت   کرد برخی دررہ حق نقد جان مولا علی است
شافع روز جزا جز حیدر کرار کیست ؟   ساقی کوثر به گلزار جنان مولا علی است
آنکه در توصیف ذاتش نیست گویا منطقی   آنکه در وصفش بود قاصر بیان مولا علی است
پادشاه بحر و بر و حکمران انس و جان   پای بنهاده بفرق فرقدان مولا علی است
کاشف اسرار قرآن نیست غیر از مرتضی   سر مطلق را بعالم ترجمان مولا علی است
آنکه باشد واقف و آگه بر اسرار وجود   آنکه اسرار ازل سازد عیان مولا علی است
واقف غیب و شهود و کاشف سر وجود   رهبر اسلام و شاه انس و جان مولا علی است
آیت حق باشد و آئینه اوصاف حق   دررہ حق آنکه میباشد روان مولا علی است
تاجدار لافتی باشد علی در ملک دین   آنکه باشد پادشاه لامکان مولا علی است
عارفان را قطب باشد، عاشقان را شاهد است   پاسدار ملک ایمان بیگمان مولا علی است
نوح اول ؛ آدم اول ، ولی الله اوست   آنکه دارد زندگانی جاودان مولا علی است
مظهر یزدان بود آن خسرو دنیا و دین   مقتدای خلق از پیر و جوان مولا علی است

گفت پیغمبر بروز عید خم کای مسلمین
بعد من شاه ولایت در زمان مولا علی است

مرتضی باشد بعالم مقصد از خلق جهان
مقصد از خلق زمین و آسمان مولا علی است

غایت و مقصود از کون و مکان دانی که چیست
غایت و مقصود از کون و مکان مولا علی است

در پناه مرتضی جو ایمنی را « همتا »
زانکه در دور جهان حصن امان مولا علی است

مؤلف

علی

اوصاف علی بگفتگو ممکن نیست   گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
من ذات علی بواجبی نشناسم   اما دانم که مثل او ممکن نیست

« ادهم کاشانی »

امیرالمؤمنین علی بن ابوطالب مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بود و تولدش روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال پس از عام الفیل در خانه کعبه اتفاق افتاد .

علی در دامان تربیت پیغمبر اسلام پرورش یافت و نخستین کسی بود که از مردان به نبوت محمد مصطفی ایمان آورد .

علی پس از پیغمبر اکرم بزرگترین مردی بود که باسرار آفرینش ودقایق حکمت الهی وفلسفه توحید آگاهی یافت .

چنانکه میفرماید:

اتزعم انك جرم صغیر   وفیك انطوى العالم الاکبر
دوائك فیك و ماتشعر   وداؤك منك و ماتبصر (۱)

علی بزرگترین مرد دین وسیاست بود و هرگز در کار خلافت و امر سیاست و مردم

---

۱ ـ مجموعه اسرار الهی مائیم   لوح و قلم و حرف سیاهی مائیم
هر چیز که مقصود تو باشد ایدل   از خود مطلب که هرچه خواهی مائیم

داری ذره‌ای تقصیر و کوتاهی نمینمود و میفرمود: چنان زندگانی کنید که پندارید هرگز نخواهید مرد و نیز چنان باشید که گوئی فردا خواهید مرد. یعنی در همه حال برای خدمت بمردم و سعادت جامعه آماده باشید و مرگ را همیشه در نظر داشته باشید ـ این است دستور زندگانی مردان موحد.

هرگز خدا را فراموش نمیکرد و میفرمود:

«عجبت لمن نسی الموت و هو یری من یموت»

شگفت آید مرا از کسی که فراموش میکند مرگ را با آنکه می بیند همه روز مردمان همی میرند.

پایه جلال و مرتبت حضرت علی تا آنجاست که حضرت رسول در باره او فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» یعنی هر کس که من سرور و مولای او هستم، علی مولا و سرور او ست.

درجه محبت و دوستی و علاقه حضرت محمد نسبت بعلی همان بس که حتی دختر خود را نیز بتزویج او در آورد.

علی نخستین کسی بود که از منبع فیاض مکتب احمدی کمالات و فضایل عالیه را بدون واسطه تحصیل نمود.

محمد ﷺ در اثر فداکاریها و حقیقت خواهی که در علی سراغ داشت، او را برادر خود میدانست و در باره او فرمود:

«یا علی انت اخی فی الدنیا والاخرة وانت وصیی»

در مراتب فضلیت و دانش او همین بس که سید کائنات و مفخر عالم بشریت در باره او فرمود: «انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب» یعنی من شهر دانشم و علی در آنست، کسیکه جویای علم و دانش است باید از این در وارد شود.

درست این سخن گفت پیغمبر است   که من شهر علمم علیم در است

گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گوئی دوگوشم بر آواز اوست

درمیدان نبرد بحدی دلیر بودکه رسول خدا درنعت او میفرمود :

«لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار»

فداکاری وازخودگذشتگی علی درپیشرفت دین اسلام جای هیچگونه گفتگوئی نیست، تاآنجاکه برای حفظ جان پیغمبر بدون کمترین ترس وهراسی خوددربستر آن حضرت بخسبید . علی اولین کسی بودکه درغزوات اسلام برای اهداء طریق بشر قدمردانگی علم کردودوشا دوش پیامبر اسلام مردم را دعوت بتوحید و یکتا پرستی نمود .

علی در میدان جنگ یك سرباز غیور و در محراب عبادت زاهدی یکتا پرست بود .

درعدالت اوهمین نکته کافی است که روزی دخترش زینب خاتون گلوبندی بعنوان عاریت ازبیت المال گرفته بود ، علی اورا ملامت کردکه چرا از بیت المال مسلمین گلوبندی عاریت خواسته است .

درعبادت اوگویند : شبی هفتاد بارازخوف خدا ازخواب برمی جست .

ازگفتار اوست که میگوید :

« بترسید از خدائی که اگر بگوئید میشنود واگر از اندیشه بگذرانید میداند (۱) .

درجای دیگر میفرماید : «من عرف نفسه فقدعرف ربه» یعنی کسی که خویشتن راشناخت خدای را بشناسد .

مولوی دراین باره گوید :

من عرف زان گفت شاه اولیا عارف خود شو که بشناسی خدا

---

۱ ــ اتقوالله الذی ان قلتم سمع وان اضمرتم علم

درفتوت وجوانمردی اوهمین بس که بیوه زنان ویتیمان عرب پس‌ازدرگذشت شاه‌مردان دریافتند کسی که‌شبها از آنان دیدن میکرده و آنهارامورد‌نوازش وتفقدو ملاطفت قرار میداده جزعلی کس دیگری نبوده است .

علی درهریك ازسجایای اخلاقی‌نسخه‌کمال بود ، فصاحت اودرمیان‌بزرگان عرب ضرب المثل بود ، درسیاست وحکمرانی‌هیچکس بپایه اونمیرسیدودرشجاعت وکرامت نظیرنداشت .

همواره بیاد خدابود ، تنها حقیقت خواهی و نیروی ایمان علی و توجه او بمبدء بود که مرگ را ناچیز میشمرد تا آنکه جان خود را در راه عظمت اسلام وسعادت بشرفداکرد .

علی درمقام قضاوت بی بدیل بود ودرایمان بمرحله‌کمال رسیده بود .

علی آفتاب حقیقتی بودکه در دنیای اسلام تابان شد و قلوب مسلمین را بنور ایمان متجلی ساخت .

درعظمت وشخصیت حضرت علی همه مورخین‌شهیر ومستشرقین بزرگ متفق القول هستند وهمه براین عقیده هستند که علی یکی از بزرگترین رجال سیاسی و دینی عالم بشریت است‌که در راه خوشبختی وسعادت وآزادی‌بشر قیام‌کرد .

حضرت امیرمؤمنان‌علی‌به‌بسیاری ازمسائل توحیدواخلاق‌وسیاست، ریاضیات، فلسفه وماوراء الطبیعه و نجوم وقوف کامل داشت، بطوریکه بسیاری از فلاسفه و حکمای اسلامی مانند ملاصدرا خودرا شاگرد مکتب‌علی میدانند .

گویند یکی ازفلاسفه یونان که‌درك‌خدمت علی را کرده‌بودپس ازبیرون آمدن ازمحضراو گفته بود :

«علی مانند سقراط وارسطو آگاه بتمام رموز فلسفی است»

ابن‌ابی الحدید در شرح اوصاف علی‌اظهار تحیر کرده در شگفت است که

چگونه مردی که هیچگونه تماسی باحکما نداشته ،ازفلسفه سخن میراندودردقایق علم‌فلسفه وعلوم ماوراء الطبیعه اطلاعاتش بیشتر ازافلاطون وارسطواست .

محمدفرید وجدی دردائرة المعارف خودراجع باو میگوید :

« حلم علی از دایرهٔ شرع بیرون نمیرفت و در موارد غیر مشروع نرمی و بردباری نمیکرد».

توماس‌کارلیل دانشمند معروف در باره‌شخصیت‌علی میگوید :

«علی جوانمرد بزرگواری بودکه پایه‌اش ارجمند وروحش بلند بود».

علی‌پدر یتیمان وحامی بیوه‌زنان وطرفدار مظلومان وضعیفان بود .

شاه‌نعمةالله ولی‌در منقبت اومیگوید :

هرماه ماه نو بجهان مژده میدهد — یعنی‌فلك زحلقه‌بگوشان حیدر است
جودش‌وجود داد بعالم‌از آن سبب — عالم‌بیمن جود وجودش‌میسر است
اورابشرمخوان‌تو که‌نور خداست‌او — اودیگراست‌وهر که‌بجزاوست‌دیگراست

صاحب کتاب‌تاریخ طبری‌میگوید :

«علی‌در بدوخلافت فرمودجزبا کتاب‌خدا ودستور پیغمبر کار نخواهم‌کرد»

دریکی‌از خطبه‌های خوددر بیان‌دین چنین‌میفرماید :

«اول‌الدین معرفته ، وکمال‌معرفته التصدیق‌به وکمال التصدیق به توحیده و کمال‌توحیده الاخلاص وکمال الاخلاص له‌نفی‌الصفات عنه»

حافظدر بارهٔاومیگوید :

ای‌دل غلام‌شاه جهان باش‌وشاه باش — پیوسته در حمایت لطف‌اله باش
آنراکه دوستی‌علی نیست کافراست — گو زاهد زمانه و گوشیخ راه باش
امروز زنده‌ام بولای تو یا علی — فردا بروح پاك امامان گواه باش

فلاسفه‌جهان همه‌علی‌را نمونه کمال و نابغه روزگار میدانند ، علمای بزرك

اسلامی معتقدند که علوم اسلامی از علی ناشی شده است و دانشمندان اسلام در مکتب او درك حقایق کرده اند .

علی در سن شصت و سه سالگی درحالی که در مسجد کوفه بعبادت پروردگار مشغول بود و دستورات و احکام الهی را انجام میداد فرق مبارکش با شمشیر زهر آلود عبدالرحمن بن ملجم مرادی در ماه مبارك رمضان ضربت دید و در روز بیست و یکم ماه رمضان دعوت حق را لبیك گفت و جهان بشریت را سوگوار کرد .

فرمان حضرت علی

به مالك اشتر نخعی

علی پس از آنکه خلافت را بوجود خود مزین فرمود، همچنان در راه اعتلاء و عظمت اسلام میکوشید و میفرمود من نمیخواهم در تمام قلمرو وسیع حکومت اسلامی حتی یك ستمدیده و زجر کشیده‌ای از ستم و جور ظالمی شکایت آغاز کند و هرگز نباید بر کسی ظلمی شود و از اینرو حکامی را که بر خلاف شریعت اسلام گام بر میداشتند معزول نمود و بیت المال مسلمین را نظارت میکرد و بعمال و کار گذاران خود همواره میفرمود که نسبت بمردم رؤف و دادگر باشند و همه خود را مسئول امور رعیت بدانند.

خطبه‌ها و نامه‌های بلیغی که از او برجای مانده است حاوی دستورات جامع حکمرانی و شامل حکم و تعالیم عالی بشری است.

علی فصیح البیان و بلیغ اللسان بود و در میان اکابر عرب مانند و نظیر نداشت، خطبه‌های آن حضرت همه جامع تعالیم و دستورات عالی است.

نهج البلاغه بزرگترین کتابی است که پس از قرآن مجید تا این تاریخ باقی مانده است و بتصدیق همه مفسرین و دانشمندان شهیر عالم مهمترین کتاب سیاسی و دینی و تاریخی است که تاکنون نگارش یافته و حاوی دستورات جامع فرمانروائی و حکمرانی است.

نهج البلاغه یکی از آثار گرانبهای مولای متقیان علی عليه‌السلام است که حاوی منتخبات خطبه‌ها و نامه‌ها و وصایای حضرت امیر است و همچنین شامل بسیاری از مسائل فلسفی و

دینی وادبی واجتماعی وسیاسی است که پس از قرنها که از تدوین آن میگذرد مطالب آن هنوز بدیع وجامع است ونموداری از عظمت روح ونبوغ فکری حضرت امیر است.

نهج البلاغه راسید شریف ابوالحسن محمد بن احمد معروف بسید رضی که از علمای بزرك قرن چهارم است گردآوری وتدوین کرده.

پس از آنکه نهج البلاغه انتشار یافت، توجه خاص علما وادبا وسخنوران را بسوی خود جلب کرد؛ چنانکه عده زیادی از رجال علم وادب اسلام درمقام ترجمه و تفسیر و شرح آن بر آمدند.

یکی از بزرگترین شارحین نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ٦٥٥ هجری) است که از مورخین بزرگ اهل سنت است. شرح ابن ابی الحدید درمیان جامعه اسلام شهرت بسزائی دارد ودرباره ارزش سخنان علی وخطبه های مولا مطالب جامع ومفیدی راشامل است وعلاوه بر آن در باره صحت انتساب خطبه ها وسخنان ووصایای آن حضرت دلایل متقن تاریخی اقامه کرده و ایرادات مخالفان را که میگویند کتاب نهج البلاغه بدروغ بامیرالمومنین علی انتساب پیدا کرده جواب گفته است.

ازجمله نامه های مهم سیاسی که در کتاب نهج البلاغه ملاحظه میشود، فرمانی است که امیرمؤمنان علی بمالك بن حارث اشتر نخعی(۱) نوشته وبموجب آن وی را بحکومت مصر منصوب نموده است.

دستورات گرانبها وپرارزشی که حضرت علی ضمن فرمان مشهور خود به مالك اشتر داده است باید برای قاطبه زمامداران جهان امروز بهترین دستور و عالی ترین سرمشق حکمرانی وسیاست باشد.

درصورتیکه مفاد این فرمان از طرف زعما وپیشوایان ملل امروز مورد توجه دقیق

---

۱ ـ اشتر یعنی کسی که پلك چشم او برگردانیده شده باشد وچون در سال شانزدهم هجری در یکی از پیکارها پلك چشم مالك آسیب دید اورا اشتر گویند و نخع نام قبیله ای از تازیان یمن است.

قرار گیرد و سیاستمداران جهان امروز بر طبق آن رفتار کنند بسیاری از اختلافات مرتفع و جهانیان همه در پناه عدل و مساوات بسر برند و روی صلح و سعادت بینند.

در اینجا بی مناسبت نیست به ترجمه‌ای که توسط آقای جواد فاضل از فرمان علی به مالک اشتر شده اشاره شود.

با اینکه نویسنده در نگارش کتاب مذکور اهتمام فراوان نموده و در تجسم صحنه های مختلف و نوشتن موضوعات ادبی و اجتماعی قدرت خود را نشان داده و احساسات درونی خود را در ضمن عبارات مهیج بیان کرده است، معذلك از عهده ترجمه فصیح فرمان مولای متقیان چنانکه باید و شاید بر نیامده بلکه بنا بر میل باطنی و نظر شخصی خود و بصرف احساسات فردی کلماتی پشت سر هم قرار داده و نام آنرا ترجمه فرمان مبارك قرار داده است.

بطوری که در متن عربی فرمان حضرت علی ملاحظه میشود نمیتوان کلمات و مفاهیمی مانند جمله زیر که توسط نویسندهٔ فوق بنام ترجمه نگارش یافته پیدا کرد.

در صفحه چهارم کتاب مذکور نوشته است:

«یوسف مصر در دادگاه عشق، با همان دامان پاك و پیراهن دریده که بر عصمتش دو گواه صادق بودند چنین گفت:

من خود را تبرئه نمیکنم و یکباره بار گناه را بر دوش ظریف زلیخا نمیگذارم، زیرا اهریمن نفس همواره افسون کند و آدمی را بناشایست وادارد، جز در پناه خداوند مهربان کس از وسوسه او ایمن نتواند بود».

در تمام ترجمه های سلیس و جامعی که از فرمان مبارك بجای مانده تا کنون اینگونه مطالب تخیلی که صرفاً از روی احساسات نگارش یافته دیده نمیشود و نویسنده کتاب ترجمه فرمان مبارك آنرا از خود ساخته و پرداخته و باتوجه به عظمت روح و افکار آسمانی امیر المومنین علی در اصل فرمان چنین مفاهیم و عباراتی وجود ندارد.

از میان ترجمه های شیوائی که از این فرمان شده میتوان ترجمه های میرزا محمد

ابراهیم نواب طهرانی معروف به «بدایع نگار» ومیرزامحمدحسین فروغی ذکاء الملك بزرگ وحاج سیدعلینقی فیض الاسلام وهمچنین ترجمه منظوم میرزا احمد وقار پسر میرزا محمدشفیع وصال شیرازی را نام برد که در این کتاب بچاپ آن اقدام شده است.

چون مقدمه ای که بدایع نگار براین ترجمه نگاشته ساده وشیوا وجالب بنظر میرسد وحاوی نکات جامع ادبی و تاریخی است لذا پس ازچاپ اصل فرمان مبارك بچاپ آن مبادرت میگردد .

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما امر به عبدالله على امير المؤمنين مالك بن الحارث الاشتر فى عهده اليه، حين ولاه مصر : جباية خراجها وجهاد عدوها واستصلاح اهلها وعمارة بلادها امره بتقوى الله وايثار طاعته واتباع ما امر به فى كتابه من فرائضه و سننه التى لايسعد احد الا باتباعها ولا يشقى الامع جحودها و اضاعتها و ان ينصر الله سبحانه بيده و قلبه و لسانه فانه جل اسمه قد تكفل بنصر من نصره واعزاز من اعزه و امره ان يكسر نفسه عند الشهوات ويزعها عند الجمحات «فان النفس امارة بالسوء الا ما رحم الله».

ثم اعلم : يا مالك انى قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها دول قبلك من عدل وجور.

وان الناس ينظرون من امورك فى مثل ما كنت تنظر فيه من امور الولاة قبلك ويقولون فيك ما كنت تقول فيهم.

وانما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على السن عباده، فليكن احب الذخائر اليك ذخيرة العمل الصالح ، فاملك هواك و شح بنفسك عما لا يحل لك فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما احبت او كرهت.

واشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم واللطف بهم ولاتكونن عليهم سبعاً ضارياً تغتنم اكلهم فانهم صنفان : اما اخ لك فى الدين ، واما نظير لك فى الخلق يفرط

منهم الزلل وتعرض لهم العلل .

ويؤتى على ايديهم فى العمد و الخطاء فاعطهم من عفوك وصفحك مثل الذى تحب ان يعطيك الله من عفوه وصفحه فانك فوقهم و والى الامر عليك فوقك .

والله فوق من ولاك وقد استكفاك امرهم و ابتلاك بهم، ولا تنصبن نفسك لحرب الله، فانه لايدى لك بنقمته و لاغنى بك عن عفوه و رحمة ولا تندمن على عفو و لا تبجحن بعقوبة.

ولا تسرعن الى بادرة وجدت منها مندوحة ولا تقولن انى مومر امر فاطاع فان ذلك ادغال فى القلب و منهكة للدين وتقرب من الغير .

واذا احدث لك ماانت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة فانظر الى عظم ملك الله فوقك و قدرتة منك على مالا تقدر عليه من نفسك ، فان ذلك يطا من اليك من طماحك ويكف عنك من غربك ويفيء اليك بماعزب عنك من عقلك .

اياك ومساماة الله فى عظمته والتشبه به فى جبروته فان الله يذل كل جبار ويهين كل مختال .

انصف الله و انصف الناس من نفسك ومن خاصة اهلك ومن لك فيه هوى من رعيتك فانك ان لاتفعل تظلم، ومن ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده، ومن خاصمه الله ادحض حجته وكان لله حرباً حتى ينزع ويتوب وليس شى ادعى الى تغيير نعمة الله وتعجيل نقمة من اقامة على ظلم فان الله يسمع دعوة المضطهدين وهو للظالمين بالمرصاد وليكن احب الامور اليك اوسطها فى الحق، و اعمها فى العدل، واجمعها لرضى الرعية، فان سخط العامة يجحف برضى الخاصة وان سخط الخاصة يغتفر مع رضى العامة وليس احد من الرعية اثقل على الوالى مؤنة فى الرخاء واقل معونة له فى البلاء و اكره للانصاف و اسأل بالالحاف واقل شكراً عند الاعطاء وابطا عذراً عند المنع و اضعف صبراً عند ملمات الدهر من اهل الخاصة وانما عمود الدين و جماع المسلمين والعدة للاعداء العامة من الامة .فليكن صغوك لهم

ومیلک معهم .

ولیکن ابعد رعیتك منك واشنوهم عندك اطلبهم لمعایب الناس .فان فی الناس عیوباً الوالی احق من سترها ،فلاتکشفن عما غاب عنك منها،فانما علیك تطهیر ماظهر لك . والله یحکم علی ماغاب عنك فاستر العورة ما استطعت یستر الله منك ما تحب ستره من رعیتك ، اطلق عن الناس عقدة کل حقد واقطع عنك سبب کل وتر وتغاب عن کل مالایصح لك ولا تعجلن الی تصدیق ساع .

فان الساعی غاش وان تشبه بالناصحین .

ولاتدخلن فی مشورتك بخیلا یعدل بك عن الفضل ،ویعدك الفقر ولاجباناً یضعفك عن الامور ،ولاحریصاً یزین لك الشره بالجور .

فان البخل والجبن والحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله !

ان شروز رائك من کان للاشرار قبلك وزیراً ومن شرکهم فی الاثام فلایکونن لك بطانة ، فانهم اعوان الاثمه واخوان الظلمة .

وانت واجد منهم خیر الخلف ممن له مثل آرائهم ونفاذهم ،ولیس علیه مثل اصارهم واوزارهم ممن لم یعاون ظالماً علی ظامه ولااثماً علی اثمه : اولئك اخف علیك مؤنة واحسن لك معونة واحنی علیك عطفاً واقل لغیرك الفاً .

فاتخذ اولئك خاصة لخلواتك وحفلاتك، ثم لیکن اثرهم عندك اقولهم بمر الحق لك واقلهم مساعدة فیما یکون منك مما کره الله لاولیائه واقعاً ذلك من هواك حیث وقع .

والصق باهل الورع والصدق ، ثم رضهم علی ان لا یطروك ولا یبجحوك بباطل لم تفعله،فان کثرة الاطراء تحدث الزهو و تدنی من العزة .

و لا یکونن المحسن و المسیء عندك بمنزلة سواء فان فی ذلك تزهیداً لاهل الاحسان فی الاحسان ، و تدریباً لاهل الاساعة علی الاساعة و الزم کلا منهم ما الزم نفسه .

واعلم انه ليس شيء بادعى الى حسن ظن والٍ برعيته من احسانه اليهم و تخفيفه المؤنات عليهم، وترك استكراهه اياهم على ماليس له قبلهم، فليكن منك في ذالك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك .

فان حسن الظن يقطع عنك نصباً طويلا وان احق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده وان احق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده .

ولاتنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة واجتمعت بها الالفة، و صلحت عليها الرعية ولاتحدثن سنة تضر بشيء من ماضي تلك السنن فيكون الاجر لمن سنها والوزر عليك بمانقضت منها .

واكثر مدارسة العلماء ومنافثة الحكماء، في تثبيت ماصلح عليه امر بلادك واقامة مااستقام به الناس قبلك .

واعلم ان الرعية طبقات لايصلح بعضها الا ببعض ولاغنى ببعضها عن بعض : فمنها جنود الله ، ومنها كتاب العامة والخاصة ، ومنها قضاة العدل ومنها عمال الانصاف والرفق ومنها اهل الجزية والخراج من اهل الذمة ومسلمة الناس ومنها التجار واهل الصناعات ومنها الطبقة السفلى من ذوي الحاجة والمسكنة .

وكل قد سمى الله له سهمه ووضع على حده وفريضته في كتابه اوسنة نبيه ﷺ عهداً منه عندنا محفوظاً .

فالجنود باذن الله حصون الرعية، وزين الولاة، وعز الدين وسبل الامن، وليس تقوم الرعية الابهم، ثم لاقوام للجنود الابما يخرج الله لهم من الخراج الذي يقوون به على جهاد عدوهم، ويعتمدون عليه فيما يصلحهم ويكون من وراء حاجتهم .

ثم لاقوام لهذين الصنفين الابالصنف الثالث من القضاة والعمال و الكتاب ، لما يحكمون من المعاقد و يجمعون من المنافع و يؤتمنون عليه من خواص الامور وعوامها .

ولاقوام لهم جميعاً الابالتجار و ذوي الصناعات فيما يجتمعون عليه من مرافقهم،

ویقطعونه من اسواقهم ویکفونهم من الترفق بایدیهم ممالا یبلغه رفق غیرهم.

ثم الطبقة السفلی من اهل الحاجة والمسکنة الذین یحق رفدهم ومعونتهم وفی الله لکل سعة، ولکل علی الوالی حق بقدر مایصلحه، ولیس یخرج الوالی من حقیقة ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام والاستعانة بالله وتوطین نفسه علی لزوم الحق والصبر علیه فیما خف علیه او ثقل.

فول من جنودك انصحهم فی نفسك لله ولرسوله ولامامك، وانقاهم جیباً وافضلهم حلماً، ممن یبطیء عن الغضب، ویستریح الی العذر ویراف بالضعفاء وینبو علی الاقویاء، وممن لایثیره العنف ولایقعد به الضعف.

ثم الصق بذوی الاحساب واهل البیوتات الصالحة والسوابق الحسنة، ثم اهل النجدة والشجاعة والسخاء والسماحة فانهم جماع من الکرم وشعب من العرف.

ثم تفقد من امورهم مایتفقده الوالدان من ولدهما ولایتفاقمن فی نفسك شیء قویتهم به، ولاتحقرن لطفاً تعاهدتهم به وان قل، فانه داعیة لهم الی بذل النصیحة لك، وحسن الظن بك، ولاتدع تفقد لطیف امورهم اتکالا علی جسیمها، فان الیسیر من لطفك موضعاً ینتفعون به وللجسیم موقعاً لایستغنون عنه.

ولیکن اثر رؤس جندك عندك من واساهم فی معونته وافضل علیهم من جدته، بما یسعهم ویسع من وراء هم من خلوف اهلیهم، حتی یکون همهم هماً واحداً فی جهاد العدو فان عطفك علیهم یعطف قلوبهم علیك.

وان افضل قرة عین الولاة استقامة العدل فی البلاد وظهور مودة الرعیة وانه لاتظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم، ولاتصح نصیحتهم الا بحیطتهم علی ولاة امورهم وقلة استثقال دولهم وترك استبطاء انقطاع مدتهم ـ فافسح فی آمالهم وواصل فی حسن الثناء علیهم وتعدید ما ابلی ذوو البلاء منهم.

فان کثرة الذکر لحسن فعالهم تهز الشجاع، وتحرض الناکل. ان شاء الله.

ثم اعرف لکل امرئ منهم ما ابلی، ولا تضیفن بلاء امرئ الی غیره ولا تقصرن به دون غایة بلائه، ولا یدعونك شرف امرئ الی ان تعظم من بلائه ما کان صغیراً ولا ضعة امرئ الی ان تستصغر من بلائه ما کان عظیما .

واردد الی الله ورسوله ما یضلعك من الخطوب ویشتبه علیك من الامور، فقد قال الله سبحانه لقوم احب ارشادهم :

«یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول » (۱)

فالرد الی الله : الاخذ بمحکم کتابه ، والرد الی الرسول : الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقة

ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتك فی نفسك ممن لا تضیق به الامور، ولا تمحکه الخصوم ولا یتمادی فی الزلة ، ولا یحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه، ولا تشرف نفسه علی طمع، ولا یکتفی بادنی فهم دون اقصاه، واوقفهم فی الشبهات واخذهم بالحجج واقلهم تبرماً بمراجعة الخصم ، واصبرهم علی تکشف الامور واصرمهم عند اتضاح الحکم .

ممن لا یزدهیه اطراء ولا یستمیله اغراء اولئك قلیل .

ثم اکثر تعاهد قضائه وافسح له فی البذل ما یزیل علته وتقل معه حاجته الی الناس واعطه من المنزلة لدیك مالا یطمع فیه غیره من خاصتك ، لیامن بذلك اغتیال الرجال له عندك .

فانظر فی ذلك نظراً بلیغاً، فان هذا الدین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار یعمل فیه بالهوی وتطلب به الدنیا .

---

(۱) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تومنون بالله والیوم الاخر ذلك خیر واحسن تاویلا (سوره نساء ـ آیه ۵۹ ـ جزو پنجم قرآن) .

ثم انظر فی امور عمالك فاستعملهم اختیاراً ولاتولهم محاباة واثرة فانهما جماع من شعب الجور والخیانة وتوخ منهم اهل التجربة والحیاء من اهل البیوتات الصالحة والقدم فی الاسلام المتقدمة ، فانهم اکرم اخلاقا واصح اعراضاً واقل فی المطامع اشرافاً وابلغ فی عواقب الامور نظراً ثم اسبغ علیهم الارزاق .

فان ذلك قوة لهم علی استصلاح انفسهم وغنی لهم عن تناول ماتحت ایدیهم وحجة علیهم ان خالفوا امرك اوثلموا امانتك .

ثم تفقد اعمالهم وابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم ، فان تعاهدك فی السر لا مورهم حدوة لهم علی استعمال الامانة و الرفق بالرعیة و تحفظ من الاعوان .

فان احد منهم بسط یده الی خیانة اجتمعت بها علیه عندك اخبار عیونك اکتفیت بذلك شاهداً فبسطت علیه العقوبة فی بدنه واخذته بما اصاب من عمله .

ثم نصبته بمقام المذلة ووسمته بالخیانة وقلدته عار التهمة .

وتفقد امر الخراج بما یصلح اهله ، فان فی صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم ولاصلاح لمن سواهم الابهم ،

لان الناس کلهم عیال علی الخراج واهله ، ولیکن نظرك فی عمارة الارض ابلغ من نظرك فی استجلاب الخراج ، لان ذلك لایدرك الابالعمارة ومن طلب الخراج بغیر عمارة اخرب البلاد واهلك العباد ، ولم یستقم امره الاقلیلا .

فان شکوا ثقلا اوعلة اوانقطاع شرب او بالة او احالة ارض اغتمرها غرق او اجحف بها عطش خففت عنهم بما ترجوا ان یصلح به امرهم .

ولا یثقلن علیك شیء خففت به المؤنة عنهم ، فانه ذخر یعودون به علیك فی عمارة بلادك وتزیین ولایتك ، مع استجلابك حسن ثنائهم وتبجحك باستفاضة العدل فیهم ، معتمداً فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من اجمامك لهم والثقة منهم بما عودتهم من عدلك

عليهم ورفقك بهم .

فربما حدث من الامور مااذا عولت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبة انفسهم به فان العمران محتمل ماحملته ، و انما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها وانما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاة على الجمع و سوء ظنهم بالبقاء و قلة انتفاعهم بالعبر .

ثم انظر فی حال كتابك فول على امورك خيرهم واخصص رسائلك التی تدخل فيها مكائدك واسرارك باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لاتبطره الكرامة فيجترىء بها عليك فی خلاف لك بحضرة ملاء ولاتقصر به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك و اصدار جواباتها على الصواب عنك وفيما يأخذ لك ويعطى منك ولا يضعف عقداً اعتقده لك، ولا يعجز عن اطلاق ماعقد عليك ولا يجهل مبلغ قدر نفسه فی الامور ، فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل.

ثم لايكن اختيارك اياهم على فراستك واستنامتك وحسن الظن منك فان الرجال يتعرفون لفراسات الولاة بتصنعهم و حسن خدمتهم و ليس وراء ذلك من النصيحة و الامانة شیء .

ولكن اختبرهم بما ولو اللصالحين قبلك ، فاعمد لاحسنهم كان فی العامة اثراً و اعرفهم بالامانة وجهاً ، فان ذلك دليل على نصيحتك لله ولمن وليت امره واجعل لراس كل امر من امورك رأساً منهم لايقهره كبيرها ولا يتشتت عليه كثيرها ومهما كان فی كتابك من عيب فتغابيت عنه الزمته .

ثم استوص بالتجار وذوى الصناعات واوص بهم خيراً المقيم منهم ببدنه والمضطرب بماله والمترفق بيده فانهم مواد المنافع و اسباب المرافق وجلابها من المباعد و المطارح فی برك وبحرك وسهلك وجبلك وحيث لايلتئم الناس لمواضعها ولا يجترؤن عليها، فانهم سلم لاتخاف بائقته وصلح لاتخشى غائلته .

وتفقد امورهم بحضرتك وفی حواشی بلادك، واعلم مع ذلك ، ان فی كثير منهم

ضیقاً فاحشاً وشحاً قبیحاً واحتکاراً للمنافع وتحکماً فی البیاعات و ذلك باب مضرة للعامة وعیب علی الولاة .

فامنع من الاحتکار فان رسول الله صلی الله علیه وآله منع منه ، ولیکن البیع بیعاً سمحاً بموازین عدل واسعار لاتجحف بالفریقین من البایع و المبتاع فمن قارف حکرة بعد نهیك ایاه فنکل به و عاقبه فی غیر اسراف

ثم الله الله! فی الطبقة السفلی من الذین لاحیلة لهم من المساکین والمحتاجین واهل البؤسی و الزمنی فان فی هذه الطبقة قانعاً ومعتراً فاحفظ لله ما استحفظك من حقه فیهم واجعل لهم قسماً من بیت مالك ،وقسماً من غلات صوافی الاسلام فی کل بلد .

فان للاقصی منهم مثل الذی للادنی و کل قد استرعیت حقه فلا یشغلنك عنهم بطر فانك لاتعذر بتضییع التافه لاحکامك الکثیر المهم ، فلا تشخص همك عنهم ولا تصعر خدك لهم .

وتفقد امور من لایصل الیك منهم ممن تقتحمه العیون و تحقره الرجال ، فلیرفع الیك امورهم ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله یوم تلقاه .

فان هؤلاء من بین الرعیة احوج الی الانصاف من غیرهم و کل فاعذر الی الله فی تأدیة حقه الیه وتعهد اهل الیتم وذوی الرقة فی السن ممن لاحیلة له ولا ینصب للمسألة نفسه و ذلك علی الولاة ثقیل والحق کله ثقیل وقد یخففه الله علی اقوام طلبوا العاقبة فصبروا انفسهم و وثقوا بصدق موعود الله لهم .

واجعل لذوی الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فیه شخصك وتجلس لهم مجلساً عاماً فتتواضع فیه لله الذی خلقك وتقعد عنهم جندك واعوانك من احراسك وشرطك حتی یکلمك متکلمهم غیر متتعتع .

فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی غیر موطن: «ان تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع »

ثم احتمل الخرق منهم والعی ونح عنهم الضیق و الانف ، یبسط الله علیك بذلك اکناف رحمته و یوجب لك ثواب طاعته و اعط ما اعطیت هنیئاً و امنع فی اجمال و اعذار .

ثم امور من امورك لا بدلك من مباشرتها ، منها اجابة عمالك بمایعیا عنه کتابك ومنها اصدار حاجات الناس عند ورودها علیك بما تحرج به صدور اعوانك .

وامض لکل یوم عمله فان لکل یوم مافیه .

واجعل لنفسك فیما بینك و بین الله افضل تلك المواقیت ، و اجزل تلك الاقسام وان کانت کلها لله اذا صلحت فیها النیة، وسلمت منها الرعیة .

ولیکن فی خاصة ماتخلص لله به دینك اقامة فرایضه التی هی له خاصة ، فاعط الله من بدنك فی لیلك ونهارك ووف ماتقربت به الی الله من ذلك کاملا غیر مثلوم ولا منقوص بالغاً من بدنك مابلغ واذاقمت فی صلاتك للناس فلا تکونن منفراً ولا مضیعاً فان فی الناس من به العلة وله الحاجة وقدسالت رسول الله صلی الله علیه و آله حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم ؟ فقال : صل بهم کصلاة اضعفهم، وکن بالمومنین رحیماً .

واما بعد هذا فلا تطولن احتجابك عن رعیتك فان احتجاب الولاة عن الرعیة شعبة من الضیق وقلة علم بالامور ، و الاحتجاب منهم یقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فیصغر عندهم الکبیر ویعظم الصغیر ویقبح الحسن ویحسن القبیح و یشاب الحق بالباطل .

وانما الوالی بشر لایعرف ماتواری عنه الناس به من الامور .

و لیست علی الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الکذب وانما انت احد رجلین :

اما امرؤ سخت نفسك بالبذل فی الحق ففیم احتجابك من واجب حق تعطیه او فعل کریم تسدیه ؟

او مبتلی بالمنع فما اسرع کف الناس عن مسألتك اذا ایسوا من بذلك مع ان

اکثر حاجات الناس الیك مما لا مؤنة فیه علیك ، من شکاة مظلمة او طلب انصاف فی معاملة .

ثم ان للوالی خاصة و بطانة فیهم استئثار و تطاول ، و قلة انصاف فی معاملة ، فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال ولاتقطعن لاحد من حاشیتك و حامتك قطیعة و لا یطمعن منك فی اعتقاد عقدة تضر بمن یلیها من الناس فی شرب او عمل مشترك یحملون مؤنته علی غیرهم ، فیکون مهنا ذلك لهم دونك و عیبه علیك فی الدنیا و الاخرة .

والزم الحق من لزمه من القریب والبعید ، وکن فی ذلك صابراً محتسباً واقعاً ذلك من قرابتك و خاصتك حیث وقع و ابتغ عاقبته بما یثقل علیك منه ، فان مغبة ذلك محمودة .

وان ظنت الرعیة بك حیفاً فاصحر لهم بعذرك واعدل عنك ظنونهم باصحارك فان فی ذلك ریاضة منك لنفسك ورفقاً برعیتك واعذاراً تبلغ فیه حاجتك من تقویمهم علی الحق .

ولاتدفعن صلحاً دعاك الیه عدوك لله فیه رضی ، فان فی الصلح دعة لجنودك و راحة من همومك وامناً لبلادك ولکن الحذر کل الحذر من عدوك بعد صلحه .

فان العدو ربما قارب لیتغفل ، فخذ بالحزم واتهم فی ذلك حسن الظن وان عقدت بینك و بین عدو لك عقدة او البسته منك ذمة فحط عهدك بالوفاء و ارع ذمتك بالامانة .

واجعل نفسك جنة دون ما اعطیت ، فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه اجتماعاً مع تفرق اهوائهم وتشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود و قد لزم ذلك المشرکون فیما بینهم دون المسلمین لما استوبلوا من عواقب الغدر فلا تغدرن بذمتك و لاتخیسن بعهدك .

ولاتختلن عدوك فانه لايجترىء على الله الاجاهل شقى وقدجعل الله عهده وذمته امناً افضاه بين العباد برحمته وحريماً يسكنون الى منعته و يستفيضون الى جواره فلا ادغال ولامدالسة ولاخداع فيه .

ولاتعقد عقداً تجوز فيه العلل ، ولاتعولن على لحن قول بعد التاكيد والتوثقة ولا يدعونك ضيق امر لزمك فيه عهدالله الى طلب انفساخه بغير الحق .

فان صبرك على ضيق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته و أن تحيط بك من الله فيه طلبة لاتستقيل فيها دنياك و لا اخرتك

اياك والدماء وسفكها بغير حلها، فانه ليس شىء ادعى لنقمة ولااعظم لتبعة ولا احرى بزوال نعمة و انقطاع مدة ، من سفك الدماء بغير حقها والله سبحانه مبتدى بالحكم بين العباد فيما تسافكو من الدماء يوم القيمة ولاتقوين سلطانك بسفك دم حرام فان ذلك مما يضعفه ويوهنه بل يزيله وينقله ولاعذر لك عندالله ولاعندى فى قتل العمد لان فيه قودالبدن وان ابتليت بخطاء وافرط عليك سوطك اوسيفك اويدك بالعقوبة .

فان فى الوكزة فما فوقها مقتلة فلاتطمحن بك نخوة سلطانك عن ان تودى الى اولياء المقتول حقهم .

واياك والاعجاب بنفسك والثقة بمايعجبك منها وحب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان فى نفسه ليمحق مايكون من احسان المحسنين

واياك والمن على رعيتك باحسانك اوالتزيد فيما كان من فعلك اوان تعدهم فتتبع موعدك بخلفك فان المن يبطل الاحسان والتزيد يذهب بنور الحق والخلف يوجب المقت عندالله والناس .

قال الله تعالى : «كبر مقتاً عندالله ان تقولوا مالاتفعلون(۱)»

واياك والعجلة بالامور قبل اوانها اوالتساقط فيها عند امكانها اواللجاجة فيها

۱ــ سوره صف آیه ۳ (جزو ۲۸)

اذا تنکرت او الوهن عنها اذا استوضحت فضع کل امر موضعه واوقع کل عمل موقعه .

وایاك والاستئثار بما الناس فیه اسوة والتغابی عما تعنی به مما قد وضح للعیون فانه مأخوذ منك لغیرك وعما قلیل تنکشف عنك اغطیة الامور وینتصف منك للمظلوم املك حمیة انفك وسورة حدك وسطوة یدك وغرب لسانك واحترس من کل ذلك بکف البادرة

وتاخیر السطوة حتی یسکن غضبک فتملک الاختیار ولن تحکم ذلک من نفسک حتی تکثر همومك بذکر المعاد الی ربك.

والواجب علیک ان تتذکر مامضی لمن تقدمک من حکومة عادلة اوسنة فاضلة اواثر عن نبینا صلی الله علیه وآله وسلم او فریضة فی کتاب الله فتقتدی بما شاهدت مما عملنا به فیها

وتجتهد لنفسک فی اتباع ماعهدت الیک فی عهدی هذا واستوثقت به من الحجة لنفسی علیک لکیلا تکون لك علة عند تسرع نفسک الی هواها فلن یعصم من السوء ولا یوفق للخیر الا الله تعالی وقد کان فیما عهد الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی وصایاه تحضیض علی الصلاة والزکاة وماملکته ایمانکم فبذلک اختم لک بماعهدت .

ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم .

وانا اسأل الله بسعة رحمته وعظیم قدرته علی اعطاء کل رغبة ان یوفقنی وایاك لما فیه رضاه من الاقامة علی العذر الواضح الیه والی خلقه مع حسن الثناء فی العباد وجمیل الاثر فی البلاد و تمام النعمة و تضعیف الکرامة وان یختم لی و لک بالسعادة و الشهادة انا الیه راجعون (۱)

والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الطیبین الطاهرین .

---

۱ ـ انا لله و انا الیه راجعون (سوره بقره آیه ۱۵٦)

فرمان علی به مالک اشتر

ترجمه محمد ابراهیم نواب بدایع نگار



بسم الله تعالی شأنه العزیز

چون درسال چهلم از هجرت رسول صلوات‌الله وسلامه علیه مصر واعمال مصر برمحمد ابی بکر رحمه‌الله برآشفتند واورا بدان صفت که در تاریخ مغازی عرب مسطور است بسوختند.

امیرالمؤمنین علی سلام‌الله علیه ایالت آن ملک باماالک بن‌الحارث النخعی که او راشتر گفتندی ارزانی داشت واوبدان خطه گسیل گشت. برحسب صدق ارادت وجمال عقیدت اوامیر المؤمنین علی عهدی بدونبشت و از هرگونه آداب سیاست و شرایط ملکداری بدان نامه یادکرد وآئین عدل وشیوه فضل بدوبیاموخت وهریك ازقبایل خلق واصناف امم‌را منزلتی نهاد وبر حسب مقدار وکفاف روزگار هریك مجاملت واجب شناخت ودقایق رعیت‌پروری وداد گستری ومراسم لشکرکشی وکشورگشائی یکان‌یکان بروی بشمرد.

و اگرچه آن عهدهمایون بدو نرسید و شرف مطالعت آن درنیافت و ازاقتباس فواید واقتناص شوارد آن مهجور ماند واز آن پیش که بدان خطه فرارسد وملك راقاعده و بنیادی نهد عز شهادت یافت و بشرف کرامت حق جل وعلا موصول گشت ولی آن نامه دستور سلاطین نامدار و یاسای ملوك بزرگوار گشت نادر تهذیب وترتیب امور وتمشیت مهام جمهور بدان تقرب جستند وازانوار جمال وآثار کمال آن فایدتها گرفتند واز اینروی برروی روزگار اثری جمیل وذکری نیکو باقی گذاشتند .

بدین زمان که سال هجرت بریکهزار ودویست وهفتاد وسه هجری است و تاج وتخت ایران بفر تارك و یمن جلوس پادشاه اسلام خداوند مظفرمنصور ابوالنصر ناصر الدین شاه قاجار خلدالله ملکه آراسته است وروزنامه عهد وفهرست معالی ازیمن مواظبت وحسن مراقبت مرتبان خدمت ومقربان حضرت طرازی بدیع ووقعی تمام یافته وشکوه ملك درنمایش ورونق ملك درفزایش است .

بندهٔ درگاه بدایع نگار دولت جاوید برآن شد که شواهد معانی و لطایف نهانی آن فصول را که عنوان دیوان معالی بدان منوط است وفهرست ابواب مکارم بدان مربوط ؛ بالغتی فصیح وبیانی جزل برمنصه لفظ دری کرشمه جلوه گری دهد و بدان صفت که دستور افاضل بلغاء جهان واماثل ادباء روزگار آید ترجمتی بسزا کند، واز آئین ترسل ونمط انشاء نیزبیرون نیفتد وبرجای خویش ازقرینه بدیع که نکته مبهم را شرح تواند کرد ویاسجعی لطیف که روی سخن را آرایشی تواند داد دریغ نجوید، نکته های ظریف در آن درج کند وحکمتهای بلیغ بازنماید .

وچون بعون الله تعالی زیب اتمام وسمت اختتام یابد در بارگاه شاهنشاهان عرض دهد و بدین وسیلت بدان درگاه که سجده گاه جباران و بوسه جای قهاران است تقرب جوید .

باشد که گاه و بیگاه بمطالعت آن ارتیاح (۱) جویند واز آئین فتوت وجمال مروت آن امام بزرگوار اعتبار گیرند، ولطایف آن ابواب وسرایف آن آداب درمجاری امور وتصاریف روزگار خویش بکار برند.

اگرچند امیرالمؤمنین علی را باهمه معالی همم ومحاسن شیم روزگار خلافت دیر نماند ونه بس مدتی بر آمد که اطراف جهان بروی بر آشفت وآسمان خیرگی آغاز کرد وعموم اصحاب وپیروان او که خود را جنود خدای سبحانه می پنداشتند بااو در انداختند ودرانجام بدست آن ناپاك بی باك وكافر غدار درجهٔ رفیعه شهادت یافت و باجوار حق سبحانه ومشاهدت ابرار فایز گشت.

ولی مردم هوشیار دانند که این دوروزه جهان بر گذراست وهیچکس رادر آن عمر جاودان نباشد وناچار همه را مرگ فرا رسد و چون چنین باشد باری آن را که بروزگاران نام نیك بماند و بر نام او درود فرستند و آفرین گویند تواند که هستی دایم باشد واین معنی را عمر جاوید توان نام نهاد.

وامروز ازعقد یکهزارو دوصدوسی واندسال فزون است که این امام بزرگوار را بزرگان هر ملت وبخردان هر امت ببزرگی ستایند وبر آئین حشمت از او نام برند.

گروهی امامش دانند وطایفه ای خدایش خوانند وخاك او را آن حشمت است که سلاطین جهان بر مرد هورو از مان در آن آستان رهی صفت طوع چاکری دارند باقدام ضراعت (۲) همی پویند وتوفیق اطاعت همی جویند ودر جمله کس را از اهل شرایع و ملل وصاحبان اهواء ونحل در بزرگی وبزرگواری اوسخن نباشد و کس اندیشه خلاف او دلیری نتواند کرد وهمین معانی نتیجهٔ ذات مقدس وذیل ظاهر وخلق کریم ونفس رحمانی وملکه ربانی او تواند بود که صحن گیتی رابنور هدایت روشن ساخته وهمگان را

۱ـ شادمانی

۲ـ فروتنی و تواضع وخضوع

آئین مردمی وشیوه حقگذاری آموخته واکنون برسر مقصود می بباید رفت و در ترجمه عهدهمایون شروع ببباید پیوست واین بنده دراین باب از خدای سبحانه یاری همی طلبد و بفضل او اعتصام همی جوید .

انه ولی التوفیق و هو المستعان.

بسم الله الرحمن الرحیم

این فرمان بندهٔ خدای امیر المومنین علی است بسوی مالك بن الحارث النخعی در آن عهد که بدو نبشت ، بدانگاه که ملك مصر بدو گذاشت تا خراج دیوان فراهم کند و با خصم دین در اندازد و مردم را باصلاح آرد و ملك را آباد دارد. بفرمود او را بپرهیز از خدای سبحانه و گزیدن طاعت او و فرمان بردن فرمان او در آنچه در شرع رسول ناگزیر بود و نیکبختی بامتثال او منوط باشد .

و بفرمود تا خدای سبحانه را بدست و دل و زبان یاری دهد ، چه باری عز نصره در نامهٔ خویش بر نصر ناصر خویش و عزیز داشتن عزیز خواه خویش تعهد فرمود .

در آنجا که گفت : «**ولینصرن الله من ینصره**» (۱) ـ یاری دهد آنرا که یار اوست و عزیز دارد آنرا که خوار او ست و بفرمود که بوقت آرزوها خود را فروشکند و چون بر هوائی فیروزی طلبد نفس را باز دارد .

چه نفس مردم بزشتی فرمان دهد مگر آنرا که خدای سبحانه ببخشاید: «**ان النفس لامارة بالسوء الا مارحم ربی**» (۲)

---

۱ ـ اشاره باین سوره است : ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز (آیه ۴۰ سوره حج) ـ یعنی هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانائی است .

۲ ـ (آیه ۵۳ سوره یوسف) یعنی نفس اماره انسان را بکارهای زشت و ناروا وا میدارد جز آنکه خدا بلطف خاص خود آدمی را نگهدارد .

وازاین پس بدان ای مالك که ترا بملکی گسیل داشته‌ام که پیش از تو دولت‌ها بر آن گذشته است واز داد و بیداد بسی دیده‌اند ومردم همان درتو بینند که تودر مردم بگذشته همی دیدی وهمان درتو گویند که تودرایشان همی گفتی وهر آینه نیکو کاران راتوان شناخت بدانچه خدای سبحانه بزبان بندگان از ایشان یاد کنند.

پس هوای خویش رابدست خویش دارو آنچه بحقیقت برتوروا نبود برخویشتن مپسند. چه زفتی بجای خویش انصافی بزرگ باشد در آنچه نفس را خوش آید ویا ناخوش نماید.

بررعیت ببخشای وایشان رادوستدار وبا ایشان نیك مهربان باش وبرایشان باری چون سبعی ضاری (۱) مباش که خوردایشان راغنیمت شماری ـ زیرا که ایشان بردو گونه‌اند: فرقه‌ای دردین باتوبرادرند وطایفه‌ای درسرشت باتوبرابر.

هرگونه زلل ازایشان پدید آید وسایر علل برایشان طاری شود ودرعمد و یاخطا ازایشان دست توان گرفت وبرمنهج صدق وطریق صواب توان داشت. پس ایشان را ازعفو وگذشت همان بخش که تو خودازخدای سبحانه امیدواری وبدان چشم همی داری، چه ترا برایشان همان مزیت است که باری جل وعلا رابرتست وباری عزذکره کفایت امرایشان ازتوخواسته است وترا بدیشان آزمودن همی خواهد.

زینهار برخدای تعالی مستیز ورنج خویش میفزای، زیرا که نحمل انتقام او نتوانی کردواز عفوورحمت او بی نیاز نتوانی شد.

چون بریکی ببخشی پشیمان مشو وچون بردیگری سخت گیری شادمباش ودرآن وقت که عفو را مجال یابی بخشم مگرای.

واگر چندخدای سبحانه ترا امرداد وتوخودرا امیرمطاع مخوان، چه دربی هوای نفس شدن دل رامفسدت باشد ودردین سستی ورهکت (۲) آردوروزگارترا آسان بگرداند.

۱ ـ زیان رساننده

۲ ـ ضعف وسستی وناتوانی

چون درملك خویش‌بنگری، وروعت حکم وابهت امرخویش عظیم انگاری،بشکیب وفریفته مشو وبملك خدای تعالی درنگر وازتوانائی اوبیندیش که اودرتن و جان تو آن تواند کرد که‌توخود با خویشتن نتوانی.

وچون چنین کنی هر آینه نظر فروگیری وحدت‌شره وسبکی‌عزم توفرو نشیند وآنچه‌ازدانش‌تو برفته‌باشد‌باتو باز آید و برحذراز آنکه‌باخدای‌سبحانه در بزرگی و جبروت مسامات ورزی وتشبه نمائی که خدای‌تعالی جباران‌را خوارداردومتکبران را پست نماید.

انصاف خدای سبحانه بده وآنچه درشرع رسول برتوفرض افتاده برپای‌دارو همه مردم‌را ازخویش وخویشاوند خویش انصاف ده‌و حق هیچیك فرو مگذار ،چه اگر ندهی ظلم کرده باشی.

وخدای سبحانه باظالمان خصمی کند وهر آن‌کوخدای سبحانه خصم اوشود اورا حجت نماند وخویشتن داری نتواند وهیچ چیز تغییر نعمت وتعجیل نقمت(۱) باری عز شانه را نخواند، چنانکه ظلم که‌باری عزشانه دعوت مظلومان‌راهمی‌بشنود وبرحال ایشان‌غیرت آرد **وهو للظالمین بالمرصاد** (۲).

وباید محبوب ترین کارها ترا میانه‌روی بود درحق وزیاده جوئی در عدل‌و آنکه رضای عموم رعیت را حاصل خواهی، چه‌اگر عموم‌خلق ازتو درسخط‌شوند، رضای تنی چندخاصه رافایدتی نبود واگرتنی‌چندخاصه‌ازتودر سخط شوند بارضای عامه ترازیانی برسد وخود خواص رعیت‌را بروالی حملی گران‌بود و فایدتی اندك ازانصاف کراهت ورزندو بالحاف مسئلت نمایند و شکرعطیت واجب نشناسند و در

۱ــ پاداش دادن بعقوبت وعذاب

۲ــ ان ربك لبالمرصاد(آیه ۱۴ سوره فجر)یعنی‌ای‌رسول خدای توالبته‌در کمینگاه ستمکاران است.

حوادث روزگار مصابرت ننمایند ، وبعزت جاه ازتحمل مکروه تجافی ورزند .

وهر آینه عامه نه بر اینگونه باشد ، بکمتر انصاف مسرور شوند وبمختصر عطیت دعاگویند ، وهر آینه ایشان عماد دین باشند وقوام مسلمین وذخیره وقت ووقایه (۱) روزگار ، پس ارضای ایشان حاصل باید کرد ومیل خاص بدیشان باید فرانمود .

هر آنکو عیب خلق بر تو شمارد، ازخویش دور دار ودامن ازاو درکش که تو خود بپوشیدن عیب خلق ازهر کس سزاوارتری (۲) وهر آنچه ازتو پوشیده بود در کشف آن مبالغت مجوی چه آن عیب که بر تو روشن بود اصلاح آن بر تو باشد وآنچه ازتو پوشیده بماند خدای سبحانه خود بر او حکم کند .

پس بر آن مایه که بتوانی عیب بردم بپوش تا مگر خدای سبحانه خود بر او حکم کند .

آنچه تو ازمردم پوشیده همی خواهی بر تو بپوشد، کینهٔ کس در دل جای مده و از آنچه بر تو درست نیاید درگذر وهر کو بر آئین نصیحت سعایت کند و عیب مردم بر تو شمارد پند او مپذیر واورا در آنچه گوید صادق مشناس (۳)

وچون مهمی روی دهد بامردم فرومایه درمیان منه که طریق فضل بر تو فروبندند وازفقر وتنگدستی بترسانند. وازجبان رستگاری مطلب که ترا ازتعهد جلایل امور باز دارد و ازاکتساب معالی خالی گذارد.

وازحریص خیر مجوی که ترا بشره فرمان دهد وذل طمع ولئامت طبع درچشم تو بیاراید، چه بخل وجبن و حرص طبایع گوناگونند که ازسوء ظن باخدای سبحانه خیزند ومردمی که بدین صفات موسوم باشند خدای سبحانه را چنانچه شاید نستایند

۱ـ حفاظت وحراست .

۲ـ بپوش چشم خود ازعیب تا شوی بی‌عیب — که عیب پوش کسان عیب پوش خود باشد
(صائب تبریزی)

۳ـ عیب مردان فاش کردن بدترین عیبهاست — عیبگو اول کند بی‌پرده عیب خویش را

وازکمال‌فضل وجمال‌قدرت وفرتوانائی اوسخت بیخبرند.

وچون درتدبیر ملك ازوزیری کافی بی‌نیازنتوانی بود، آنکس رابطانه (۱) خاص ووزیرمشفق‌شناس که باصحبت اشراربرنیامده باشد ودراوزار(۲) وآثام (۳) ایشان انبازنگشته وکس‌را بظلم وگناه مددنداده.

چه‌این طایفه اعوان اثمه(٤) واخوان ظلمه‌وتبعه ظلم و طلبه‌جوز باشند وتو خود ازایشان نیکوترخلف توانی‌یافت. مردمی که برصفت ایشان بجودت‌رای و نفاذ حکم‌موصوف‌باشند وازآثام‌وآلام‌واوزارواصار(٥)ایشان‌مصون‌وهرآینه‌این‌مردم‌بسی سبکبارباشند ونیکویاری‌دهند وجانب توفرونگذارند وبادیگری الفت‌نگیرند.

وازاین‌طایفه آنرا برگزین که ازسخن‌حق اگرچند ترا ناپسند بود و در مذاق تلخ نماید روی برنتابد و اگر ترا از روی هوا اندیشهٔ مهمی افتد از مساعدت تو کناره جوید وپیوسته بامردمی‌که بزیورصدق و زیب ورع آراسته باشند بزی واز صحبت ایشان فائدت‌گیر.

وچنان‌باش‌که ترا بباطل‌کس نتواندستود و درستایش تواطراء(٦) نتواندکرد که‌اطراء‌کبرآرد ونفس‌را بفریبد وباید مردم نیکوکاررا پیش تومنزلت زیادت‌بود، چه اگرمردم ازنیکی فایدت‌نبینند دیگر باره بنیکی‌نگرایند. پس هر کو نیکوکار بود نیکودار وآن را که‌بزشتی‌عمل راند زشت شمار وباهریك همان‌کن که او خود باخویشتن‌کند.

وچون خواهی باهمه‌خلق نیکوگمان شوی وازقلق خاطروسوء ظن در امان

۱ـ رفیق‌صادق،خواص‌ونزدیکان

۲ـ جمع وزر بمعنی وبال وگناه ۳ـ گناهان

٤ـ گناهکاران ٥ـ گناهان

٦ـ ازحدگذشتن ومبالغه‌درمدح‌وستایش .

باشی، باهمه نیکوئی کن ومؤنت (۱) ایشان سبك گردان وتاتوانی ایشان‌را بمکروه مفرمای وچون چنین کنی همه‌دلها زی تو گراید و خاطره‌ها شیفته تو گردد وخدمت ترا بجان پذیرند وطاعت ترا منت دارند و ازاین سبب رنجی بزرك وهمی گران ازتوبرخیزد وازدل‌مشغولی بیاسائی‌وهر گه‌معاملت‌تودرحق‌او نیکوتر بود نیکو گمانی تودرحق‌اوافزونتر شود.

و چون دیگری سنتی شریف و آئینی نیکو نهاده باشدکه هوای خلق بر آن تعلق یافته وخاطرهابپذیرفته وطایفه‌را بدان الفت وجماعتی دست‌داده،زینهار برنقض آن‌رای مزن وهوای خویش مطلب ، چه اگرسنتی دیگر آغازی و آئینی جداگانه نهی ، مزد آنرا بودکه آئین نخست نهاد و گناه نقض برتو بماند .

با طالبان علم‌وصاحبان دانش بزی، واز مدارست(۲) ومناقشت‌ایشان‌تمتع گیر وآنچه سبب صلاح و رفاه عباد تواندشد ازایشان بیاموز .

وبدانکه رعیت برچندگونه باشندکه این یك بدان دیگر صلاح گیرد و آنرا ازاین بی‌نیازی نتواند بود: طایفه لشکری باشندکه حصن رعیتندوزینت‌ملك‌وعزت دین، رعیت بدیشان‌بپاید وملك ازایشان بیاساید ، وخوداین طایفه ازدیگر اصناف خلق وجمع محترفه(۳) وارباب فلاحت‌وزراعت ناگزیرباشند تابدین واسطه‌خراج دیوان‌وار تفاعات خاص فراهم آرند ومجاهدات خصم ومقاتلت دشمن بتوانندوساز رزم وعباد جهادآماده خواهند وبدانچه ایشان‌را بصلاح آرد اعتمادکنند و سکون دل وطمأنینت (٤) خاطر فرانمایند .

واین‌دوطایفه را موافقت صورت نبندد،مگر بمراقبت‌قاضیان کامل‌وعاملان‌عادل وکاتبان فاضل، تا عقودمعاملات محکم خواهند ومردم‌را از بغی وظلم بازدارند واز

---

(۱) باروگرانی ونفقه عیال (۲) با هم مذاکره کردن .

(۳)پیشه‌وران‌وصنعتگران ٤ـ سکون وآسودگی خاطر

خواص امور ومهام جمهور یادکنندودرروزنامه(۱) عدل‌و دفتراحتساب ضبط‌نمایند.

واین‌هرسه‌را قوام نتواندبود مگرباصحاب تجارت واهل اکتساب‌که بازارها برپای دارند واز زمعات(۲) بلاد انواع متاع وطرف اقمشه و سایر مجلوبات فراهم آرند وحوائج و مطالب خلق کفایت کنند .

وازاین پس فقراءامت وصاحبان عجزومسکنت‌باشندکه‌همه‌خلق‌را پاس‌جانب ایشان واجب بود وتعهد امور ایشان‌لازم آید .

وخود هریك ازاین طوایف را بروالی امروصاحب‌حکم حقی باشد، برهمان مقدارکه‌روزگار او بصلاح آید وازتبه‌روزگاری درامان باشد .

وچون یکی‌را ازسپاهی تولیت مهمی خواهی دادآنرا اختیارکن‌که ازخدای سبحانه‌بپرهیزد ورسول‌را ناصح‌امین بود وامام وقت را فرمان برد ،با دامنی پاك و حکمی تمام باشد، بگاه خشم سکون‌کار بندد وبوقت عذرارتیاح جوید .

بامردم‌ضعیف‌رؤف باشد وبرمردم قوی سخت گیرد ، شدت عنف و شراست(۳) خوی اورا نینگیزد ، فتوررای وضعف‌دل‌اورا ننشاند .

وازاین طایفه‌آنرابرگزین‌که ازخاندان‌کریم‌بود وباشرف‌نسب وجمال‌اروست آراسته‌باشد،بعواید(٤) کرم‌ولطایف همم موصوف‌باشد وبا فضل شجاعت‌وعزجلادت معروف ،آنگاه ازروزگار او تفقدکن ودراصلاح اعمال و انجاح(٥) آمال او تعهد واجب شناس وهرآنچه ایشان‌را بدان مزیت دادی وبردیگر مردم فضیلت نهادی در نفس خویش عظیم مشمار وآنچه با ایشان زبان داده باشی و عهد بسته‌ای اگرچه

۱ـ شرح گزارش روزانه وثبت وقایع‌هرروزه:

آبی بروزنامه اعمال مافشان بتوان‌مگرستردحروف گناه‌ازاو(حافظ)

۲ـ زمینهای پست که‌آب‌درآن‌جمع شود ۳ـ بدخوئی

٤ـ جمع عائده بمعنی عطاو بخشش‌و نیکی ٥ـ برآمدن و برآوردن‌حاجت

اندك بود حقیر مدان .

وچون چنین کنی ، همه‌لشکر درباره تو نیکوگمان‌شوند وبهرگونه‌نصیحت دریغ ندارند وبرآنچه موجب صلاح ملك‌ورفاه‌رعیت‌بود تظاهرنمایند وچون درحق‌ایشان نیکوئی‌های‌عظیم کرده باشی از تفقدایشــان درکار های خرد دریغ مدار وبدان نیکوئی‌ها اعتماد مکن ، چه بسا شود که ازتفقدی اندك بکمال شیفته آیند و آن نیکوئی های عظیم بچیزی نشمارند اگر چند ایشان‌از مکرمتهای بزرگ بی نیاز نتوانند بود .

وامیرلشکروعظیم‌سپاه آن‌بایدبود که باهمه‌لشکر درذات‌الیدخویش‌مواسات‌جویدو بهمه‌حال‌رعایت ایشان واجب داند وبیرون‌ازکفاف‌عیش‌ومؤنت‌وقت‌برایشان‌بپراکند. چنانچه‌بامزید عطاوفائدت جوداوخودرا بتوانند داشت وازجانب کسان وبستگان خویش‌نیزایمن توانندبود .

آنگاه‌همت‌ایشان‌برامتثال‌فرمان‌تومقصورشودودلهای‌ایشان‌بمهرتوآغشته‌گردد سخن ایشان مپذیر و بنصیحت ایشان گوش فرامده . مگر آنوقت که امام وقت و والی امررا بستایند و جانب عزوحرمت جاه‌اونگاه‌دارند وروزگاردولت‌ایشان‌را برخاطرگران نشمارندومدت ملك‌ایشان‌را زوال نپسندند .

پس‌امیدایشان راازخویشتن مجال‌ده وبرایشان ثنای‌نیکو متواصل گردان‌و آنچه‌ازحسن خدمت‌وصدق نصیحت فرانموده‌اند برایشان برشمار وچون چنین‌کنی شجاع‌را طبع‌دراهتزاز آیدوجبان‌را غیرت افزاید .

قدرخدمت‌هریك نیکوشناس وخدمت این یك‌از آن‌دیگر مدان و هریك‌را برقدر خدمت‌او بستای‌و اگریکی ازاشراف قوم خدمتی حقیر کند عظیم مدان ، و چون دیگرازفرومایگان‌خدمتی بزرگ‌تقدیم‌کندحقیرمخوان، وچون‌حادثه‌بزرگ‌فرا آیدوامری مهم‌روی نمایدوتوبآسانی‌تدارك‌آن نتوانی‌کرد آنرا باخدای ورسول‌باز

گذار که باری جل ثناؤه میگوید :

«فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله ورسوله»(۱)

پس چاره آن مهم که بخدای گذاری از تنزیل طلب و نجاح(۲) آن امر که از رسول خواهی بسنت جامعه گرای و ازبرای حکومت شرع وقضاوت دین آنرا بر گزین که او را بحقیقت بر دیگران مزیت بود و هیچ کار براو تنگ نیفتد و باخصم بلجاج نایستد و در لغزش تمادی (۳) نجوید و از باز گشت بسوی حق باز نماند و خویشتن را پیرامن طمع نیفکند و بنزدیکتر دانش قانع شود و فهم مرتبت اقصی بطلبد، در شبهت وقوف کند و بحجت تمساك جوید واز مراجعت با خصم تبرم (٤) نماید و بر ازدحام امور تصبر واجب شناسد .

وچون حق روشن شود بامضاء آن عجلت کند ، اطراء مدح اورا بعجب نیارد ؛ اغراء (٥) بباطل اورا ازحق مایل نکند واینگونه مردم بسی اندك باشند .

وهر که را حکم دهی گاه و بیگاه از سیره فتوی وقضیت (٦) حکم او استطلاع جوی و بسط عطا و سعت عیش درحق او دریغ مدار تا مگر بدین واسطه اختیار عفاف کند و بحلال از حرام محفوظ ماند و از اخذ رشوت وطمع درمال رعیت مصون گردد واو را در نزد تو آن منزلت باید بود که دیگر بطائن (۷) وخاصگان تو بدان طمع نکنند و در طلب آن گردن نفرازد وچون چنین کنی هرآینه ازجانب تو ایمن شود و از شر حسود بیاساید ودل بخدمت فرابندد وصدق نیت و خلوص ارادت فرانماید .

۱ـ فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول (سوره نساء)
۲ـ رستگاری و پیروزی
۳ـ ستهیدن وادامه دادن
٤ـ بستوه آمدن ودلتنگی کردن
٥ـ برانگیختن ٦ـ فرمان
۷ـ خواص

ودراین معنی مجهود (۱) خویش بکار برو نظری بس بلیغ فرمای ، چه این دین حنیف وملت شریف دردست لعاب (۲) جور وولات شراسیر است وهر که را بینی بهوا عمل همی راند و طلب دنیای دنی ومتاع غرور همی کند .

وچون یکی را خواهی برطرفی عمل دهی وجمع مال واستیفاء منالی ازاو طلبی آنرا برگزین که باری تجربت کرده باشی وصدق سخن وحسن عمل او دیده ، مردمی که بحلیت تجربت وفرط حیا موصوف باشند وبا طیب ارومت (۳) وقدم خاندان معروف ، چه اینگونه مردم باخلقی کریم باشند وصدری منشرح وعرضی مصون در مطامع اشرافی بکار برند ودرعواقب امور نظری بلیغ معمول دارند .

آنگاه مرسوم ایشان بیفزای ومؤنت ایشان سبك گردان تا خویشتن را بصلاح توانند داشت واز بر خاست ملك وخاصه دیوان توانند گذاشت .

وهر آینه مراقبت این معنی حجتی قاطع ومتمسکی درست باشد بر ایشان، اگر امری را مخالفت جویند و یا درامانت تو خیانت ورزند ، آنگاه پیوسته از آئین عمل و ضابطه جمع او بازپرس و برشیوه مجاملت (٤) تفقدی واجب شناس واز اهل وفا ومردم صدق جاسوسان امین وگماشتگان مخلص برعمل ایشان برگمار ؛ چه مواظبت تو درنهان داعیه احتراس (۵) ایشان شود .

تا درامانت خدای سبحانه خیانت نورزند وباعموم رعیت مدارا کنند ویاران دین ومعاشران یقین را پاس دارند .

واگر یکی آهنگ خیانتی کند ویا عملی نه بر آئین عدل راند، خبر مخبران صادق برصدق خیانت او گواهی عدل باشد، بی عذر عقوبت توانی کرد و آنچه گرفته بود باز

۱ـ سعی و کوشش ۲ـ آموزنده و معلم
۳ـ بن درخت ٤ـ نیکوئی وحسن معاشرت
۵ـ خود نگاهداشتن

توانی ستدو در مقام ذل و جانب خسار(۱) جای توانی داد و سمت(۲) عار(۳) بر روی روزگار او توانی گذاشت و عوار(٤) انکار بر دامن اعتبار او توانی آویخت .

وخراج ملك و ارتفاعات دیوان چنان طلب که خراج گذاران همه باصلاح آیند و نیکو بپایند که خود همه خلق را اصلاح و رفاه ازخراج خیزد و باید در آبادانی ملك تراهمی وافی بود ، از آن پیش که در جمع خراج ، چه دریافت خراج بیرون از آبادانی ملك صورت نبندد .

و هر آنکو همت بر جمیع خراج مقصور دارد و از آبادانی ملك فارغ نشیند . هر آینه ملك خویش در معرض ضیاع آورد ، باشد و همه بلاد خویش خراب کرده و بندگان خدای را عرضه جلا و نهزه (٥) بلاخواسته و خود روزگار او دیر نپاید و وصمت (٦) عار و عوار ادبار بر ناحیت حال و ناصیت آمال او بماند وگاه شود که مؤنت خراج گران شود ویا آب چشمه‌هاو .باران آسمان منقطع گردد ویا زمین را خود حالتی دگرگونه پدید آید ، چنانکه در آب فرو شود ویا تشنگی بر او اجحاف کند .

زینهار بر ایشان سخت مگیر و بار ایشان سبك گردان و آن بر سبکباری بر خویشتن گران مشمار ، چه فایدت آن معونت بتو باز گردد و ملك تو آباد ماند و ولایت تو آراسته شود و در باره تو ثنای نیکو گفته شود و تر استایش بسزا کنند و تو خود بافاضت عدل و اشاعت فضل مسرور باشی و بافضل عدت و کمال قوت ایشان اعتماد کنی .

وهمانا مردم هر زمین چون تنگدست شوند آن جایگاه خراب شود ، چه کس را مجال عمارت و فراغ آبادی نماند و مردم آنگاه تنگدست شوند که والیان امر و عاملان

---

۱ ـ خسران ۲ ـ نشان

۳ ـ ننگ و بد نامی ٤ ـ عیب

٥ ـ هدف ـ فرصت ٦ ـ لکه عار ـ ننگ و عار و سستی

خراج همگی همت برجمع مال گمارند و برزیست حکم ودوام ملك خویش بدگمان شوندو ازعبرتها تمتع نیابندواز بگذشتگان اعتبار نگیرند .

و چون امر لشکری وقضات وعاملان خراج وروستایان بادیه و دهاقین سواد بفر اهتمام خویش انتظامی واجب شناختی و باهریك بسزای او عمل راندی یکی بکتاب حضرت و مترسلین خدمت خویش بنگر و تولیت این مهم و تفویض این شغل مردم نیك و اهل خرد را ارزانی دار که در استطلاع اسرار و استظهار مکاید (۱) از ایشان ایمن توانی بود و بصلاح خلق و طهارت ذیل بدیشان اعتماد توانی کرد .

مردمی که بشمول انعام ووفور اکرام کبر نورزند و بخلاف امر وتمرد حکم تجری نجویند ورسایل اطراف یکان یکان برتو عرض کنند وپاسخ هریك بواجب برنگارند و آنچه بستانی ویابدهی ثبت کنند وچون دراستقامت ملك خیالی بندند که فایدت آن ترا باشد ، درانجام آن بکوشندو آن عزیمت بامضا رسانند .

واگر دیگر کس اندیشه‌ای کند که ترا از آن زیان خیزد آن اندیشه باطل کنند و آن عقده باز گشایند وچون یکی رااختیار خواهی کرد برحسن تفرس (۲) خویش اعتماد مکن وازنیکو گمانی خویش ساکن القلب مباش که بسی مردم ازروی تصنع خود نمایند وحسن خدمت بکار برند واز نصیحت خیر وصدق امانت سخت بر کنار باشند .

ولی ایشان رابیازمای بدانچه ازاین پیش بامردم نیکو کار برآمده باشندواثر نیکو کرده وحسن نصیحت ووجه امانت نموده .

وچون چنین کنی خدای سبحانه راناصحی امین باشی وهمه خلق ازنگاشتن بتوانی وترادراین مهم بچندتن حاجت افتد، چه این مهم بچندروی شودوتو بر هر کدام آنرا بر

---

۱ ــ جمع مکیدة یعنی مکر وخدعه وفریب

۲ ــ دریافت بفراست وزیرکی

گمار که اگر کار بزرگ شود سر نپیچد و اگر مهم بسیار افتد بر او نیاشوبد و چون در او عیبی پدید آید او را آسان وقوف ده تا سپس احتیاط خویش نگاهدارد. چه اگر تغافل کنی آن عیب در او بپاید و دیگر عیبها پدید آید

و از این پس اصحاب تجارت و محترفه و صاحبان صناعت باشند . در باره ایشان نیکوئی کن .

و دیگر اعیان بارو زعماء حضرت خویش را هم به نیکوئی فرمان ده ، چه آنانکه بخانه خویش درند و یا بمال خویش در آمدو بیرون شدند و یا ببدن خویش رزق جویند و همه وقت خویش مستغرق اکتساب دارند .

چه این طایفه مواد مرافق(۱) و اسباب منافع باشند و پیوسته بحر و بر و کوه و دشت همی سپرند و در اطراف بلاد و زمعات ممالك همی گردند و بخانه‌ها روند و از بادیه ها گذرند که جمعیت مردم در آن صورت نبندد و کس بر این اندیشه دلیری نکند .

و خود این طایفه همواره بصلح باشند و فرمانبرند و از بایقه (۲) شر و غائله (۳) فساد سخت محترز باشند۔ پس از ایشان بهر گونه تفقدی نیکو جوی و حسن ملاطفت و رفق ملامت بکار بر و غالباً این طایفه از مزید بخل و ذخیره نهادن غلات و تحکم در مبایعات فارغ نتوانند بود و ذخیره نهادن بر عامه زیانی بزرگ بود و بر والی امر شنعتی تمام باشد .

لاجرم از احتکار بازدار که رسول نهی فرمود و میزان عدل نه و در تسعیر غلات و بهای هرچیز چنان کن که فروشنده را انصاف بود و بر خریدار احجاف نشود .

و هر آنکو پس از نهی احتکار کند و چیزی ذخیره نهد که عامه را بدان حاجت بود

---

۱ ـ همراه وموافق
۲ ـ سختی و بلا
۳ ـ سختی و پیش آمد بد ناگهانی

تهدیدفرمای ولی‌سخت مگیروازنیاده روی کناره‌جوی .

ازخدای سبحانه بپرهیز درباره فرومایگان وصاحبان فقر ومسکنت و مردم ناتوان که فرقه‌ای قناعت گزینند وطایفه‌ای مسئلت آغازند . خدای سبحانه رادرباره ایشان پاس داربدان صفت که خدای سبحانه تراپاس داشته از خانه ومال مسلمانان بدیشان نصیبی ده‌واز صوافی اسلام بدیشان بخشی برسان وآن‌راکه دوراست از آنکه نزدیك است جدائی مگذار ورعایت حق‌هریك واجب‌شناس .

زینهارفرط کبریاوغرور ملك‌ترا‌ازایشان بازنگرداند ، چه‌اگرمهم‌بسیار کفایت کرده باشی ازضیاعی اندك معذور نتوانی‌بود، پس‌هم‌خویش برایشان برگمار وروی بدیشان میارای وهریك راباتو دسترس نبود توخود ازاو بازپرس ، اگرچند چشمها اورا فروگیرد و مردمان خوار شمارند ویکی از معتمدان خدمت و ثقات حضرت خویش‌که ازخدای سبحانه اندیشناك بود وباهرکس فروتنی کار بردبرمواظبت کار ومراقبت روزگار ایشان اختیارکن .

واورا بهرگونه ساکن الحاش ومزاح العله بخواه تاکارهای ایشان برتوعرض کند وازهرگونه درخواست ایشان بیاگاهاندوتوخود چنانچه خدای سبحانه‌رابوقت ملاقات عذر توانی خواست‌وبا‌ایشان‌معمول دار ، چه‌این‌گروه ازجمله رعیت‌بانصاف محتاج‌تر باشند وفضل‌رعایت ومزید الطاف راسزاوارتر بوند .

پس دراداء حق‌هریك‌همگان رابسوی‌خدای‌سبحانه عذرخواه ویتیمان‌راتعهد کن‌وپیران رامراقبت واجب شناس .

چه‌این دوطایفه خود حیلتی نتوانند و خویشتن را بمسئلت نتوانند داشت و رعایت این‌دقیقه‌که بشرح‌ایرادکرده آمدبروالی امربسی‌گران بود،وگاه‌باشدکه‌خدای سبحانه سبك‌کند برآن مردم‌که عافیت جویند وعاقبت نیکوطلبند وخویشتن را بر مکروه صبر فرمایند وباحسن وعدو صدق وفای خدای‌سبحانه واثق باشندوصاحبان

حاجت وملتمسان وقت راوقتی معین سازوبراسعاف (۱) مراضی (۲) و انجاح مباغی (۳) ایشان خویش رافارغ کن ودرمجلسی که همه کس رابار بود برنشین وبدان مجلس برای حشمت خدای سبحانه را که ترا بیافرید سخت فروتن باش و مشیران حضرت ومقیمان خدمت خودرابیارام تاآنکو حاجتی آرد درسخن نماندو حاجت خویش بتواندگفت .

چه من خود ازرسول شنیدم که میگفت بچندجای «لن تقدس امة لا یوخذ للضعیف حقه من القوی غیر متعتع» یعنی هرگز پاك نشود امتی که درآنها حق ضعیف ازقوی بازگرفته نشود ، برآن صفت که ضعیف قوی دل باشد ودرسخن گفتن برخویشتن نلرزد وازاین پس جهل ایشان تحمل کن وبرعبادت ایشان مکر وتنگی دل وجماع نفس ازایشان دگرسونه تاخدای سبحانه درهای رحمت خویش بر تو بازگشاید و ترامزد طاعت ارزانی دارد .

آنچه بدیشان بدهی گوارا ده واگرندهی نیکو عذرخواه وبساکار افتدکه تو خود از مباشرت آن ناگزیر باشی ، چه گاه شودکه دبیران خدمت پاسخ عمل گذاران اطراف چنانکه شاید نتوانند نبشت ،یاخلق راحاجتی افتدکه مجال یاران ودیگر خدمتگذاران از آن تنگ شود وبواجب قضانتوانندکرد .

پس کار هرروز بهمان روز با مضارسان ، چه هرروز را خود عملی بود که بدو بازبسته بود (٤) .

وچون از عمل بارعیت وعموم زیردستان بهرگونه نیاسودی وقدرهریك نیکو شناختی وبرانصاف مراتب واسعاف مطالب هرطایفه وقتی نهادی وازعهده هریك بدان

---

۱ ـ برآوردن حاجت ومعالجه نخستین که پستهای امدادی بجا میآورند

۲ ـ بیماران ۳ـ مطالب ومقاصد

٤ـ ازامروز کاری بفرداممان چه دانی که فرداچه آیدزمان (فردوسی)

صفت که خدا و رسول را پسند افتد تفصی(۱) جستی، یکی بحال خویش بنگر و خدای سبحانه را از طاعت خویش وقتی فاضلتر نه و نصیبی تمامتر ده .

اگر چه تراچون نیت صالح بود و رعیت سالم همه وقت از تو خدای سبحانه را باشد و با اینهمه خود ترا وقتی خاص باید اختیار کرد که از جهت اقامت فریضت خدای سبحانه دین خویش را خالص توانی کرد .

پس خدای سبحانه را از تن و جان خویش عطیتی واجب شناس و آنچه بدو با خدای سبحانه تقرب خواهی و تراهمه استظهار بدو بود تمام سنج و وافی عیار خواه و وسع خویش در آن بکار بر وچون بنماز ایستی چندان اطالت مده و مردم را نفور مپسند و خود نماز را نیز ضایع مگذار، چه در مردم بسی شود که کسی بود که او را حاجتی بود و یا بدو علتی باشد که بدان موجب که تو خود نماز گذاری او نتواند گذاشت .

وخود بدان زمان که رسول مرا جانب یمن فرمود و گفتم ای رسول خدای مرا در ایشان بر چه صفت باید نماز گذارد؟ فرمود :

«**صل بهم کصلوة اضعفهم، و کن بالمؤمنین رحیما**» یعنی بدان صفت که ضعیف ترین ایشان نماز گذارد در ایشان نماز گذار و با مردم مؤمن نیک مهربان باش .

وچون این دقیقه درحال خویش مرعی داشتی و وظیفه خویش بدانستی هم بدان که والی امر را هر آینه خاصگان و بطائن خواهد بود و غالباً در ایشان خودپسندی و تطاول پدید آید و در معاملت و معاشرت خلق قلت انصاف بکار برند و جانب خویش گیرند و با جحاف عمل رانند. پس از ذوات الید و خالصه خویش مؤنت ایشان کفایت کن و وجه کفاف ایشان معین خواه تا از این گونه صفت خویشتن باز دارند و از توفر و تطاول دامن فراهم چینند .

وهیچیک از حواشی و خاصگان خویش را اقطاعی(۲) معین مده وضیاعی که با

---

۱ - رهائی یافتن ۲ - املاک خالصه که باشخاص داده میشد.

دیگر روستایان در آبشخور و یا عملی دیگر مشارکت افتد بدیشان مگذار که باستظهار تو مؤنت آن عمل بر آن دیگر حمل کنند وخویشتن را معاف دارند وسوءعمل ایشان را بود و بزه آن در این جهان و آن جهان برتو بماند.

وچون حقی لازم افتد خواه بر بیگانه و خواه بر خویش آن حق را لازم شمار و بر آن طریقت صابر بـاش وجانب خدای سبحانه را نگاهدار و رعایت اقربا و خویشان بناروا فروگذار و با تحمل این بار گران عاقبت نیکو طلب که اینگونه تحمل را عاقبت نیکو بود.

واگر سایر رعیت با تو در مهمی سوءظن برند و پیرامن تو خطائی افکنند و جرمی نه بر سزا بر تو بندند عذر خویش بر ایشان عرضه کن و بدگمانی ایشان از خویشتن باز دار، چه بدین عذرخواستن ایشان را بر آئین حق توانی داشت و در خواست خویش توانی یافت.

وچون خصمی از آن تو آشتی طلبد و در آن آشتی خدای سبحانه را خشنودی بود، هر آینه آن آشتی بپذیر و بدان صلح تن درده چه در صلح لشکر را آسایش بود و تو خود بیاسائی و ملك تو مأمون ماند.

وهر آینه پس از صلح ترا از خصم سخت بر حذر باید بود، چه خصم کسی بود که آشتی طلبد و بصلح گراید تا مگر فرصتی یابد وچون چنین بود عاقبت اندیش باش و باحزم اعتصام(۱) جوی و در عواقب امر و خاتمت کار بنگر و بحسن ظن خویش اعتماد مکن.

وچون ترا با خصم صلح افتاد و عقدی بسته شد و عهدی برفت آن عهد را بوفا پاس دار و بدان ذمت امانت کاربند و بدانچه زبان دادی و در عهده گرفتی تن و جان خویش وقایه(۲)

---

۱ ـ نگاهداری شخص خویشتن را از گناه و بلطف خدا امیدوار شدن وچنگ زدن و تمسك جستن بچیزی.

۲ ـ نگاهداشتن وحفاظت.

ساز، چه‌در التزام‌هیچیك‌ازفرایض‌خدای سبحانه‌عموم خلق‌را با همه تفرق اهواء و تشتت آراء اجتماع‌همت‌واتفاق کلمه صورت‌نبندد .

چنانکه‌در حفظ‌عهد ومجانبت عذرووفا بمواعید وخود اهل شرك ومردم بت پرست چون‌سوء عاقبت‌ووبال خاتمت‌مکرو خدیعت‌بدیدند جانب‌وفا شدندو باالزام عهود واحکام عقود تظاهر نمودند .

پس‌چون دستی دادی‌غدرمکن وچون عهدی بستی‌فرومگذاروخصم‌رامفریب، چه خدای سبحانه عهدوذمت خویش میان بندگان ازدر رحمت وفضل خداوندی حرم‌امن وحرزامان‌ساخته‌تابحرمت آن استظهارجویندو بپذیرفت آن‌پیشدستی گیرند.

و کس برخدای‌سبحانه جری‌نشود وعهداونشکند مگر آنکه حق‌اونشناسد وشومی‌بخت ونحوست‌اختراورا فروگرفته‌باشد :

«ان‌الذین یشترون‌بعهدالله ثمنا قلیلا اولئك‌لاخلاق لهم فی‌الاخرة و لا یکلمهم‌الله ولاینظرالیهم یوم‌القیمة ولایزکیهم‌و لهم‌عذاب‌الیم»(۱)

یعنی گروهی که عهدخدا وسوگند خویش باثمنی قلیل‌وبهائی‌اندك‌بفروشند، ایشان‌را بدازجهان حظی‌و نصیبی‌نیست و خدای سبحانه با ایشان سخن نگوید و بروزباز پسین درایشان نظر نکند وگناه ایشان پاك نگرداند وهر آینه ایشان را عذابی‌درد ناك خواهد بود .

وچون عهدی برخویش قراردادی،وجوه تأویل وسایرعلل فروگذاروعذرعهد ونکث وعدرامجال‌مده وازآن‌پس که عهدی مؤکد شد وپیمانی موثق‌گشت برلحن قول‌وسوء تاویل تکیه مکن وچون عهدی برتولازم افتد ونطاق وسع‌توازاعتناق(۲) آن بتنگ آید تفصی ازآن نه برطریق حق وقاعده صدق مطلب و بدان تنگی و

۱ - آیه۷۷ سوره آل‌عمران(جزو سوم‌قرآن مجید) .

۲ -دست بگردن یکدیگرزدن

فروماندگی بپای وگشاد آن عقده وخلاص از آن ورطه ازخدای تعالی طلب، چه نفس را برمکروه صبرفرمودن وامید گشایش از خدای سبحانه داشتن بسی فاضل‌تر بود از آن عذر که ازتبعه آن هراسان باشی .

وخدای سبحانه ترا بخواهد بچیزی که دراین جهان وآن جهان اورا بدان روی، تلقی نتوانی کرد .

وبپرهیز ازریختن خون نه برآئین حق که هیچ چیز داعیه عذاب حق سبحانه نشود وگناه برتو بزرك نکند، وزوال نعمت برتو نپسندد، و روزگار برتو نبرد، چنانکه ریختن خون بندگان خدا بناروا وخدای سبحانه بروزبازپسین نخستین حکم که میان بندگان راندواول سخن که آغاز کند هم از اراقت (۱) دماء وازاحت (۲) دماء بود : «ان اول مایقضی به‌الله یوم‌القیامةامر الدماء »

پس براميد قوام ملك خويش بناروا وخون کس مریز که همین گناه ملك ترا بیجان کند ودر اساس حکم تو سستی آرد وشود که زایل کند ونیست گرداند .

وچون کسی را بعمدبکشی ترا نزد خدای سبحانه ومن عذری نماند که در او قصاص تن بود (۳) واگربه خطاکاری رفته ویابدست وتازیانه ازحدخویش تجاوز شده، چه بسا شودکه مشتی یا فزونتر موجب قتلی شود .

پس ترا نخوت سلطنت و روعت (٤) حکم ازتادیب دیت مقتول وبرصنت ولی مصروف نباید داشت وحق او بادا باید رسانید .

۱ـ ریختن ۲ـ دور گردانیدن

۳ـ وکتبناعلیهم فیهاان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص (ازآیه ٤٥ سوره‌مائده) یعنی درتورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس رادرمقابل نفس قصاص کنندو چشم را بمقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را بگوش و دندان را بدندان وهر زخمی را قصاص خواهد بود . ٤ـ بیم و ترس

وبپرهیزازآنکه بخویشتن شیفته شوی وبدانچه‌تراشیفته‌کند واثق آئی واطراء ثناء خویش دوست داری و هم بدین صفات شیطان رجیم بر آدمی دست یابد وعقل ودین برباید، واگرازتو ثوابی رفته باشد پاك بسترد ومزدآن باطل کند.

وبپرهیزازآنکه چون‌برعیت نیکوئی کنی منت‌گذاری، ویاآنچه کرده‌ای فزونتر شماری ویا وعدی کنی بخلف انجام دهی، چه‌منت نیکوئی را باطل کندو فزون‌شماری روشنائی حق بسترد وخلف وعد موجب مقت خداو خلق شودخدای سبحانه فرماید:

«**کبر مقتاً عندالله ان‌تقولوا مالاتفعلون**» (۱)

چون‌امری راهنوزوقت نرسیده‌درانجام آن‌عجلت‌مجوی که‌نشان‌طیش (۲)بود وچون‌فرارسدخوددراو میفکن که‌علامت‌شره‌باشدوچون‌بی‌عذرروی نمایدلجاج‌مپسند وچون‌روی‌بگشاید آسان‌مگیر.

هرامردرموضع‌او گذاروهرعمل درموقع اوبران، وآنچه‌همه خلق‌را درآن حدمساوات وحق‌مواسات است برخود ایثار (۳) مکن واز آنچه خوداز آن برنج افتی تغافل مورزو بسی برنیاید که حجابهای غفلت برداشته شود وپیش چشم توباز گشاده‌آید ودادمظلوم ازتوبستانندوانصاف‌خلق ازتوبخواهند.

حمیت‌خویش رابدست‌خویش‌دارواز‌سورت حدوسطوت‌یدوحدت زبان‌خویش بپرهیزواز بادره (۴) غضب‌خویشتن رااندکی بازدارتامگرترا آتش‌خشم‌فرونشیندو باسردانش‌خویش آئی ومالك‌اختیار خویش‌توانی شد.

وتو این معنی ندانی وبدین فضیلت دست نیابی، مگر آنکه از بازگشت

۱ـ سوره صف آیه سوم ۲ـ سبکی عقل

۳ـ برخودمقدم داشتن دیگران.

۴ـ تیزی‌خشم‌و تندی‌غضب‌وسخن گفتن‌بی‌اندیشه.

بسوی خدای سبحانه یاد آوری و اندوه درون توبسیار شود وهم وغم فراوان ترا فرو گیرد .

وهر آئیه بر تو واجب بود که همواره ازسیر مرضی و آداب نیکوی ملوك بگذشته یاد آوری و آثار محمود که برزبان رسول جاری شده و یادر کتاب مبین از آن یاد رفته بخاطر سپاری و بدانچه در مجاری اموراز کردار و گفتار ما مشاهدت کرده باشی اقتدا واجب شناسی .

ودر قبول این عهد و امضاء این حکم که یکان یکان بر تو بر شمردم هریک را دلیلی روشن و حجتی قاطع آوردم ، سعی خویش بکار بری و شرط اجتهاد مرعی داری .

وانااسأل الله بسعة رحمة وعظیم قدرته علی اعطاء کل رغبة ان یوفقنی و ایاك لمافیه رضاه من الاقامة علی العذر الواضح الیه والی خلقه، مع حسن الثناء فی العباد ،وجمیل الاثر فی البلاد ، وتمام النعمة و تضعیف الکرامة ،وان یختم لی ولك بالسعادة والشهادة ،انا الی الله راغبون والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله الطیبین الطاهرین.

ترجمه فرمان حضرت امیر به مالک اشتر

از وقار شیرازی



بنام خداوندگار جهان — خداوند بخشنده مهربان
یکی نامه از سرور دین علی است — بمالك که او چرخی از پر دلی است
گرفته ازاو عهدو پیمان سخت — زیثرب سوی مصر چون بر درخت
بدان تاز کشور ستاند خراج — کشد کیفر از دشمن پر لجاج
روان رعیت شود شاد از او — خراب زمین گردد آباد ازاو
بیزدان سگالیدنش باز داشت — بفرمان یزدانش دمساز داشت
که تا با خرد جای بدهد بمغز — سخنهای فرخ ، روشهای نغز
که کس جز بیزدان نشد بختیار — وگر گشت ازاو، گشت ازاو روزگار
و دیگر که یاری کند از خدای — بدست و زبان و دل رهنمای
که یار است چون یاوری سازدش — فرازد ورا گر بر افرازدش
بکوبد سر نفس چون اژدها — بخواهش عنانش نسازد رها
که نفس است خواننده بر هر بدی — مگر باشدش فره ایزدی
امیر مهین شاه مالك رقاب — بمالك چنین کرد اول خطاب :
بدان ای هشیوار مرد نبیل — که کردم تراسوی شهری گسیل
که پیش ازتو آنجا چو یاد آوری — بسی رفته یا ظالم یا داوری

تو بینی کنون کردهٔ باستان — وزین پس کنند از تو بس داستان
چنان چون تو میگوئی از هر کسی — بخواهند هم از تو گفتن بسی
ز بگذشتگان آنکسان درخورند — که امروزشان نام نیکی برند
ز نیکی کن ای مرد آموخته — اگر نایدت هیچ اندوخته
لگام هوس را رهاکم گذار — زهر نا روا خویش را پاس دار
که نومید شد نفس اهرن(۱) سرشت — چو زو بازجستی ز هر خوب و زشت
بده خوی دل را اگر باهشی — که جوشد بمردم بلطف و خوشی
مشو با رعیت چو درندگان — خورش کم کن از پهلوی بندگان
که گر باز بینی بفرهنگ ورای — ترا خود دو گونه است خلق خدای:
یکی با تو در دین برادر بود — و دیگر بهستی برابر بود
وزین هر دو چون با خرد بنگری — نداری باصل و گهر برتری
یکی خود ز لغزش گناه آورد — یکی مکر و دستان دیوان خورد
نگردند دانسته از راه راست — خطا بر گرفتن بنادان خطاست
مبادا ز بخشش دریغ آیدت — چو خواهی که یزدان ببخشایدت
ترا بر رعیت بود سروری — مرا برتو، حق را بمن برتری
خدا بر رعیت بر افرازدت — که در کارها آزمون سازدت
مکن هیچ خیره سری با خدای — برون کم نه از حکم او نیز پای
چو با کیفرش چاره سازیت نیست — ز بخشایشش بی نیازیت نیست
چو بر کس ببخشی پشیمان مباش — وراز کس کشی کینه شادان مباش
بهر نا روا زود نگشای دست — بدین پشت گرمی که عذریت هست
مگو کز شهنشاه فرمان مراست — بهرچ آن کنم حکم حکمم رواست

---

۱ ـ اهرن بروزن بهمن اهرمن باشد که رهنمای بدیها و شیطان است (برهان قاطع)

کزین فکر یاوه دل آید سیاه دگرگون شود دین و خیزد گناه
چو در حکمرانی و فرمان دهی فریبت دهد شوکت و فرهی
بیزدان ببین کو ببالای پست زبردست چونست و تو زیر دست
کزین نکته پندارت از سر برد برد تیز مغزی و آرد خرد
خداوند گاری مکن زینهار بپیش خداوندی کردگار
که یزدان سر خویشتن بین نداشت بینداخت آنرا که گردن فراشت
بگیر ار توانی بانصاف و رای حقوق رعیت، حقوق خدای
چه از خویشتن، چه ز پیوند خویش مکن چشم پوشی ز فرزند خویش
ورین داوری ناوری نا رواست تو بیدادخوئی و خصمت خداست
وگر با کس ایزد کند دشمنی نیابد دلش هیچگون ایمنی
هماره از او کیفر و کین کشد که تا باز گشتش بآئین کشد
نه روزی شود یاوه و دیر یاب نه آرد بلا سوی مردم شتاب
جز از ظلم بر مردم زیر دست ستم پیشه را داشتن چیر دست
که یزدان بفریاد هر دادخواه دهد گوش و بنشسته بر دید گاه
ستم را اگر زشت پنداشتی ستم پیشه بر خلق نگماشتی
هماره ترا باید ای ارجمند پسندی میان دو نادل پسند
زداد آن طلب کن که شاملتر است رضای جهانی در آن یکسر است
که تا عامه را از تو ناخوش دل است رضای دل خاصه بیحاصل است
اگر خاصه را دل بود پیچ پیچ چو عام از تو شادند غم نیست هیچ
نیارد بفرماندهان کس زیان فزونتر ز خاصان و چون ویژگان
که گاه خوشی بر جهان سرورند بسختی ز هر فرقه واپس ترند
گه داوری تلخ تر کامشان گه خواهش افزونتر ابرامشان

چو بخشی بشکرانه‌می‌نگروند چومنع آوری معذرت نشنوند
ورت آسمان سختی آرد به پیش ببستوهی از دیگرانند بیش
نگهداشت باید دل عام را که رکنی ستبرند (۱) اسلام را
به‌ازعامه درروز هنگامه نیست پی‌رزم دشمن به ازعامه نیست
همه میل خاطر سوی عامه دار شعارتن ملك از این جامه دار
کسی‌راکه در زشت یاد کسان بود عذب گفتار و رطب اللسان
بدار از در خویشتن دور تر ز مهرو زانصاف مهجور تر
که در پرده پوشی مردم بسی بود حاکم او لیتر از هر کسی
مخواه آشکار آنچه پنهان‌ز تست وراشکسته‌ای‌بنگری کن‌درست
بشوی آنچه آلوده‌است آشکار نهانرا بنه کار با کردگار
بنه پرده بر ناروای جهان که پوشد خدا آنچه خواهی‌نهان
ببرخصمی خود زهر کینه دل بنرمی مراین رشته را واگسل
ندانسته گیر ارچه دانسته ای هر آن کارکانرا نه شایسته ای
ببدگو مده روی و بد گومشو بگفتار بد گوی خستو مشو
که بدگوی اندرخیانت دراست و گر در لباس نصیحتگر است
دراندیشه کس‌را چوسازی‌دخیل مکن مشورت با وزیر بخیل
که گاه عطا سرزنش راندت هم از تنگدستی بترساندت
وگرسست‌وترسنده همرای تست بهر کار خواهد ترا کرد سست
مزن با شره مند در کار دم که سازد حریصت ز روی ستم
نماندآنکه شد باخدا بدگمان زبخل و ز ترس‌و شره در امان

۱ـ ستبر کلمه‌ای‌است‌فارسی ومعنای آن بزرگ وفربه‌وضخیم ودرشت‌است‌وگاهی بغلط آنرا سطبر نویسند .

نشاید وزیریت در کار بود — که پیوسته دستور اشرار بود
ستم پیشه گانرا چوانباز بود — نشاید ترا محرم راز بود
کسی را مکن یار در داوری — که کرد اوستم پیشه را یاوری
سزد گر ز دانشوران دبیر — هم از پاکزادان نمائی وزیر
ز گوهرچوایشان بعقل وکنش — نه مانند ایشان بخوی ومنش
نه انباز باظلم اندیشه گان — نه دمساز جمع بزه پیشه گان
بسامان نه جویای مال گران — بسختی سبق برده از دیگران
همه سر بسر دل ترا بسته باز — ز غیر تو امیدبگسسته باز
مر آن قوم را محرم کار دار — همه ویژه در بزم ودر بار دار
وز ایشان گزین آنکه گفت آشکار — سخنهای حق ور بود نا گوار
ترانی شد انباز و نی رهنمای — بکاری که نبود پسند خدای
زهر ناپسندی که دلخواه تست — تراباز دارد بعزم درست
بخود ساز نزدیك و همداستان — ز پرهیزگاران و از راستان
مده گوش بر مدح ناسود مند — که‌مدح‌فزون‌نیست‌جزریشخند
منه تا بزشتت نیایش کنند — بناسودمندت ستایش کنند
که چون‌مرد افزون ستایش شنید — در او کبر وخود بینی آیدپدید
بر خویشتن هیچ یکسان مدار — نکو کار راباز بازشت کار
که این رانکوئی بدآید همی — همان سوی زشتی گراید، همی
نگهدار اندازه نیك و بد — که‌هر کس‌برد حاصل کار خود
چو خواهی رعیت بود در امان — بایشان ببر بر نکوئی، گمان
زاحسان خود شادمان دار شان — باستیزه سنگین مکن بارشان
مخو انشان بکاری باکراه‌وزور — کزین‌پیش بوده‌است‌دلشان‌نفور

اگر با رعیت چنین زیستی — بدلشان دگر بد گمان نیستی
دل از بدگمانی چو پالوده گشت — زهر رنج و هر زحمت آسوده گشت
بدان بایدت نیك کردن گمان — که دیدی از او نیك در امتحان
واز آنکس ترا بدگمانی رواست — که در آزمون ناکس و ناسزاست
طریقی نگهدار کان شد پسند — بزرگان امت بر آن ره شدند
که جمع آید از آن پراکندگی — بخوشی کند خلق از آن زندگی
طریقی منه تازه کآرد زیان — همه مردمان جوید از وی امان
خنك آنکه آئین نیکو نهاد — تباهی برد آنکه دادش بباد
همه همنشینی گزین باردان (۱) — مرو جز که در صحبت بخردان
که کشور بیارائی از راستان — کنی زنده رسم و ره باستان
بدان ای خردمند دانش پژوه — که در بخش خلقند چندین گروه
نه بی یکدیگر کارشان هست ساز — نه هستند از یکدیگر بی نیاز
یکی لشگری مرد رزم آزمای — کزو استوار است دین خدای
دگر مرد تدبیر و اهل قلم — که رایش زند عالمی را بهم
سوم حکمرانان و اهل قضا — سزا را جدا کرده از ناسزا
دگر قوم دیوان و اهل خراج — که گزیت (۲) بسلطان فرستند و باج

۱ـ بفتح اول و سکون ثانی حکیم و دانشمند و خواجه و پهلوان و دلاور و بهادر و شجاع باشد (برهان قاطع)

۲ـ بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فوقانی زری باشد که حکام هر ساله از رعایا میگیرند و آنرا خراج هم میگویند و زری را نیز گویند که از کفار ذمی ستانند چنانکه شیخ نظامی گفته است:

گهش خاقان خراج چین فرستد — گهش قیصر گزیت دین فرستد

و آنچه شهرت دارد بکسر اول و ثالث است و معرب آن جزیه باشد (برهان قاطع)

دگر زمره زیب بخش جهان — زبازار گانان و پیشه وران
بسینشان گروهی زاهل نیاز — همان مستمندان بی برگ‌و ساز
جدا گانه یزدان دانای فرد — بهر زمره‌ای بهره‌ای بخش کرد
همه روشن از گفته داورا — ز فرمـوده پـاك پیغمبـرا
ودیگر بدان ای‌هشیوار مرد — که نبود گزیرت ز اهل نبرد
که مرخلق را حصن آسایشند — ترا نیز آسا و (۱) آسایشند
شکوهند هم‌ملك وهم کیش‌را — امانند محتـاج و درویش را
زلشگر بودملك بی‌کم وکاست — رفـاه رعیت بلشگر بپـاست
دگرکار لشگر نگیرد رواج — جز از آنچه یزدان نهاداز خراج
که بازر سپاهی شود زورمند — نگردد زپیکار دشمـن نژند
زرر پشت گرم آید اندر وغا — ززر کام لشگر بگردد روا
رعیت زر وسیم لشگر دهند — رعیت‌چوکان است کاوزر دهند
مراین‌دو گره را چوبینند باز — باهل قضا هستشان بس نیاز
بسودای کالا و پیوند جفت — که‌زن ویژه کس نگردد بمفت
نیاز ستشان هم بعمال باج — که تاگرد سازند مال خراج
ز اهل قلم نیز نبود گزیر — که‌تا بشمرد اصل هردارو گیر
ز سوداگر و مردم پیشه ور — مرآن جمله رانیست روی‌گذر
که‌بس‌سودشان خیزد ازکارها — بدیشان شود نغز بازار ها
گرایشان نگردند انبازو یار — از اینسان نگردد رواهیچ کار
دگر مستمندان زار نژند — ببخشای بر مردم مستمند
به بیچارگان مردم با خرد — بخواری و پستی همی ننگرد

۱ـ آسودن و آسودگی و آسایش

که فرض است ماراگه داوری برایشان ببخشودن و یاوری
زیز دانشان روزی دلپسند رسد باز و از ما بقدر بسند
اگر کس جهاندار باشد همی نیاساید از فکر ایشان دمی
بجوید زیزدان همه یاوری که تا بر رعیت کند داوری
بدارد ابر راستی خویش را تحمل کند هر کم و بیش را
کسی را سپهدار کن بر سپاه که ازدل‌بود جمله‌را نیکخواه
بود گفته پاك یزدان گزینش دگر گفت پیغمبر و جانشینش
یکی مرد پاکی دل برد بار درنگی‌که خشم‌وخوش اعتذار
همه مهر با مردم زیر دست زبردست‌کج را بسندد شکست
نه خشم و درشتی بر انگیزدش نه سستی بخاك آبرو ریزدش
بیامیز با مردم پاکزاد ز تخم بزرگان والا نژاد
که هستند از خاندانی بزرگ همه نیکوئیها در ایشان سترگ
دگر با دلیران و گردان نیو که با فرسامند و با برزگیو
دگر با خداوند داد و دهش که بخشش دهد مرد را پرورش
کز آنان بود مردمی‌ها بپای وز اینان بزرگی بماند بجای
بجوحال این زمره‌ازجمله بیش چومادر پدر حال فرزندخویش
اگر از تو نیرو بجویند و بخت مبادا ترا آید این کار سخت
بکاری که پیمان نمائی در آن اگر هست اندك تواندك مدان
بکن تا شوندت بجان نیکخواه بدارندت از بد گمانی نگاه
زکاری‌که خرداست‌رخ برمتاب که باید بکاری بزرگم شتاب
بسا کار اندك بهنگام خویش به از کارهای ز اندازه بیش
که‌این یك‌شود خلق‌راچاره‌ساز وزان یك نگردد تنی بی نیاز

کسانی بسر کردگی در خورند که پیوسته اندر غم لشگرند
بدارند آئین نیکی نگاه ببخشند از بخش خود برسپاه
که‌هم‌لشگری باید آنرا که‌خواست هم آنکس که درخانه‌ازوی‌بجاست
چو آسوده از یاد منزل شوند به پیکار یك روی‌ویك‌دل‌شوند
که‌بالشگری چون‌دلت‌گشت‌نرم بکارتو خواهد دلش گشت گرم
دل حکمرانان گهی هست شاد که برپا بود شیوه عدل و داد
بدیشان روانها گراینده است بدل مهر ایشان فزاینده است
گهی مهر والی بهرسینه است کزوسینه‌ها خالی‌از کینه است
بود راست دلشان و ازبدتهی بکارش چو بینند روی بهی
گرانشان‌نیاید ازاوساز و برگ نباشندش آمادهٔ روز مرگ
بمردم در آرزو باز کن بنرمی بدیشان سخن ساز کن
بهر کرده نیکشان دار پاس فزون‌گوی‌ازایشان‌درودوسپاس
گر از نیکوئیشان برانی سخن سخن باز گو بر سر انجمن
ستایش دلاور کند مرد را کند گرم مردان دل سرد را
بگوهرهنر کاید از هر سری هنرکاین‌کندمشمر از دیگری
منه بر کسی جرم نا آزمون ببین کز نهادش چه آمدبرون
بزرگی کندگر گناهی سترگ گناهش‌مخوان‌خردبشمر بزرگ
چو کاری بسی سخت آید ترا سخنها دگر گون نماید ترا
رها کن‌چو نتوان دهی داد او بیزدان و پیغمبر راد او
که در نامه آسمانی خدای بگفت آن‌کسان‌راکه‌شدرهنمای
که‌ای دین‌پژوهان‌اگر رهروید بیزدان و پیغمبرش بگروید
وزان‌پس‌بدان‌کس که از کردگار بود بر شما میرو فرمان گذار

بکاری که او را نه بس آگهید — بیزدان و وخشو را دوانهید
نهادن بیزدان چنان است باز — که از نامه او بجوئید راز
نهادن به پیغمبر خوب کیش — بدانسان که رسمش بگیرید پیش
طریقی بگیری که نبود خلاف — نه آنرا که بینی در آن اختلاف
بکار قضا بخردی را گزین — که او را فزون یابی از عقل و دین
کش از کارها دل نیاید بتنگ — بکس نستهد گاه دعوی و جنگ
چو لغزد نماند در آن دیر باز — چو یابد ز حق کم کند احتراز
نه دل را بخواهش کند آزمند — نه بر دانش اندك آرد پسند
گه شبهه دارد قلم را نگاه — بسی سخت گیرد چو جوید گواه
ز گفتار خصمان نگردد فکار — کند صبر تا پرده افتد ز کار
چو خورشید بیرون شد از زیر میغ — سخن را ببرد چو برنده تیغ
نه بفر بیدار کس ثنا خواندش — نه نیرنگی از ره بگرداندش
و زاینگونه مردم بود اندکی — نباشد چنین از هزاران یکی
چو در کارها سازیش سرفراز — بدادو دهش دست او کن دراز
که تا درد هر کس نماید روا — از او کام و ناکام گردد روا
بده رتبت و جایگاهی بدو — که ننماید او راکسی آرزو
چه از ویژگان و چه از سروران — که آسوده دل ماند از همسران
نگه کن گر اندیشه داری بمغز — در این ره نگه کردنی سخت نغز
که دین است چون آهوئی تندرو — فتاده بچنگال گرگان گرو
در او هر یکی بر هوا برده دست — بحیلت طلب کرده زان هر چه هست
پس آنگه نظر کن بهنگام باج — بر آنان که بگماشتی بر خراج
که بگماری از فرو شایستگی — نه از مهر و خویشی و بایستگی

که‌این اصل بیدادو ناپاکی است / نه‌انصاف جوئی که‌بی‌باکی است
از آن‌حال عمال خود باز جوی / که‌با آزمون باشدو شرم روی
نژادوی از خان های قدیم / بکیش درست و نهاد کریم
کزاینگونه مردم‌بود پاك خوی / نه‌خواهش کندخود کند گفتگوی
زاندازه بیرون ندارد امید / توانـد بپایـان هرکـار دیـد
بکار خراجار گماری کسی / بیفـزای بـرروزی او بسـی
که سامان خودرا نماید هژیر / ابر زیر دستان نگردد دلیر
اگرسر به‌پیچد ز حکم تو باز / زبان تو بروی بگردد دراز
وراو دست یاز دبمال و بگنج / توانی‌مر او را نمودن شکنج
پس آنگه نظر کن‌بفرماندهان / برایشان بنه دیده بان ها نهان
همه‌راستگوی‌و همه راستکار / کـه‌تـا آگهی‌یابی از سر کار
چوگشتند آگه که این‌رسم تست / نپویند جز راه ورسم درست
نمانند غافل ز نزدیك و دور / نه برزیر دستان نمایند زور
چو آگاه گشتی ز کردارشان / همه روزه‌ای ایمن از کارشان
بکاری یکی گر کند کو تهی / ز هر سو ترا میرسد آگهی
ترا نامه دیده‌بانان بس است / نیازت‌نه‌با گفت‌چندین کس‌است
چودیدی خیانت بده گوشمال / بگیر آنچه‌بگرفته از زرو مال
ورا بر گذر گه بخواری بدار / گناهان او را براو بر شمار
همش شهره کن در خیانتگری / بخواری بینداز‌ش از سروری
یکی‌را بجو گردن افراز و مه / از آن‌یك بگیرو بدین یك بده
رواج ار پذیرفت کار خراج / از آن کار هرکس بگیرد رواج
ور آراستی کار دیگر گروه / همان‌یك گروه‌ازتو یابد شکوه

که‌خلقندروزی‌خورباج‌وساو(۱) چوزرنیست‌مرخلق‌رانیست‌تاو(۲)
اگر سازی آباد ویرانه‌ها نکوتر که‌زر گیری از خانه‌ها
کزآبادها میتوان برد باج زویرانه‌کس می نجوید خراج
نسازی گر آباد و جوئی منال شودملك ویران‌کسان تیره حال
نماند زملك تو جز اندکی ز مردم نماند هزاران یکی
چو نالد رعیت زبار گران ز رنج زمین و بد آسمان
زخشکی سال و ز تنگی آب زتخمی که‌در خاك ماند خراب
شود کشته ضایع‌ز سیل دمان شودتشنه از خشکی آسمان
بباید سبکتر کنی بارشان که‌فرجام یابد از آن کارشان
زتخفیف ایشان نباشی ستوه که‌برمورسخت‌است‌ریگی‌چوکوه
هرآنچ‌آن‌دهی گنج آماده‌است که بهر دگر روز بنهاده است
کنی‌ملك معمورو شوکت بلند بهر دیده خوب آئی‌و ارجمند
شمارند نامت بهر انجمن زعدل تو رانند هرگون سخن
به‌نیروی ایشان قوی دل شوی که‌هر کشته را عاقبت بدروی
بیاری ایشان شوی پشت گرم که‌دادازتو دیدند و گفتار نرم
وگر سختئی بر تو آید پدید که‌برمهر ایشان بداری امید
بجان‌مر ترا باز سختی کشند که‌دیری‌است‌ازنعمتت دلخوشند
چوبنیاد را سخت بگذاشتی کشدهر چه‌را بروی افراشتی

---

۱ - باج‌وخراج ومالیات
۲ - تاب‌و توانائی وقدرت
فردوسی گوید :
اگر با چنین پهلوان تاونیست اگررام گردد به از ساو نیست

شود کشور آنگاه ویران و پست — که مردم شود مفلس و تنگدست
رعیت شود آنگهی مستمند — که فرماندهان سیم بر هم نهند
بدانند خود را بسی پایدار — نگیرند پند از بد روزگار



نویسندگان را یکی دار پیش — که در نیکوئی باشد از جمله بیش
هر آن نامه کت راز پنهان در اوست — همه رنك و نیرنگ و دستان در اوست
بدان ده که سوی خداروی اوست — پسندیده و نغز هر خوی اوست
گرانمایه‌ای کز تو هرگون خوشی — چو بیند نیفتد بگردن کشی
نگیرد در او شیوه اهرمن — نگردد ترا خیره در انجمن
بود چون رسد نامه هوشش بمغز — نویسد بپاسخ سخنهای نغز
از آنها که گیری بانصاف و داد — وز آنها که بخشی بدارد بیاد
اگر عقده ای بست خواهی بکار — ببندد بسی محکم و استوار
وگر عقده‌ای سخت در کارتست — نباید ببگشودنش هیچ سست
بس آگاه باشد چو هشیارها — بر اندازه خویش در کارها
کز اندازه خود چو آگاه نیست — پس آگه بر اندازه کار کیست
از ایشان یکی را چو خواهی گزید — مکن بر شناسائی خود امید
مشوغره کامید داری بر آن — بود نیکت اندر حق او گمان
که نزد بزرگان به نیرنگ وریو — فرشته کند خویش را جان دیو
بآرایش خویش و خدمتگری — ولی نیستش فره مهتری
یکی آزمون کن که آن زشت کیش — چه کرده است با نیکمردان به پیش
کسی را ببالین عزت نشان — کز و بیش یابی بخوبی نشان
بزرگی که هر جا که نامش برند — همه راستکاری ازاو بشمرند
که این بر خدا جوئیت شد گواه — که در باره مردمی نیکخواه

بهر فنی اندر سخن پروری — نویسنده‌ای را بده سروری
که در مانده ناید زدشوارها — دل آشفته ننمایدش کارها
نگارنده‌ات گر نگارید زشت — بنام‌تو آن‌کرده باید نوشت
ببازارگانان و صنعتگران — همه حکم الا بنیکی مران
چه‌مرد مسافر، چه مرد مقیم — چه آنکو بباز وکند کسب سیم
کزاینان جهان‌پرز آرایش‌است — همه‌کس‌ازاینان‌در آسایش‌است
که‌آرند سوی توهرگون‌ثمر — زکوه‌و زدشت‌و زبحر وزبر
زجائی که‌کس‌رادر آن‌نیست‌راه — در آن‌کس نیارد نمودن نگاه
بسی سودها بینی از مالشان — ولی هستی آسوده از کارشان
تو نیز ازبدو نیکشان رازجوی — ز دور و زنزدیکشان بازجوی
همه باز باخویش نگذارشان — یکی برره راستی دارشان
کز ایشان‌گروهی فرومایه‌اند — بسی‌تنگ‌چشمند ودون پایه‌اند
همه‌روزی خلق‌گرد آورند — که‌درروز سختی ازاو برخورند
گرانجان‌سبک‌سنگ‌گاه‌فروخت — همه‌خانه خلق خواهند سوخت
زیانند یکسر باهل جهان — بننگ‌است ازاونام فرماندهان
زبد بازشان دارکز احتکار — سته بود پیغمبر نامدار
بر آن دارشان‌گاه سوداگری — که نرمی نمایند بامشتری
بمیزان عدل‌و بسنگ درست — نه‌اندربها سخت ونه نیزسست
چنان تافرو ناید ازآن میان — فروشنده و مشتری را زیان
وگر کس نپذرفت‌و انباشت‌باز — هم‌ازروزی مردمان داشت باز
ازاودرگه داوری کینه خواه — که‌این است تدبیر واین است‌راه



مشوغافل ای بخرد هوشمند   زجمعی که ازجمله واپس‌ترند
زبیچاره مردم، ز اهل نیاز   تبه‌روزگاران بی‌برگ وساز
زمین‌گیر و بی‌مکنت‌وخسته‌جان   تهی دست‌و در مانده وناتوان
گروهی بخواهندگی‌در خروش   گروهی‌دگر لب‌ز خواهش‌خموش
بجای آر در باره هر فقیر   هر آنچ ایزدت‌کرد از آن ناگزیر
یکی‌بهر شان‌ده زگنج گران   وزآن بهره کاید ازآن هر کران
ترا دور ونزدیك باید یکی   بده گر فزون باشد ار اندکی
مباداکه آسوده حالی دمی   ترا باز دارد از ایشان همی
مگو عذر کم کارهای خطیر   همی باز دارد زحال فقیر
ز کار فقیران مران باشتاب   بنخوت ز بیچارگان رخ متاب
خبرجوی‌از آنان که‌در پیشگاه   نیابند زانبوهی خلق راه
گروهی که‌شان نام‌نتوان‌شمرد   بچشم بزرگان حقیرند وخرد
برایشان یکی مرد پرهیز کار   خدا ترس و افتاده دل بر گمار
که پرسد نهان باتو گوید‌پدید   تو کیفر کشی یا ببخشی امید
بدانسان که‌بر در گه‌کردگار   نه شرمنده باشی بروز شمار
که‌درمردمان‌مردبی‌برگ‌وساز   سوی داوری بیش دارد نیاز
بهر یك‌چنان باش انصاف‌جوی   که نزدیك داور شوی تازه روی



ببخشای بر کودك بی پدر   بفرتوت پیران برحمت نگر
که درپیشه‌کنداست بازویشان   نه باز است در مسألت رویشان
گران آیداین کاربر حکمران   که هر کار بستوده‌آید گران

ولیکن سبک کرد و آسان خدای بر آن کو بود فکر دیگر سرای
که مردانه هر بار سنگین کشند بدان وعده کان داد یزدان خوشند
زروز و شبان ویژه کن پاس چند بدلجوئی مردم مستمند
که شبها بدیشان کنی انجمن بنرمی بدیشان برانی سخن
دل زار ایشان پریشان مدار ز در بار و از لشگر و میر و بار
که از بیم دلشان نگردد دو نیم سخن با تو گویند بی ترس و بیم
که بشنیده ام از رسول خدا بس این دانشی گفته، کش جان فدا
نه پاکند قومی که از کجروی نگیرند داد ضعیف از قوی
بدانسان که آن خسته نا توان سخن آورد نا شکسته زبان
بکن برد باری چو تندی کنند و یا در سخن عجز و کندی کنند
مفرمای بر خستگان کار تنگ نه از برتنی باش هر دم بجنگ
که تا بر تو گردد خدا مهربان ترا بهره بدهد بهر دو جهان
چو بخشی ببخشای با گفت نرم وگر میکنی منع باری بشرم
بفرمانده ی مر ترا کارهاست که جز از تو بر ناید آن کار راست
یکی پاسخ حکمرانان مه که برتست آنرا بکس وامنه
دگر باز جستن ببایدت زود از آن کز رهی دورت آید فرود
چو بینی که این کار باشد گران بخدمتگران و بر چاکران



بهر روزی آن کار کن کان رواست که هر روزی از بهر کاری سزاست
بکن ویژه بهر پرستندگی نکوتر زمانی ز فر خندگی
وگر پاك جانی و مردم پرست همه روزه جانت پرستش گراست
دمی را که شد ویژه بهر نیاز هم از دل گذار اندر آن دم نماز

ز تن بهره ای بهر پرورد گار | نگهدار و آن بهره در کار دار
بجای آر کاری که سنجیده ای | و را مایه قرب حق دیده ای
زهم مگسلش کت رسد دستمزد | نه از وی بکاه و نه از وی بدزد
که تن را نه وقت دل آسائی است | بر او بار نه تا توانائی است
و گر پیشوائی کنی در نماز | بخلق آر رحمت، بیزدان نیاز
مکن دیر تا کس نگردد ملول | نه کم کن از آنچ اوست قول رسول
که رنجور را تن نگردد فکار | کس ار کار دارد نماند ز کار
مرا چون فرستاد سوی یمن | همان پاک پیغمبر مؤتمن
بدو گفتم ای شاه گردن فراز | چگونه گذارم بر ایشان نماز ؟
بفرمود :زان قوم یزدان پرست | ببین کیست کاو نا توانا تر است
تونیز ای علی، همچو او کن نماز | مکن راه بر نا توانان دراز



دگر بشنو ای مرد با فروهوش | فزون روی از مردمان وامپوش
که فرماندهان رخ چو پنهان کنند | جهان بر رعیت چو زندان کنند
چو رخ روز گاری نهفتند دیر | نیایند بر هر نهانی خبیر
پس آنگه بهنگام فرماندهی | نرانند حکم از سر آگهی
ندانند مقدار خرد و سترگ | مهان خرد گیرند وخردان بزرگ
بود دیده شان بازو بینند لیك | همه نیك زشت وهمه زشت نیك
ور این فتنه ها گردد انگیخته | شود حق بباطل در آمیخته
که ایشان نباشند الا بشر | بشر راز بنهفته چبود خبر؟!
چو دبوی رخ از انجمن تافتند | کجا رازهای نهان یافتند؟
نه حق را نشانی بود بر فروغ | گر آن راست پیدا شود از دروغ

ره حق نهان باشد و بی نشان — چه غافل شدی بازماندی از آن

منه پرده داران اگر زیرکی — که خویت برون از دو نبود یکی:

اگر خواهی امید مردم روا — چه پوشی رخ از مردم بینوا؟

چرا بارعیت نجوشی همی؟! — چرا پرده برخود بپوشی همی؟!

چه خواهی که برداد رای آوری — و یا کار نیکو بجای آوری

وگر نیستت مهر با مستمند — بیهوده بر روی او در مبند

کز آن در که خیری نیاید بسی — گرش باز داری نیاید کسی

گذشته از این خواهش مردمان — زیانی ندارد ترا بی گمان

که با کس بنالد مراستمگری — بدان تا گماری براو دیگری

ویابایدش درخرید و فروش — کنی پهن بر گفت او هردو گوش

ودیگر همی‌دان که فرماندهان — بسی هستشان ویژگان از مهان

که هستند بر مردمان چیر دست — بخواهند از بهر خود هرچه هست

ابر زیردستان چه سودا کنند — نه از ظلم و بیداد پروا کنند

از آن کرده زشتشان دار باز — بکن کوته آن دستهای دراز

نه از کشتخوان و نه از باغ و ده — بخویشان و وابستگان وامنه

بنزدیک خود کم ده آن فرو زور — که زور آورد برتهی‌دست دور

نه بر بینوا دست او باز کن — بآب و زمینش نه انباز کن

که آسوده‌دل ماند از کار خویش — به بیچارگان برنهد بار خویش

کس خود گماری چو برواپسان — زیان خودستی وسود کسان

کند دیگری جمع و ماند بجای — تو بد نام باشی بهردو سرای

دل حق پژوهان نگهدار پیش — بود خواه بیگانه و خواه خویش

نظر دار بر مردم راستگوی — ورت خویش غمگین شود باش گوی

شکیبا شو و مزد جوی از خدای — بدلجوئی خاصگان کم گرای
مبادا ترا آید این کار سخت — که روزی دهد میوه این خوش درخت
بفرجام نیکو همی کن پسند — که فرجام این کار شد دل پسند
رعیت چو کرد از تو ظلمی گمان — بگو عذر و دلشان زغم وارهان
که هم نفس خود را شکست آوری — هم آن دل که خستی بدست آوری
چو عذر آوری سختی عدل و داد — شود نرم بر مردم بد نهاد
چو دشمن بکوبد در آشتی — بکن گر در او خیری انگاشتی
که از صلح لشکر در آسایش است — دلت فارغ از رنج و آلایش است
بماند ره کشور از هر کران — ز آمد شد لشکری در امان
و گر آشتی کردت از ایمنی — مدارا یچ از مکر او ایمنی
که نرمی کند تا در آئی بخواب — چو غافل شدی تا که آرد شتاب
باندیشه هر دم بپایان نگر — گمان نکوئی بدشمن مبر
و گر با عدو عهد و پیمان کنی — بدو خویشتن را گروگان کنی
نگهدار پیمان و عهد درست — بپایان رساندن مباش ایچ سست
ز سوگند با خلق و پیمان خویش — سر اندر مکش ور دهی جان خویش
ز بایستنی ها که در روزگار — نبشته است بر مردمان کردگار
سزاوارتر نیست چیزی بجهد — ز ستواری گفت و سختی عهد
که خلق ار چه یکسان نشد هنگشان — در این کار جمعیت آهنگشان
کسانی کز اسلام و کیشند دور — وز اسلامیانند یکسر نفور
مر این شیوه نغز بگزیده اند — که از کار بد روز بد دیده اند
حذر کن ز سوگند و دستان خویش — فرو کم شکن عهد و پیمان خویش
دوروئی مکن تا در امکان تست — مکن گر همه دشمن جان تست

نبرد کسی عهد وسوگند سخت بجز ناخردمند شوریده بخت
که گر این دورا ایزد آرامگاه خود ازبهر هر بنده بی پناه
حریمی است کاینجا پناه آورند همه رخت در سایه او برند
نه مکر و فسون باید و نی دغل دراین کار نیرنك و کید وحیل
به پیمان مکن گفتی ازحیله جفت که نائی مرا ورا دگرگونه گفت
زکس گر بیانی شنودی نخست بگفتار نغز و بقول درست
اگرگویم اینم نبوده است رای در این گفته بر رای اوکم گرای
بکاری که اول بصد جدو جهد نمودی بیزدان داننده عهد
گرت سخت شد کارو برگشت دل بباطل مران عهد را وا مهل
که صبرت در آنسختی آسودگی است هم اینبستگی عین بگشودگی است
که خوشتر بود صبر و فرجام آن زعذری که بیم است ازانجام آن
وزآنچ آن کند بر تولازم خدای که دفعش نیاری بهر دو سرای
دگر بشنو ای ملك را پیشوا حذر کن ز خونریزی ناروا
که در خشم ناید خداوندگار نگردد تبه مرد را روزگار
نه خوانها ز نعمت بماند تهی نیاید بسر روزگار بهی
زچیزی چو بیهوده خون ریختن بخلق اندرون فتنه انگیختن
کزآغاز پرسد بروز شمار ز بیهوده خون ریختن کردگار
مکن فرو نیروی خودرا فزون ازآن تابریزی بی‌اندازه خون
که این خودنژندو زبون سازدت نه کز ملك ودولت بر اندازدت
از این کرده عذرت نیایدبکار بنزد من و نزد پروردگار
چو بر آگهی ریختی خون کس زخون ریختن کیفرش دان وبس
وگرخود ندانسته‌درخون شدی چوازخشم زاندازه بیرون شدی

چه از تیغ و تیر و چه از چوب و مشت بسا مشت کو پهلوانی بکشت
ترا خونبهائی بگردن در است که او را خدادند خون در خور است
مباد از بزرگی و فروبها که دشوار سخت آیدت خونبها
مشو هیچ در خویشتن خود پسند پسندیده خویش را دل مبند
ترا نیکوئی گر شمارد کسی از آن گفته خشنود منشین بسی
که ابلیس از این دست یابد بمرد بر آرد زمرد پسندیده گرد

☆ ☆ ☆

بپرهیز اگر زر بمردم دهی که برمردمان بار منت نهی
که منت کند بر(۱) و احسان تباه خنک آنکه بخشید و شد عذرخواه
مخوان بیش بخشوده خویش را بجای آر فرموده خویش را
چو کس داده خویش خواند فزون از او فره راستی شد برون
وگر وعده خود نیارد بجای بر او خشم گیرند خلق خدای

☆ ☆ ☆

بقرآن چنین گفت یزدان پاك یکی گفته چون گوهر تابناك:
بدان قوم لطف خدا یار نیست که گفتارشان هست و کردار نیست
به بیگاه در کار کم کن شتاب چو هنگام شد وقت فرصت بیاب
مکن جد بکاری که نا آگهی چو آگه شدی ترك کن کوتهی
بنه هرچه را باشد از کم و بیش چنان کوست شایسته بر جای خویش
مکن ویژه خویش چیزی گران که انباز باشند مردم در آن
تغافل مورز اندر آن مظلمه که حکم از تو جویند مردم همه

۱ــ نیکوئی واحسان

و گرنه بزودی کند داوری کسی بر تو کاورانه یاد آوری
بزودی فتد پرده از روی کار همی از تو کیفر کشد کرد گار
یکی خویشتن را نگهدار باز زدستی بر خلق داری دراز
مده باد پندار را جا بمغز مباش آتشین خوی وبرره ملغز
زبان را زگفتاربد باز دار وگرایمنی خواهی ازاین چهار
نسنجیده منمای خود رازبون زکردار وگفتار نا آزمون
بکین خواهی خلق مشتاب زود بهل کاتش خشمت آید فرود
چوبر خویشتن یافتی اقتدار هر آنچ آن کنی باشد از اختیار
بنفس آنگهت هست دست ستیز که پیوسته یاد آری از رستخیز
هم از باز گشتت بپروردگار زهول عذاب و زبیم شمار
بکن یاد از افسانه باستان زآثار و از سیرت راستان
ز داد بزرگان که داوری زرسم و ره معدلت گستری
زکردار پیغمبر راستین زحکم خدا در کتاب مبین
نظر کن مگر درگه پیروی بهرچ آن زما بنگری بگروی
به نیروی اندیشه باخود بر آ بجای آر عهدی که بستم ترا
همه گفتنی گفتمت آشکار بسی حجت آوردمت استوار
گرت دل بپوید براه هوس بهانه ترا نشنوم زین سپس



«وقار» این چنین گفته آبدار اگر عرضه داری بر شهریار
سخنها همه آیدش دلپسند بیك رشته بیند گهرهای چند
گراین درج گوهر ره آورد تست تو ناقابلی وین نه در خورد تست

بود در خور افسر شهر یار / زشاه‌است گوهر چوشد شاهوار
تو دریا نوردی شنا گر بدی / بدر یای دانش شناور بدی
ببحر ولایت شدی غوته (۱) ور / صدفها بدست آمدت پر گهر
گهر های او جمله شاهانه بود / که ازبهر تقدیس در دانه بود
چو آن مخزن شا یگان یافتی / یکی رشته از ریسمان بافتی
کشیدی سراسر در آن ریسمان / سخن تازی و پهلوی تر جمان
گدا گوهری چند کآرد بدست / نیاردچسان‌چون‌سزد کار بست
در آرد بیك رشته اش از امید / بدر گاه شاهش نماید پدید
بگیرد شه و زر فشاند همی / بزرینه تاجش نشاند همی
تونیز اختراني كه از آسمان / گرفتی و بستی باین ریسمان
همان به‌كه برشه فشانیش باز / زگردون‌بگردون رسانیش باز
ملك نیز از غایت مردمی / که‌عقلی است در پیکر آدمی
بدان ننگرد کزفقیری گداست / بدان بنگرد کزشه او لیاست
سخنهای عرشی نیابد زیان / اگرخود «**وقارش**» بودترجمان
زرده دهی(۲) را ندارد گزند / از آن گر کنی پاره و دستنبد
بسی این سخن ارجمند اوفتد / اگرنزد خاقان (۳) پسند اوفتد
من ازمعدن وحی این زر پاك / فرودآوریدم در این تیره خاك

۱ـ غوته بمعنی سربآب‌فرو بردن ودرآب‌فرورفتن است وکلمه‌ای است‌فارسی که بغلط آنرا باطاءهم‌مینویسند.

۲ـ بکسر ثانی زرخالص سره تمام عیار باشد(برهان‌قاطع)

۳ـ کنایه ازفتحعلیشاه‌قاجاراست که‌باوقارشیرازی معاصره بوده.

ورا بوته زین خاکدان ساختم پس آن رز در این بوته بگداختم
در این قالب گفته پهلوی یکی جام از او ساختم خسروی

شهنشاه را مایه هوش باد
از این جام هر می‌خورد نوش باد

فرمان علی به مالک اشتر نخعی

ترجمه: میرزا محمدحسین فروغی «ذکاء الملک»



این فرمانی است از بنده خدا علی که امیرمؤمنان است و امر میکند بآن مالک بن حارث اشتر را و عهدی است که چون مالک را والی مصر مینماید او را متعهد بدان میفرماید تا بقانون و دستور عهد و فرمان خراج آن دیار بستاند، با دشمن جهاد کند با صلاح حال و خیال مردم پردازد، بلاد آن مملکت را آباد سازد و باو فرمان میدهد که تقوی را شعار کرده از خدا بترسد طاعت و فرمانبرداری حق جل وعلا را برهر کار مقدم دارد آنچه را در کتاب کریم یعنی قرآن مجید از فرایض و سنن فرموده پیروی نماید واحدی سعادتمند نشود مگر به پیروی آن اوامر و بدبخت نگردد جز بانکار و متروك داشتن آن.

دیگر بمالك امر میفرماید که خدای سبحانه و تعالی را بدست و دل و زبان یاری دهد چه بار پروردگار عز اسمه ضامن شده که یار و یاور یاری کننده خود باشد و ارجمند کند آن را که حق را ارجمند مینماید، نیز حکم میکند که بر هوی و میل و شهوات خود غلبه نماید و در هنگام سرکشیهای نفس اماره عنان آنرا بکشد و جلو او را بگیرد چه نفس انسان را ببدی امر مینکد و از شر او آسوده نباشد، مگر کسی که خدای رحمن باو ترحم فرماید.

پس بدان ای مالک که من ترا بشهر هائی فرستادم که پیش از تو از والیان خود عدل

وظلم دیده و نیك و بدبر آنها وارد آمده و مردم همانطور در کارهای تو نظر میکنند که تو در کار ولاة قبل از خود نظر میکنی و در باره تو همان میگویند که تو در باره ایشان میگوئی واز حرفها که خدا در بارهٔ مردم بدهن بندگان خود جاری میکند میتوان پی بحال نیکو کاران بردو آنهارا شناخت. پس باید بهترین اندوخته های تو کردار شایسته باشد و در هر حال عنان نفس را بدست گیر و مالك آن باش و هرچیز که برای تو حلال نباشد آنرا از خود مضایقه کن و این بخیلی در باره نفس خواه اوراخوش آید یا ناخوش نماید انصاف است و عدل آنرا روادارد، وحس مهر و محبت رعایارا دردل خود بیدار کن وطبیعت را بملاطفت باخلایق وادار نما و مبادا نسبت به بندگان خدا مانند جانور درنده باشی و خوردن ایشان راغنیمت شماری .

وبدانکه خلق دو صفتند: برادر دینی تو باشند یا اشخاصیکه در خلقت همان حال تو رادارند ، یعنی مستعد لغزشند چیزها عارض مردم میشود و آنهارا عمداً وسهواً بخطا وخلاف وامیدارد و شایسته شأن تست که از گناه گنهکار در گذری و بدی بدکار را اغماض کنی ، همانطور که توهم میخواهی خداترا بیامرزد وازسر تقصیرهای تودر گذرد و چنانکه تو بر آنها برتری داری آنکه توراً والی مصر کرده بر تو برتری دارد و خدا بالاتر از آنست که تورا این ولایت داده وخواسته است که تو کار مشتی از خلق را بسازی و مهمات ایشان را کفایت کنی وهمین را اسباب آزمایش تو قرارداده .

دراین صورت کارنکنی که باخلق خصمی کرده باشی چه تورا آن تاب وتوانائی نیست که بتوانی زیر بارخشم وغضب الهی روی، یا ازرحمت وعفو او بی نیاز شوی .

وهرگز از گذشت کردن پشیمان مشو و بکیفر وجزادادن شادی منما واز شتاب بگذر ، درقهر وتندی پیش دستی رابگذار و مگو من مأمور قاهر و آمر مطاعم و ناچار باید مطیع من باشند .

وبدانکه این خیال ناشی ازعجب وتکبر است واسباب فساد وخرابی دل و مایه

ضعف ونقص دین ونزدیك شدن بتغییر وزوال نعمتهای خداوند ، وهر وقت این حکمرانی وتسلط واستیلا در دماغ تو بیضه کبر ونخوت گذاشت یا در مزرع سینه تخم عجب وغرور کاشت نظر بعظمت سلطنت خدا وآن عزت وکبریا کن وببین چقدر و الاتر از تو است و چطور بر تو دست دارد و حال آنکه تو خود بر نفس خویش آن دست و آن قدرت نداری .

همین ملاحظه وتعقل تورا آرام میکند واز سرکشی وپندار می اندازد، از تندی تو میکاهد ، باد مشك خالی میشود ورم میرود وعقل رفته بجای خود بر میگردد، ونکند که در بزرگی خدا اظهار همشأنی نمائی ودر بزرگواری خویش را شبیه باو سازی و بدانکه حضرت عزت جل ذکره گردنکشان را خوار میسازد وباهانت متکبران میپردازد، انصاف ده حق سبحانه تعالی را باطاعت او وانصاف خلق را نیز از خویش وخویشاوند وغیر ودوست ورعایا بده و اگر جز این کنی ستمکار باشی ، وکسی که بر بندگان خدا ستم روادارد پروردگار عالم خصم او باشد و کسی که خدا باو مخاصمه نماید حجت وی را باطل سازد وبد کاری چنین باحق در جدال است تا آنکه ریشه گناه را از دل خود بیرون آرد وتوبه کند وهیچ چیز برای تغییر نعمت وتعجیل نقمت الهی مثل اصرار بر ظلم نیست وخدارا همیشه گوش بر دعای مظلومان است وچشم بر کردار ظالمان .

وکاری که باید ازهمه آن را بیشتر دوست داری میانه روی در حق باشد وعملی مشتمل بر داد که عدل در آن شامل خاص وعام گردد وبرضای رعایا نزدیکتر، زیراکه نارضائی عامه خوشنودی خاصه را بی اثر و ثمر می نماید و اگر خاصگان خرسند نباشند با دلخوشی عمومی مورث ضرر و غبن فاحش نشود ، یعنی اگر عموم رعیت از تو راضی باشند نا رضائی چندتن زیانی نیارد و برعکس خوشدلی معدودی خاص جلو بلوای عام را نگیرد .

زحمت خاصه بسیار است وکار این طبقه دشوار ، چون والی در آسایش و

رفاه باشد باری گرانتر از بار توقع وتمنای پی‌درپی‌خاصه‌ندارد ودر گرفتاری کسی که کمتر یاری والی کند خاصگانند که همیشه از انصاف کراهت و در خواهش اصرار دارند ، شکر عطا را کمتر بجاآرند و عذر منع را دیر تر پذیرید ، اگر حادثه وتشویشی رونمود ، عنصر صبرایشان سست است وارکان شکیبائی نادرست و بر خلاف عامه که ستون دینند و معنی اجماع مسلمین و مایه کارسازی ودفع دشمن وسپر تیروتیغ فتن ومحن، باندك رعایت وبخششی مسرور شوند وبه مختصر نوازشی مهیای جان‌فشانی گردند ، در این صورت باید بایشان مهرورزی وهمواره میل‌ورغبت توبطرف آنهاباشد .

کسی‌که درپی عیب‌مردم افتد و تو را از آن خبردار کند مفسداست (۱) باید او را از خود دور کنی و بدانی‌که والی بپوشیدن عیب‌مردم از همه کس سزاوارتر باشد ، ومعایبی که ازتومستور است در کشف آن اصرارمکن ، چه اگر دانستی وبرتو معلوم شد باید باصلاح آن‌پردازی و آن را که ندانی دخلی بتو ندارد وحکم آن باخداست ، پس‌تا توانی زشتی‌ها راپپوشان تا خدا هم آنچه را نمیخواهی رعایای‌توازتوبدانند بپوشاند .

کینه خلایق‌را دردل راه مده و هر چیز که آدمی را به انتقام وامیدارد از نظرمحو کن وخود را از هر چه لایق بحال تو نباشد بنادانی زن و درقبول قول غماز شتاب مکن،چه سخن چین خائن است اگر چه خویش را ناصح قلم میدهد .

بخیل‌را درانجمن مشورت داخل‌منما، زیرا که تورا ازراه احسان برگرداند وگوید مردبخشنده تهی‌دست شود ، هم چنین باجبان یعنی شخص ترسنده همرای

---

۱ ـ آنکه عیب دگران پیش‌تو آوردو بگفت به‌یقین عیب‌تو پیش دگران خواهدبرد

مشو وازاو استشاره مکن که، ترا در اقدام بکارهای خطیر بترساند ، نیز عقیده ورأی حریص‌را سخیف‌دان ، چه‌جمع مال رادرنظر توجلوه دهد وبیاراید ، وبدان که جبن وبخل‌وحرص طبیعت‌های ناپسند رنگ برنگ باشد و چون این طباع باهم جمع‌شد انسان‌را بخدا بدگمان کند وازفوائدتوکل‌محروم‌سازد

و بدان که بدترین وزیر تو آن کسی‌است که پیش از حکومت تو وزارت اشرار نموده و درعمل‌های‌زشت‌با ایشان همکار بوده وشخصی‌چنین که معدومعین گهنکارباشد وهمدست مردم جورپیشه و تیره روزگار ،نبایدو نشاید که ازخاصان توگردد ومحرم راز های نهانی شود و تو وزیری بهتراز اوخواهی‌یافت با همان کفایت وکاردانی ونفاذ امروپیشرفت ورست‌بدون آن‌صفات‌ناپسند و خلاف و خطا یعنی مردی دانا وارجمند که‌نه درظلم ظالم‌باوکمك‌کند ونه درگناه گنهکاریار اوباشد وبار این‌چنین وزرا برای توسبك‌تر است ودر هرحال تو را چنان که لازم است یاری‌نمایند وبه‌مهر ومحبت‌تو بیشتر گرایند نیز به‌غیرتو کمتر انس والفت‌گیرند وراه مغایرت‌نروند .

وبرتو است‌که وزیری اختیارکنی وکسی راانیس خلوت خاص وجلیس‌مجلس عام‌خویش قراردهی که درگفتن‌حق اگرچه بمذاق توتلخ آید اصرار نماید وچون هوای نفس تورا بکاری بیند که خلاف رضای‌خدا باشد همت‌برنهی‌توگماردوتورا از آن‌عمل بازدارد .

ای مالك! خود را به پرهیزگاران و راست‌گویان ببند وبچسبان وآنی از ایشان دورمشو وآن‌ها رامگذار که درمدح و ثنای تو مبالغه نمایند و بکار هائی که‌نکرده‌ای‌ونسبت‌آن‌بتودروغ‌است‌تورا ریشخندکنند وستایند، چه‌خوش‌آمدگفتن بسیارکبر ونخوت آرد وآدمی‌را بعجب وخودپسندی نزدیك دارد. ومیان‌نیکوکار وبدکردار تفاوت گذار واگرنگذاری میل ورغبت مردم بنیکوکاری کم‌شودوبدان

ببدکرداری عادت کنند .

وباهریك ازاین دو طایفه همان کن که خود او کرده ، یعنی بابدان بدی و بانیکان نیکی ، وچون خواهی ازبدگمانی خلق برهی و آسوده باشی باآنها بحسن ظن معامله نما، بهریك احسان فرماوباری‌را که بردوش دارند سبك ساز وباظهار کراهت واکراه بیجهت ایشان رابدغدغه وخیال مینداز وبدانکه گمان نیك تو برعیت‌مبلغی ازرنج وزحمت‌تو کم‌می کندورفتارتو بهرکس بهتربوده‌بیشتر سزاوارحسن‌ظن‌تو باشد وباکسی که بدسلوك کرده جا داردکه باوبدگمان باشی و از اویمن نشوی ، وچون آئینی‌پسندیده ورسمی نیکوبینی‌ودانی که سران‌امت بآن سنت عمل کرده اند و اسباب الفت جماعت و صلاح حال رعیت شده آنرا برهم مزن و مبدل بطریق دیگر مکن .

چه ممکن است روش تازه را فواید و منافع رسم و راه کهنه نباشد و وزر و وبال بدعت و تغییر بگردن توماند ، چنانکه اجروثواب آن وضع سودمند عاید واضع گردد .

ای‌مالك تاتوانی باصاحبان فضل‌ودانش صحبت‌کن وگوش‌بگفتارحکیمان ده مگربدلالت ایشان دانی اسباب‌رفاه‌بلاد وسعادت عبادچیست وآنرا فراهم آوری و بنیانی که‌ازپیش‌مردم راباستقامت‌فایزداشته همان را برپادارو بدانکه‌رعایا چندطبقه میباشندووجودهرطبقه‌لازم‌است‌وهیچ‌طایفه‌ازطایفهٔ‌دیگری‌نیازنتواندبودوازاین‌طبقات یکی صنف لشگری باشد ، دیگر کاتبان کارهای عمومی و امور خصوصی ، دیگر قاضیان عادل عالم ، دیگرعاملان منصف ملایم ، دیگرادا کنندگان باج و خراج ازاهل ذمه ومسلمان ، دیگر تجار وصاحبان صنعت وکار ، دیگر طبقه پست یعنی درماندگان بیکاره وفقیران‌بیچاره‌وبرای‌هریك‌ازطوایف مزبوره حضرت عزت جل ذکره سهمی قرارداده‌وحدواندازه‌آن رادر کتاب کریم‌وسنت پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معین

فرموده‌وماعالم آن‌حدودیم‌وحافظ آن‌عهود .

امانمروفایده این طبقات وطوایف ، بدانکه لشکریان باجازهٔ ملک‌نشان برای رعیت بمنزله‌حصن وحصارندوقلعه محکم‌استوار، زینت‌والیان‌وارجمندی‌دین‌و ایمان، راههای امن وامان ، وآسایش رهروان ، ونظام وقوام کارلشگریان ، بخراج‌وباجی است‌که دریافت میشود وقوت وقوت‌کار آنهامیگردد ، رفع‌حاجت خودرا مینمایند وازعهده دفع‌دشمن برمیآیند .

ونظم‌وصحت کاراین دوطایفه یعنی‌سپاهی ومالیات دهنده بقضات وعمـال و وکتاب است ، چه‌امور واعمال آنها از خصوصی وعمومی بحکومت واحکام وعقد معاملات وکتابت اسناد صورت گیرد ومعنی‌پذیرد .

منافع‌هردو صنف‌بدست این‌طوایف جمع و مرتب شودو دارنده بتوسط آنها بمال‌وملك خودمطمئن‌وازتعدی وظلم‌ایمن گردد.

ومبانی‌راحت وفراغت‌جمیع‌طبقات‌مذکوره‌رااستحکامی نیست، مگربجماعت تجارو مردم‌صنعت کارکه ازاقصای‌ممالك جلب‌هرگونه قماش‌و متاع‌نمایندو بصنایع ایشان اهالی بلادوقصبات بیاسایند ، بازارهابیارایند و برزینت واسباب کارخانه‌ها بیفزایند .

اماطبقه‌پست که‌محتاجان‌ومسکینان‌باشند ، جادارد‌وسزاواراست که‌دارندگان بدستگیری ایشان‌پردازند ونگذارند که‌یکباره‌درمانند وازدست‌روند ، وحق‌جل‌و علابرای هرطبقه‌اندازه‌ای‌قرارداده‌وهریك‌را بروالی آنقدر حق‌است که کاراو باصلاح گراید وبافساد سرننماید .

ای‌مالك هروقت‌خواهی یکی ازلشگریان راامامور امری‌نمائی آن‌رااختیار کن‌که ازخدای‌تعالی بترسدو مطیع وپیرو پیمبروامام‌باشد،بادامن‌پاك وحلم‌کامل که‌گاه‌خشم‌تندنرودوچون‌عذر گناه‌پیش‌او آرندبپذیردوراحت شود ، باضعفابرأفت

عمل نماید وازعهده جلوگیری اقویا بر آید نه‌درشتی خوی اورابر انگیزاند نه‌ضعف نفس بنشاندواز این طایفه‌صاحبان‌حسب‌و آنهارا که ازخاندان کرم وباشرف نسبند بر گزین‌و اشخاصی راکه‌ببزرگی وبزرگواری خوکرده مزیت‌ده‌وزمره‌ای راکه‌اهل‌سر بلندی وشجاعت ومردسخا وسماحت باشندبرتری نه، چه مالکان این خصال جامع انواع کرامتند ودارای‌اقسام‌مکرمت ودرپرسش‌حال‌اینان چنان‌باش که‌پدر ومادردر پرسش‌حال‌فرزند واگرتقویتی بایشان کنی آنراپیش‌خودچیزی مشمارو‌هروقت وعده بآنهادادی آنراوفاکن وناچیز مپندار ، چه‌این تفقدها آن‌طایفه رابر آن دارد که دلالت وراهنمائی خودرااز تودریغ ندارند ودرحق‌تو گمان‌نیک‌برند وتوجه‌والتفات اندك‌خویش رادرباره آنهاترك‌مکن ،بخیال‌اینکه‌مرحمتهای بزرگ بایشان‌میکنی، زیراکه‌لطفی کم‌درموقعی بکار آیدوعنایت‌زیاددرموضعی اثرنماید یعنی‌هریك‌درجای خودبکاراست واسباب‌سربلندی واستظهار .

ای‌مالك سرداری‌عساکر تورا کسی‌شایسته‌باشد که‌با آنهادرمال‌خودمواسات کند وعلاوه برراتبه مقرر بهریك آنقدر عطاو احسان کندکه بتوانند بستگان نزدیك و متعلقان‌دور خودرا آسوده‌دارندوچون‌این‌تفضل دیدند البته‌هم‌ایشان درجهاد واحد ویکدل ویك‌جهت مطیع‌فرمان‌تو گردند،زیراکه‌مهر وملاطفت‌تو نسبت‌بآن‌طبقه‌اسباب میل‌ومحبت آن‌طبقه بتوخواهدشد ونصیحت ودلالت اینان‌وقتی سودمنداست که‌قلباً تمکین والیان‌امرنمایند، جانب‌رفعت وحشمت مهتران نگاهدارند وبار امرو نهی سران‌را گران‌نشمارند،روزگار فرماندهی‌ایشان رادوران محنت‌نخوانند بلکه‌زمان استعلای آنها را ایام سعادت و دولت دانند ، زوال‌سلطنت نخواهند و انقراض آنرا آرزو نکنند .

ای‌مالك چون‌سران سپاه‌خودرا دراین‌حال‌بینی،میدان آمال آنهارا وسعت ده وبرحسن‌خدمت ایشان آفرین گوی‌بتحسین، ایشان پردازوقدر مقام‌جمله‌راظاهرساز،

زحمات هر یك را برزبان آر و مشقتها را شرح ده و بشمار چه این تمجید و اظهار دلیران را بکار وادارد و ساکن بیحرکت را نیز برسر غیرت و جنبش آرد و باید کار هر کس را برای خود او شناسی و رنج این را نسبت بآن ندهی ، و در اکرام و تعریف هر تن کوتاهی نکنی و مبالغه بیحد نیز ننمائی ، یعنی نه از آن بکاهی ، نه بر آن بیفزائی و کار کوچك احدی را بملاحظه شأن عالی او بزرگ نخوانی و زحمت بسیار مردی که جاه و حشمتی ندارد کم نگیری و اگر امری خطیر رو نمود و تدارك آن بر تو دشوار آمد و ندانستی چه کنی آنرا بخدا و رسول باز گذار چه حق سبحانه و تعالی خود فرموده است :

«یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول»

ای مردمی که ایمان آورده اید خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید و اگر امری روداد و در باب آن ندانستید چه باید کرد آنرا بخدا و رسول باز گذارید .

و آنکه امری چنین را بخدا باز گذارد و بکتاب الله عمل کرده و چون برسول باز گشت دهد به سنت پیغمبر رفتار نموده و کتاب و سنت جامع احکام است و سبب اجماع انام در مباحث و مسائل حلال و حرام و اجتماع ایشان در مقاصد و مرام .

ای مالك برای حکومت شرع و انجام مهام قضا کسی را انتخاب کن که فی الحقیقه بر دیگران برتری داشته باشد، در هیچکار در نماند و عرصه بر او تنك نشود ، لجاج خصم وی را بستیزه وا ندارد و راه جدل نسپارد .

دیری در لغزش نماند و همینکه ملتفت حق شد زود باز گشت تواند ، پیرامن طمع نگردد و بآنچه در نظر اول میفهمد قانع نشود، بلکه در مطالب غور و استقصا نماید و در محل شبهه و تردید توقف کند ، متمسك بحجت و برهان گردد و از باز گشت خصم مطلقا نرنجد و در کشف و اکتشاف امور دقیق و صابر باشد و چون حق روشن و معلوم شد در امضاء آن تأمل و درنگ را جائز نداند . ستایش زیاد برای او عجب و غرور نیارد و برانگیختن

بباطل وی را از راه حق منحرف و مایل ندارد . واز آنجا که درستکار با استقامت کم است بیشتر از عمل عمال قضاو حکام شرع خبر گیر و درست بفهم که چه کرده و میکنند و در معاش ایشان نیز وسعت ده تا راه عذر آنها را بسته باشی و برای خلاف و خیانت بهانه نداشته باشند و فی الحقیقه محتاج بمردم و گرفتن رشوه و تعارف نشوند .

ای مالك در آنچه گفتم بادقتی بلیغ نظر نما و از فساد مفسد برحذر باش ، چه این آئین گزین دست خوش اشرار است و گرفتار اغراض و دد منشان بدکار ، بهوای نفس در آن عمل کنند و دین را دستاویز نموده دنیا طلبند و چون چنین است باید عمال خویش را از پیش بیازمائی و پس از امتحان برای جمع مالی بجائی مامور نمائی و از چیزها که مخصوصاً باید بنظر داری این است که کسی را بگرفتن هدیه بامیل خود بکاری نگماری و بشغلی نگذاری، چه تمام فروع خیانت وجور از این دو اصل بیرون آید. وهدیه وطرفداری با استبداد وخودرائی رونده را از راه امانت خارج دارد و او را بحال استقامت نگذارد .

ای مالك برای ولایت و ریاست آزمودگان باحیا از خاندانهای شایسته بدست آر که در اسلام ثابت قدم و در اخلاق کریمه بر دیگران مقدم باشند و این جنس مردم اهل شرافت و عرض و ناموسند کمتر طمع دارند و در عاقبت کارها بیشتر نظر کنند ، و بر مایه گذران ایشان بیفزای تا بواسطه استغنا در صلاح وعفاف خودداری توانند و بیحساب از کسی چیزی نستانند آنچه را بدست دارند در آن حیف و میلی ننمایند و باوسعت رزق درصدد مخالفت امر تو وخیانت برنیایند و فرضاً که راه خلاف رفتند آن وقت زبان تو بر آنها دراز است و دست باز .

ودرهر حال باید از اعمال عمال خویش باخبر باشی و مفتش صادق وجاسوس امین برای تحقیق کار هر یك فرستی و چون تو را مواظب و مراقب دیدند و دانستند که از ایشان غافل نیستی دست از امانت برندارند و پا در راه تعدی نگذارند، مقید بدرستکاری شوند و راه نادرستی نروند .

بارعایامهربانی ومدارا کنند وباجحاف واعتساف دم نزنند وبااین ملاحظات اگر یکی آهنگ بی‌اعتدالی نمودومفتشین راستگو بر آن خلاف یکزبان شدند وشهادت دادنددر عقوبت‌وی، تأمل مکن وجزای‌او بده وننگ‌وعار اورا مجلسی وآشکار نماتا دیگران‌عبرت گیرندوازاین واقعه‌پندپذیرند، وخراج‌ملك و مال دیوان را طوری دریافت کن که‌صلاح‌دهنده‌در آن‌باشدو کار گیرنده‌وسایرین‌رانیز اصلاح‌نمایدودانی که احتیاج‌مردم‌همه‌بخراج واهل‌خراج‌است ومالك‌مملکت همه‌بارتفاع آن محتاج‌وباید بآباد کردن زمین‌بیشتر نظر نمائی تابگرفتن مالیات چه‌دریافت مال دیوان‌فرع آبادی ملك‌باشدوبیش ازعمارت اقدام‌باین‌کاراسباب خرابی‌بلادو پریشانی عبادگرددوچیز درستی‌عاید گیرنده نشود.

ای‌مالك اگروقتی رعایا از آفات سماوی ازقبیل‌کمی آب یا بسیاری آن و تغییر خاك وغرق اراضی وغیر ها شکایت‌کنند ودانی‌که حاصل‌درستی برنداشته‌اند در خراج و عشر آنها تخفیف ده و ایشان راسبك بار کن تادرمانده نشوند و از پا در نیایند.

واین‌گذشت برای توذخیره‌ای است زیرا که بلاد تورا معمورمی‌کند وولایت رازینت میدهد وعموم اهالی ثنا خوان تو میشوند وصیت‌عدل و فضل تو به اطراف میرسد واسباب سربلندی ومسرت‌خاطرتو میگردد ومیتوانی بر آنچه نزدرعایاذخیره گذاشته‌ای تکیه‌کنی ودل‌را بآبادی‌مملکت قوی‌داری ومردم‌کشور نیز برفق‌ومدارا وحسن‌انصاف‌تو مستظهرباشند واگرکاری پیش‌آید تورا به‌میل ورغبت‌یاری نمایند وباری‌که بردوش آن‌ها گذاری بیش‌باشد یاکم ببرند وملك بامایه برتحمل هرگونه تحمیل‌قادر است و رعیت مال دار در موقع خرج عاجز نیست. برخلاف آن‌روز که دهکده‌روبویرانی دارد وسکنه فقیرندو یقین که در حالی چنین فرمان دهخدا را نپذیرند وبچیزی‌نگیرند ومردم هیچ‌ناحیه مبتلابفقر ومسکنت‌نشوند مگر از جهت

حرص وطمع والیان برجمع مال و عدم اطمینان ایشان بر باقی ماندن در ولایت و حریص طماع که ازتجارب روزگار بهره‌مند نگشته ودر انقلابات جهان کمتر نظر داشته چه‌داند که هرچه بستم اندوزد حوادث عالم آنرا بسوزد.

ای‌مالك دردیوان رسائل‌خود نظرنما واز مترسلین آن‌را اختیار کن که‌فی ـ الحقیقه مختاروبرگزیده باشد ووالی‌را ناچار نامه‌ها هست که‌بایددرآن تدابیر کار واسرار مکتومه‌خود رااظهارکند ، کتاب‌های چنین کاتب مخصوص میخواهد و نگارنده جامع مکارم اخلاق که به‌شأن وبزرگی‌زیاده ازحدشاد نشود وازجای‌خود بدر نرود .

نویسنده‌ای که برخلاف توجرأت ننماید ودرمحضر عامه‌رسم ادب‌فرونگذارد، دررساندن نوشتجات (۱) عمال‌بتو غفلت‌نورزد، نیزدرصدور جواب تو به‌آنها اهمال رواندارد وداده وگرفتهٔ تو را ثبت نماید و چون خدمتی سودمند برای تو اندیشد درانجام آن‌بکوشد و اگر کسی زیان تو را خواهد ومشکلی تراشد در دفع آن تواناباشد وقدر واندازه شخص‌خود را درکارها بداند،چه‌هرکس خویش‌رانشناخت دیگران‌رابطریق‌اولی‌نشناسد.

ای‌مالك درانتخاب کتاب اعتماد به‌فطانت وفراست خود مکن و به حسن ظن‌وکیاست خویش مطمئن مشو، چه‌طالبان شغل‌نزد والیان بتصنع خود را نیکو کارقلم دهند وحسن‌عمل ظاهرسازند و درباطن راه دیگر روند ، براستی نصیحت نکنند، حرف‌خیر نزنند ، ازصدق امانت‌دوروبکید خیانت نزدیك ، بیرون روشن و درون‌تاریك ، بنابراین هریك‌را بیازمای‌وبه‌بین‌پیش‌ازتوبا بندگان صالح‌چه کرده‌اند ودر خیال‌عامه ناس‌چه اثر گذاشته، آن‌را که بدرستی وخوبی روشناس ومشتهرشده برگزین تادرخلوص نیت‌تو ریبی‌نماند وخدا را بی‌ریا بنده وبندگان اورابصفاوالی

۱ ـ نوشتجات غلط است و باید نوشته‌ها نوشته شود .

باشی و بشأن و رتبهٔ عالی و متعالی.

ای مالك چون حکمرانی را شعبه‌هاست و هر شعبه باید بدست مردی کافی پرداخته شود، تو از رجال برسر هر کار آن را گذار که در اعمال خطیره در نمانده و کثرت مشغله هوش او نزداید و اگر در کتاب تو عیبی باشد وتو اغماض کنی در حضرت عزت مسئولی واز تو بازخواست فرماید واز حال تجار وارباب صناعات درست جویا شو و به گماشتگان خوددر سفارش ایشان مبالغه کن، چه این دوصنف مقیم باشند یا مسافر درخانه خودکار کنند یاپیله‌وری نمایند و مال‌التجاره به اطراف و اکناف ببرند، بصنعت وحرفه‌مایه گذاران خویش را بچنگ آرند یادربیع وشری وقت گذارند، همه اسباب منفعت وفایده ولایتند، و باعث رونق و آبادی ایالت، از دوردست واقصی بلاد خواسته ها بکوه ودشت واراضی تو آرند و برای تحصیل مایحتاج اهالی به جا های صعب که همه کس را جرأت رفتن نیست روند وراههای سخت برند، وبدان که این مردم بموافقت راغبند و از مخالفت هارب، خالی ازفتنه وشر بیخوف وخطر و گزند و ضرر جز این که اکثر با مساك وخسی زشت گرفتارند ومایل به احتکار و فزون کردن اسعار، طالب گران فروختن ومال اندوختن واصرار به این شعار زندگانی عامه را دشوار سازند وطبقات دیگر را به زحمت اندازد ومشقت رعایا عیب والیان است، ونقص حکمرانان، وفریضه ذمه تو باشد که مانع احتکار شوی و ارباب معاملات را نهی از این کار نمائی، چنانکه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه و آله منع فرموده ومرتکب را ملامت نموده دور خرید وفروش باید سخت گیری نباشد، بایع و مشتری بعدالت رفتار کنند تا بر هیچیك ازطرفین سنگین نیاید ومشکل ننماید و اگر احتکار را قدغن کردی و باز دست از کار خود برنداشتند جزای محتکر را بده امانه بطور افراط و سراف بلکه از روی عدل وانصاف.

ای مالك زنهار که از حال فقرا ومساکین غافل مانی و ندانی بر محتاج بی‌مال چگونه

میگذرد وتنگدستان که ازوسایل وتدابیر تحصیل معاش محرومند چه میکنند وقوت و لوازم گذران خود ازکجا بدست می آورند ، وپوشیده نیست که از این طبقه بعضی بقناعت میگذرانند وبسؤال دم نمیزنند برحق سائلند وبینوائی آنها را بدرخواست و اظهار فاقه وامیدارد .

در هرحال ازجمله رعایت کن ، چنانکه خدا ترا رعایت کرد وبا آنها همان معامله نما که ایزد تعالی باتو نموده ، از بیت المال قسمتی برای ایشان منظور دار ، همچنین ازغله زمینها که برای مسلمانان درهر بلد مصفی گشته وغنیمت شده والبته دورترین این طایفه همان حق نزدیکتر رادارد ونگهبانی بایدکه هر دورانگهداردو وبازنهار که غروروکبر تورا مشغول سازد وازپرسش درویشان بازمانی ، چه انجام مهام خطیره عذرغفلت ازکارهای مختصر نشود ، ومرد ازاقدام بیك نیکی چون در خوبی دیگر اهمال کردمعذورنباشد، پس توجه خودرا ازتهی دست ومسکین دور مدار وبتکبرونخوت بااین سلسله سخن مگوی وعمل مکن وحال آن فقیرراکه بتودسترس ندارد ودیگران اورا حقیر میشمارند وخوارمیپندارند بپرس ، وازامنای خویش یکی راکه اهل تواضع وفروتنی باشد بگمارتا مجاری امور درماندگان رابتو عرضه دارد وتوخود حقوق هرتن ازاین زمره را طوری ادا نماکه درپیش خدا روسفید باشی ، وبدانکه درمیان رعایا اینان بانصاف نیازمندترباشند وباید بیدرنگ و انتظار بحق خود برسند تازیاده از حد سختی نبینند ودست تنگی یکباره ایشان راپایمال ننماید .

ای مالك یتیمان وپیران راکه منحول گشته اند فراموش مکن وهمواره درخیال مددومعاونت آنهاباش ، چه طفل خوردسال ومردسالخورده اگر کفیلی نداشته باشد عاجزناتوانست وراه وچاره ای برای تحصیل معاش ندارد بسؤال نپردازدکه برای خود کاری بسازد وهرچند این بار بلکه کلیه باحق بروالیان گران باشد اماخدابرای آنکه طالب رستگاری و فلاح است ودرزحمتهاصابر و یقین نموده که باری تعالی

بگفته‌ووعده خودوفا مینماید وسنگینها راسبك وصعبهاراسهل میکند .

ای مالك برای صاحبان حاجت یعنی اشخاصیکه باتو کاردارند ، وقتی معین کن ،و آنوقت‌درمجلسی نشین وبارعام ده وخودرامهیا وخاص شنیدن مطالب عامه داروبزرگی آفریننده خویش حق سبحانه وتعالی‌را بیاد آرو جانب‌فروتنی وتواضع‌را مگذار وصاحب‌منصبان وملازمان حضور راکه اسباب رعب و سطوتند بزمی وادار تا عارضین‌را هیبت نگیرد وبتوانند بجرأت بی‌لکنت باتوسخن گویند وپریشان‌حال ومنقلب‌نشوند ومن مکرر ازرسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود هرگز امتی پاك نشود مگرحق ضعیف‌را در آن امت ازقوی بگیرند ونگذارند بیچاره درعرض‌حال دلباخته‌گردد وبرخود بلرزد وزبان او درست یارای سخن‌گفتن نداشته باشد .

ای‌مالك اگرعارض شرایط احترام‌نداندوبادب سخن‌نگوید یادر طی‌گفتن درماند وودرست‌از عهده‌تقریر برنیاید چیزی بروی‌میار وتندو متغیرمشو وخودرابالا مگیروچون چنین کنی وگشاده روئی‌بخرج دهی،حضرت‌عزت‌نیز درهای‌رحمت خودرابروی‌تو گشایدو برثواب‌طاعت‌بیفزایدوهر کار عطاکنی باروی خوش‌کن واگر منع نمائی‌بملاطفت نماو متمسك‌بعذری شوتا نرنجند و دلتنگ نشوند ، و بدانکه بعضی کارهاهست که‌ناچار بایدخودبشخصه‌رسیدگی کنی وازآن جمله‌سؤال کار گذاران است‌که کتاب‌تو ندانند درجواب چه‌نویسند .

همچنین عرایضی که‌عمال درحکم آن‌درمانند ومردم بشخص‌تو اظهار کنند.

ای‌مالك کارهر روزرا درهمان روزبپرداز،چه‌برای‌روز دیگر کارهای‌دیگر باشد، وچون بکار تمام‌طبقات رعایا وطوایف‌ناس رسیدی و فارغ ماندی بعبادت و درگاه پروردگار روآر که‌آنوقت احسن اوقات و آن عمل‌افضل اعمال تو خواهد بود،هرچند دقایق‌وساعات حکمرانی‌و پرداختن کارهای‌رعایا اگربا خلوص نیت و مایه آسایش خلایق‌باشد همه‌پرستش خداست وموجب‌رضای‌حقتعالی،ومع‌ذلك‌باید

وقتی راخاص خودکنی ودر آن اقامه‌فرایضی که مخصوص رب‌العباد است‌نمائی و دین خویش‌را ازاین راه‌برای خداخالص سازی‌و محض‌تقرب بحضرت‌عزت ازتن‌و جان درشب‌و روزچیزی کامل‌و تمام‌که ازاندازه‌وسع‌خارج نباشد بکارملك‌علام بری،وچون بنماز ایستی‌مردم راازطول آن‌بتنگ نیاری ،نیزطوری‌بکوتاهی‌نپردازی که‌ستون دین‌ضایع شود،و میانه روی‌درهرحال خوب‌است‌ودرهر کارمطلوب‌و باید بخاطر داشته باشی‌که بعضی‌بتو عرض‌و مطلب‌لازم دارند و منتظر تمام‌شدن نماز و برخی علیلندو نمیتوانند زیادبایستند ودر عبادت بمانند .

ودر آن‌زمان که‌پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا بیمن‌میفرستادازحضرتش پرسیده‌عرض کردم درمیان اهل آن ولایت‌من چگونه نماز کنم فرمودچنان‌نماز گذار که‌ضعیف ترین ایشان میگذاردو بمؤمنین مهربان‌باش .

ای مالك‌زیاد درخلوت بسرمبر وخودرا ازرعیت پنهان‌مکن وازنظر ایشان بسیار غایب‌مشو چه‌والی چون‌خویش رااز رعیت‌دور گرفت‌بلطف بخیلی کرد و از مرحمت مضایقه نموده،بعلاوه‌از آگاهی‌خود کاسته واطلاع رعیت‌نیز ازکاروالی کم میشود وبساهست که‌چیزی کوچك بنظر آنها بزرگ میآیدو زشتی زیبا وخوبی‌بد وحق وباطل بهم‌مشتبه میگرددو والی‌نیز بشراست وعلم غیب‌ندارد هرچه را از او مخفی داشتند وی‌از آن‌بیخبر ماندو علامت ونشانه‌ای نیست‌که حق بدان شناخته شودو صدق‌ازکذب‌متمایز گرددوتویکی‌از دومردباشی یادرراه حق‌سخی‌و بخشنده‌ای بذل‌و کرم‌میکنی وآنچه باید بدهی‌میدهی ، دراین صورت جهتی‌ندارد که پنهان باشی‌و اگر اهل‌سخا وعطا نیستی‌مردم بزودی‌حال رادانسته مأیوش میشوند وازتو دست میکشند .

وحال آنکه بیشتراز حاجتهای خلایق بتو چیزی است که مایه ندارد یعنی شکایت ازکسی باشدیادادخواهی درمعامله‌ورفتاری پس در خلوت‌ماندن تو بیجهت

خوش آیند نیست.

ای مالك بدان و میدانی که والیان خواص و نزدیکان دارند، وچون غالبا در این طبقه صفت خود خواهی ومیل دراز دستی هست تیشهٔ رو بخود باشند و کمی انصاف آنهارا بزیاده روی وادارد وبتطاول حق دیگران برند وراه تعدی سپرند، پس از مال خویش مؤنه و راتبه ایشان معین و مرتب دارتا ازناچاری بدارائی رعیت چشم ندارند وسنگی بیش پای آنها گذار که قدم درخاك این و آن نگذارند و ازاراضی واملاك بمقربان وبستگان خودمزرعه وملکی باقطاع مده وگرنه آب همسایه را بمرزخویش بندند و گاو فلان ضعیف رابرای خویش گیرند، بار آن قصبه را سربار این قریه کنند، ازاین بردارند و روی آن گذارند.

مختصر آنها منتفع ومالدار شوند ووزر ووبال ومظلمه دردنیا و آخرت بگردن تو ماند.

ای مالك میان دورو نزدیك تفاوت مگذار وبیگانه وخویش رابیك چشم بین وحق راهمواره برای ذیحق خواه وهرچند این روش وکارو تحمل وحمل این بار بس دشوار باشد وحکمران رابایار واغیار پیوسته در کشمکش وپیکار دارد، اما بعد ازآنکه دراین مخمصه صبر کردی وپا فشردی و ازخیال وراه عدل و انصاف منصرف ومنحرف نشدی بعاقبتی محمودو مآلی فرخنده فایز شوی وبسر بلندی وجاه ورفعت رسی، و هروقت کاری کردی که بواسطه آن رعایا بتو گمان حیف ومیل وجوروستمی بردند علت آن کارو عذرخود رابرای ایشان واضح و آشکار بگوتا هم نفس خودرا ریاضت دهی، هم بارعیت رفق و مدارا کنی وظاهرساختن عذر و بیان سبب فایده دیگر نیزدارد و آن اینست که صاحبان ظن راازطریق خطابیرون آورده براه صواب رساند، ازباطل خلاص کند وبحق نایل سازدواگر دشمنی از تودرخواست صلحی نمود که رضای خدادر آن بود بپذیر وقبول کن چه مصالحه اسباب آسایش وراحت لشکریان است

وتوخود درعالم صلح فارغ‌البال‌وبی خیال‌باشی و بلادتو نیز در آن‌وقت از نعمت امنیت بهره‌مند گردد و آبادشود، اماپس از آشتی دامن‌احتیاط‌رااز دست‌مده‌و ازخصم‌تا آنجا که‌توانی برحذر باش، زیراکه اغلب‌اوقات دشمن‌بموافقت گرایدتا طرف مقابل را غافل‌نماید فرصتی بدست آرد وکار حریف‌را بسازد یااقلا اورا درمشقت اندازدو بد گمانی‌در این‌مورد وموقع‌نیك است‌و حسن‌ظن خلاف‌حزم و عقل باشد.

ای‌مالك چون باشمنی عهدمودت وپیمانی‌بستی‌یاز نهاری دادی دروفای آن عهدوپیمان‌ساعی‌باش و باکسی که‌ازتو‌امان‌یافته‌راه‌امانت‌رووازخیانت‌خودرادوردارو بجان کوش که آنچه راگفته‌ای بجای آری وداده‌راعطانمائی،وبدانکه مردم‌باهواهای مختلفه و آرای گونـاگون برهیچ‌چیز آنطوراتفاق نکرده که‌بروفای بعهد ودرستی‌پیمان کرده وازفرایض الهی این‌فریضه راهمگی‌دوست‌داشته اند، بلکه‌مشرکین هم‌چون نتایج وخیمه وسوء عاقبت بدعهدی‌رادیدندبجانب درست‌پیمانی گرائیدند ودرحفظ میثاق همراهی وانفاق کردند و از این راه قوت و پیشرفت حاصل نمودند، پس قولی‌که دادی از آن برمگرد وعهد خویش را مشکن ودشمن‌رابعنوان پیمان‌فریب مده‌واز آنجا که حق سبحانه‌وتعالی‌عهدوذمه خودرا حرم‌امن وحصن‌استوارامان‌قرار داده تا محل اطمینان و استظهار مردم باشد بسایـه آن گرایند ودر آن‌ظل‌ظلیل آسایش نمایند.

هرکس‌حرمت این سنت‌واحترام این ساحت را منظور ندارد وبرخلاف آن جرأت کندخدا شناس‌نیست. بلکه‌شقی‌وجاهل ودنی‌است وبنده‌دانا آن‌باشد که‌در عهدومیثاق‌تقلب وتزویررا یکسونهد واحدی‌رابابن خدعه فریب ندهد.

ای‌مالك چون عهد بستی بتوجیه‌وتأویل نقض آن‌راجایزمشمار وبعدازآنکه پیمان‌رااستوار کردی،برای آنکه‌راه مخالفتی برای خود بازگذاری کلمات وعبارات ذوالوجهین در آن‌بکار مبر، چه درپیشگاه حقیقت این‌عذر های غیر موجه مسموع

نباشد وحق‌رااین‌لطایف الحیل و کید وشیدها نیکو نیایدوچون بموجب عهد ملتزم امری شدی‌ودر آن‌باب کار بر توسخت وراه تنگ گشت بدون‌حق آن التزام وتعهد را فسخ مکن وبصبر گذران‌تافرج شامل حال‌توشودوعاقبت‌صبر نیکو تراازعذر ومکری باشد که‌ازخدادینی بگردن تو گذارد وتودردنیا وآخرت نتوانی ازعهده‌ادای آن برآئی ووامداروشرمسار بمانی .

ای‌مالك بترس وبپرهیز از ریختن خونی که‌حلال‌نباشد زیراکه هیچ‌چیز بیشتر ازخونریزی ناحق‌سبب‌خشم وغضب‌خداوعذاب ونکال‌آخرت وزوال‌نعمت وکوتاهی عمرنشودوحضرت‌عزت‌جل‌ذکره‌روزقیامت‌نخستین‌حکمی که‌درمیان‌بندگان خود کند درباب‌خونهائی‌است که ریخته‌اند .

پس‌هرگز بامید قوام‌ودوام ملك‌وقدرت‌و استیلای‌خودبریختن‌خون ناروا وحرام مبادرت‌واقدام مکن ، چه‌آن‌تسلط وقدرت حاصل نشود ، بلکه‌مورث سستی‌وضعف گردد، یااین‌اعمال‌ظالمانه‌بکلی‌اسباب‌زوال حکومت باشدو آن‌رابجای‌دیگر نقل‌دهد، واگر کسی‌را بعمدوقصد کشته‌باشی بیحرف‌قصاص تن‌لازم آیدوبرای توپیش خداو نزدمن‌درآن کبیره هیچ‌عذری نیست ، امادرصورتیکه بخطامبتلا باین خطیه شوی یعنی‌درزدن تازیانه‌ومشت‌زیادوشکنجه‌دیگر که‌گاهی سبب‌قتل میشودیکی بدست توجان‌داد باید‌کبرونخوت وفرمانفرمائی وباد وبروت حکمرانی راکنارگذاشته دیه مقتول‌رابه اولیای‌اوبرسانی وآن‌حق رااداکنی تاازعذاب‌الهی برهی‌ومعاقب‌نشوی .

ای‌مالك‌ازعجب‌وخودپسندی‌احترازواجتناب‌راواجب‌دان وبرآنچه مایه‌کبرو نخوت‌شودتکیه‌مکن‌ومگذاردرمدح‌وثنای‌تومبالغه نمایند واغراق‌گویند،چه بهترین فرصتی که‌شیطان‌برای‌ضایع کردن‌احسان محسن‌بدست آرددراین‌وقت‌است‌ونیکوئی نیکوکاررا‌ثناوستایش‌بسیار ببادغروروپندار دهدوچون‌برعیتی مهربانی وکرمی کردی منت‌براومنه وآنرامایه‌مزیت خودمدان ووعده‌ای که‌بررعایا نمائی‌خلف آنراجایز

مشمار ، زیرا که منت احسان را باطل میکند واظهار برتری بر بندگان خدا، نور حق را زایل میسازد وخلاف وعده نزد خالق وخلق کاری زشت ومبغوض باشد وحضرت باری عزاسمه فرموده : «کبر مقتاً عندالله ان تقولوا مالا تفعلون» چه بسیار ناپسند است نزد خدا که بگویند فلان کار را میکنیم ونکنند .

ای مالك پیش از آنکه زمان امری دررسد دراقدام شتاب مکن، وچون وقت شد خودرا بحرص در آن میفکن ودر کاری که حقیقت وعاقبت آن راندانی باصرار وابرام مباشر مشو واگر دانستی وکردنی بود اهمال وسستی در آن بهل و سهل و آسان مگیر و حاصل آنکه اشیاء رادر موضع خود گذار واعمال رادرموقع خویش بجای آر وآنچه را که تمام مردم در آن حق دارند وخاص مواسات است بخود اختصاص مده وتغافل در چیزی که دیده ها دیده ومردم دانسته اند باعث رنج ومورث زحمت است وگرفتنی از تو گرفته شود و بغیر رسد وبسی نگذرد که حجابهای غفلت را بردارند وداد ظلم را از مظلوم بستانند .

ای مالك زمام وعنان تندی وتغیر خویش رابدست گیر و مالك آن باش ودست اذیت وزبان بد خودرا نگاهدار واز تمام این معایب دوری گزین، مگذار نفس تو سرکشی نماید وهوی درتو متمکن گردد ودرصورت غضب و شدت آشفتگی بکاری ناهنجار مبادرت کنی وازروی سخط وقهر حکمی نمائی وبخود داری کوش تا آتش خشم تو فرونشیند وبحال اختیار آئی واگر بازگشت خودرا بپروردگار یاد آری این جمله برتو آسان گردد وطبیعت بمیل وبی اعتدالی نگراید .

وبرتو واجب است که همواره سیر پسندیده گذشتگان ورسوم وآداب حکمرانان عادل راکه پیش از تو بودند وملکات ستوده داشتند بخاطر داشته باشی وآثار و احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وآنچه راکه در کتاب کریم ذکرشده بنظر گیری ورفتار و کرداری که از ما دیده ای بدان اقتدا کنی وباعلی درجه درقبول واجرای آنچه رادر این عهد برتو

شمردم و صحت و حقیقت آن را بدلیل و برهان روشن کردم جهد نمائی تا نفس تورا بهانه نباشد و در خواهش خودشتات نکند و خداست که خلق را از بدی حفظ نماید و توفیق خیر دهد .

و در عهدی که رسول‌الله ﷺ با من نموده و در سفارشهای خود فرموده اهم و الزم از همه ترغیب بنماز و زکوة باشد و مهر و شفقت بر بندگانی که مالک آنها میباشیم و عهدی را که برای تو نوشتم باین مطلب ختم میکنم و کسی را قوت و قدرت کاری نیست مگر بیاری خدا و پروردگار توانا جل و علا .

فرمان علی امیرالمؤمنان به

مـالك اشتر نخعی

ترجمه و شرح : فیض الاسلام اصفهانی



بنام خداوند روزی دهنده بخشنده

این دستوری است که بنده خدا علی امیرالمؤمنین بمالك بن حارث اشتر در پیمان خود باا امر فرموده ، هنگامی که اورا والی مصر گردانیده تا خراج آنجا را گرد آورد و بادشمن آن بجنگد و باصلاح حال مردم آن بپردازد و شهرهای آنجارا آباد سازد .

امر مینماید اورا بپرهیزکاری وترس ازخدا ، وبرگزیدن فرمان او و پیروی از آنچه در کتاب خود قرآن کریم بآن امر فرموده ، از واجبات و مستحبات که کسی نیکبخت نمیشود مگربه پیروی از آنها و بدبخت نمی‌گردد جز بزیر بار رفتن وتباه ساختن آنها .

واینکه دین خداوند سبحان رابدل ودست وزبان یاری کند ، بدل ایمان و باور داشته وبدست ازدشمن جلوگیرد وبزبان امر بمعروف و نهی از منکر نماید ، زیرا خداوندی که برتراست نام اوضامن گشته که یاری کننده خودرا یاری کند و ارجمند

داننده اش راارجمند فرماید .

واورا امرمیفرماید که نفس خودرا هنگام شهوات وخواهشها فرونشاند وهنگام سرکشی ها آنرابازدارد ، تاعنان بدست او نیفتاده ودرسختیهایش نیفکند ، زیرا نفس ببدی وامیدارد، آدمی ازشراو آسوده نیست ، مگرکسی راکه خدارحم فرماید .

پس بدان ، ای مالك من ترا بشهرهائی فرستادم که پیش ازتوحکمرانان دادرس وستمگر در آنها بوده ومردم بکارهای توهمان نظر میکنند که تو بکارهای حکمرانان پیش ازخود مینگری، ودرباره توهمان را گویند که تودرباره آنان میگوئی و بسخنانی که خداوندبزبان بندگانش ازنیك وبدجاری میفرماید میتوان به نیکوکاران پی برده آنها را شناخت .

پس بایدبهترین اندوختههای توکردار شایسته باشد و برهوا وخواهش خود مسلط باش وبنفس خویش ازآنچه برایت حلال وروانیست بخل بورز .

زیرا بخل بنفس انصاف وعدل است ازاودرآنچه اوراخوش آید یاناخوش سازد، بخل بنفس آنستکه گرد آنچه تراروانباشد نگردی، اگرچه بسیاردوستدارو آرزومند آن باشی ، ومهربانی وخوش رفتاری و نیکوئی بارعیت را دردل خود جای ده .

نه آنکه درظاهراظهار دوستی کرده درباطن باآنان دشمن باشی که موجب پراکندگی رعیت گردد چنانکه در قرآن کریم سوره سوم آیه ۱۵۹ به پیغمبر اکرم میفرماید :

«فبما رحمة من الله لنت لهم، ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین»(۱)

یعنی براثر بخشایش خداتو بامردم مهربان گشتی واگر تندخو وسخت دل بودی

۱ـ سوره عمران جزوچهارم قرآن

از گردت پراکنده میشدند، پس، اگر بتو بدی کنند، از آنان درگذر و بر ایشان آمرزش خواه و در کار جنگ با ایشان مشورت نما و پس از مشورت اگر تصمیم گرفتی بخدا اعتماد کن که خدا اعتماد کنندگان را دوست دارد.

و مبادا نسبت بایشان چون جانور درنده بوده خوردنشان را غنیمت دانی که آنان دو دسته‌اند:

یا باتو برادر دینیند، یا در آفرینش مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سببهای بدکاری بآنان رو آورده عمداً و سهواً دانسته یا ندانسته در دسترسشان قرار میگیرد.

پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن، همانطور که دوست داری خدا با بخشش و گذشتش ترا بیامرزد، زیرا تو بر آنها برتری و کسی که ترا بحکمرانی فرستاده از تو برتر است و خدا برتر است از کسی که این حکومت را بتو سپرده و خواسته است کارشان را انجام دهی و آنان را سبب آزمایش تو قرار داده، هرگونه بآنها رفتار نمائی با تو معامله خواهد نمود، و مبادا خود را برای جنگ با خدا آماده سازی، مخالفت دین نموده بمردم ستم روا داری، که ترا توانائی خشم او نبوده از بخشش و مهربانیش بی‌نیاز نیستی و هرگز از بخشش و گذشت پشیمان و بکیفر شادمباش، و بخشمی که میتوانی مرتکب نشوی شتاب منما و از سرکشی و بددلی مگو من مأمورم و بهرچه خواهم امر میکنم پس باید فرمانم را بپذیرند و این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف و سستی دین و تغییر و زوال نعمتها گردد.

و هرگاه سلطنت و حکومت برایت عظمت و بزرگی یا کبر و خود پسندی پدید آورد ببزرگی پادشاهی خدا که فوق تو است و بتوانائی او نسبت بخود بآنچه از جانب خویش بر آن توانا نیستی بنگر که این نگریستن، اندیشه نمودن در بزرگواری و غالب بودن خدا بر هر چیز، کبر و سرکشی ترا فرو مینشاند و سرافرازی را از تو بازمیدارد و از عقل و خردی که از تو دور گشته بسویت برمیگردد، اندیشه در این کار سبب میشود که

بخود باز آمده کبر و خود پسندی را از خود برانی .

و بر حذر باش از برابر داشتن خود باخدا در بزرگواریش و مانند قرار دادن خویش را باو در توانائیش زیرا که خدا هر گردنکش متکبری را خوار و پست میگرداند .

باخدا بانصاف رفتار کن ، اوامر اورا درکاربند واز نواهیش بپرهیز ، واز جانب خود و خویشان نزدیك و هر رعیتی که دوستش میداری در باره مردم انصاف را از دست مده که اگر نکنی ستمکار باشی و کسی که با بندگان خدا ستم کند خدا بجای بندگانش با او دشمن است و خدا با هر که دشمن باشد برهان و دلیلش را نادرست میگرداند ، عذرش را نمی پذیرد ، و آنکس در جنك باخداست تا اینکه از ستم دست کشد و توبه و بازگشت نماید .

و تغییر از دست رفتن نعمت خدا و زود بخشم آوردن دوری از رحمت او را هیچ چیز مؤثرتر از ستمگری بر بندگان خدا نیست ـ زیرا خدا دعای ستمدیدگان را شنوا در کمین ستمکاران است وانتقام آنان را خواهد کشید .

و کاری که باید بیش از هر کار دوست داشته باشی میانه روی در حق است و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خشنودی رعیت میگردد .

در هر کار آن را اختیار کن که بصلاح حال همه باشد هرچند بر خواص گران آمده از آن راضی نباشند ، زیرا خشم همگان رضا و خشنودی چندتن را پایمال میسازد و خشم چندتن در برابر خشنودی همگان اهمیت ندارد .

و از رعیت هیچکس بر حکمران در هنگام رفاه و آسانی گرانبارتر و در گرفتاری کم یاری کننده تر و در انصاف و برابری ناراضی تر ، و در خواهش پر اصرارتر ، و موقع بخشش کم سپاس تر ، و هنگام رد دیر عذر پذیره تر ، و در پیشامد سختی های روزگار در شکیبائی سست تر ، از خواص نیست ، و ستون دین و انبوهی مسلمانها و آماده برای جلوگیری از دشمنان همگان از مردم هستند ، نه چندتن از خواص که از آنان بتنهائی کاری ساخته نیست .

پس باید با آنان همراه بوده و میل و رغبت تو با آنها باشد.

و باید از رعیت کسی را بیش از همه دور و دشمن داشته باشی که بگفتن زشتیهای مردم اصرار دارد، زیرا مردم را عیوب و زشتیهائی است که سزاوارتر کس برای پوشاندن آنها حاکم است.

پس آنچه از زشتیهای مردم بتو پوشیده است پی مکن و کنجکاوی منما؛ که بر تو است پوشیدن آنچه از زشتیهای ایشان بر تو آشکار شود و خدا بر آنچه از تو پنهان است حکم میفرماید.

پس تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان که خدا بپوشاند زشتی ترا که دوست میداری از رعیت پنهان داری؛ از مردم گره هر کینه را بگشا؛ کینه آنها را در دل راه مده و از خود رشته هر انتقام و باز خواستی را جدا کن.

و از هر چه که ترا نادرست در نظر آید خود را نادان بنما، و در تصدیق و باور داشتن گفتار بدگو و سخن چین شتاب منما، زیرا سخن چین خیانتکار و فریب دهنده است هر چند خود را بصورت پند دهندگان در آورد؛ پس شتاب در قبول گفتار او شاید باعث خطائی شود که پشیمانی بعد از آن را سودی نباشد.

و در کنکاش کار خود بخیل را راه مده که ترا از نیکی و بخشش باز داشته از بی چیزی و درویشی میترساند و نه بیدل و ترسو را که ترا از اقدام در کارها سست میگرداند و نه حریص را که از بسیاری حرص اندوختن جهت روز نیازمندی ستمگری بمردم را در نظرت جلوه میدهد.

پس بخل و ترس و حرص طبیعت های گوناگونی میباشند که بدگمانی بخدا آنها را گرد میآورد؛

بدترین وزیران تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار و بدکرداران و در گناهان کارهای ناشایسته با آنها شریك و انباز بوده؛ پس چنین کس نباید از خواص

ونزدیکان تو باشد .

زیرا آنان یار گناهکاران و برادر وهمراه ستمگران هستند - درحالیکه توبجای آنها درکسانیکه دارای اندیشه ها و کاربریهای نیکو مانند آنها در امور مملکت هستند میتوانی بهترین وزیر رابیابی که چنان گناهان و کارهای زشت آنان که درحکومت اشرار مرتکب شده‌اند بر او نیست .

وستمگر رابرستم و گناهکار را بر گناهش همراهی ویاری نکرده‌اند : هزینه ایشان برای تو سبکتر، زیرا اندك نعمت ترابسیار دانسته از آن قدردانی نموده سپاسگزار میباشند، یاریشان برایت نیکوتر، ومیل ورغبتشان بتو ازروی مهربانی بیشتر، ودوستیشان باغیر تو کمتر است .

پس ایشان رادرخلوتها ومجلسهای خوداز نزدیکان قرارده ، وباید برگزیده‌ترین ایشان نزد تووزیری باشد که سخن تلخ حق بتو بیشتر گوید و کمتر ترا درگفتار و کردارت که خدا برای دوستانش نمی‌پسندد بستاید . اگرچه سخن تلخ و کمتر ستودن خواهش و آرزوی توسبب دلتنگیت شود ؛ هرچند گفتار و کردار تلخ او بر تو گران آید وازروش اوخشنود نباشی .

وخودرا بپرهیزکاران وراستگویان بچسبان و همیشه باآنها همنشین باش و وآنان را وادار وبیاموز که بسیار ترانستایند، وازاینکه نادرستی بجا نیاورده‌ای ترا شادنگردانند ، زیرا بسیاری اصرار درستایش شخص راخود پسند ساخته‌سرکشی بار میآورد .

ونباید نیکوکار و بدکار نزدتو بیك پایه باشد که آن نیکوکاران راازنیکوئی کردن بی‌رغبت سازدو بدکرداران رابیدی کردن وا دارد ،وهریك ازایشان را بآنچه گزیده جزاده ، نیکوکار را پاداش و بدکردار را کیفرده ،و بدان چیزی سبب خوش بینی حاکم نسبت برعیت بهتر از نیکوئی و بخشش او بایشان و سبك

گردانیدن هزینه های آنها و رنجش نداشتن از آنان بر چیزی که حقی بآنها ندارد نیست .

پس باید دراین باب کاری کنی که خوش بینی برعیت رابدست آوری ، زیرا خوش بینی رنج بسیاررا ازتودورمیدارد، برای آنکه بدبینی برعیت سبب سختگیری میشود، و سختگیری رنجش میآورد وچون رنجیدند بزوال وعزل تو کوشیده بساندازه توانائی درصدد مخالفت باتوبرآمده درپی فرصت میگردند وتو ناچار همواره براثر اندیشه درکار غمگین واندوهناك بوده وآسودگی راازدست میدهی .

وسزاوارتر کسی که بایدبا وخوش بین باشی کسی است که بیشتر باو احسان نموده ونیکوتر آزموده ای، وسزاوار تر کسی که بایدباو بدبین باشی کسی است که باو بدسلوك کرده وکمتر آزموده ای . پس هرگاه بیاری ایشان نیازمندشدی ، اعتماد کن بکسی که باواحسان نموده ای نه بکسی که ازتو بدی وسختی دیده .

ومشکن سنت وطریقه شایسته ای راکه رؤساوبزرگان این امت بآن رفتار نموده اند والفت وانس بین مردم بسبب آن پیداشده وکاررعیت برآن منظم گردیده .

ونبایدسنت وطریقه ای رابکار بری که بچیزی از سنتهای گذشته زیان رساند ، پس اگرچنین کردی ، بدان سودنخواهی بردزیرامزدوپاداش کسی راارست که آن سنتهای نیکو رابنا گذاشت وگناه تراخواهد بود بآنچه آن سنتهارا شکست دادی .

ودرباره استوارساختن آنچه کارشهرهای تورامنظم گردانده وبا پاداشتن آنچه مردم پیش از توبرپاداشته بودند ، بسیار بادانشمندان مذاکره و با راستگویان و درست کرداران گفتگوکن که براثر آن همیشه حکومت تو پایدار مانده وکار رعیت بشایستگی انجام گیرد .

وبدانکه رعیت چنددسته میباشند که کار بعضی بسامان نمیرسد مگر ببعض دیگر وگروهی راازگروه دیگر بی نیازی نیست .

پس بعضی از آن دسته‌ها لشگرهای خدا هستند و برخی از آنها نویسندگان عمومی وخصوصی و بعضی از آنها قاضیهای دادرس که احکام را بین مردم از روی عدل اجرا نمایند و دسته‌ای از آنها کارگردانان و مامورین حکمرانی که باانصاف ومدارا رفتار مینمایند و بعضی از آنها (پنجم) جزیه‌دهندگان اهل‌ذمه (کفاری که باج میدهند تا مال وجان و ناموس آنان درپناه اسلام باشد) و خراج دهندگان مسلمان و برخی از آنان (ششم) سوداگر و بازرگان و صنعتگر و دسته ای از آنها (هفتم) فروتنان که نیازمندان و بیچارگانند ،

و برای هریك از این چنددسته خداوندنصیب وبهره او را نام برده است وحد و اندازه واجب آنرا درکتاب خودقرآن کریم یادرسنت پیغمبرش ﷺ پیمان ودستوری داده‌است که نزدما محفوظ و نگهداری شده‌است .

پس سود این دسته‌ها آنست که سپاهیان بفرمان خدا برای رعیت مانند دژها و قلعه هاکه آنها را از شر دشمنان آسوده میدارند و زینت و آراستگی حکمرانان و ارجمندی دین و راههای امن و آسایش برای رهروان هستند و رعیت برپا نمیماند مگر با بودن ایشان .

ونظام و آسایشی برای سپاهیان نیست مگر بخراج (حقوق واجبه‌ای) که خدا برای ایشان تعیین فرموده که بوسیله آن بجنگ با دشمنانشان توانامیگردند و بآن در اصلاح کارخود اعتماد مینمایند و آن هنگام حاجت ونیازمندی ایشان بکار میرود و نظام و آسایشی برای این دو دسته (سپاهیان و خراج دهندگان) نیست ، مگر بدسته سوم که عبارت است از قاضی‌ها که برای عقدهای دادوستد و زناشوئی ها حکم مینمایند و کارگردانان که باج و خراج گردمیآورند .

ونویسندگان که برای کارهای همگانی وخصوصی بآنها اعتماد میشود ، ونظام و آسایشی برای همه این دسته‌ها نیست مگر بسوداگران وصنعتگرانی که سودهاشان را

گرد آورده ، بازارها برپا میدارند و کارهائی انجام میدهند که سعی و کوشش غیر ایشان آن کارها را سامان نتواند داد

پس ازاین دسته فروتنان هستند که نیازمندان و بیچارگانند و بخشش و کمك بآنها بر توانگران واجب و لازم است و نزد خدا برای هریك ازاین طبقات گشایشی است نه تنگی و ناتوانی ، پس اگر بعضی را نیازمند گردانیده طبق حکمت و مصلحت بوده نه از روی تنگی و کمی قدرت ، و هریك از آن دسته هارا بر حکمران حقی است و باندازه‌ای که کار آنان را بصلاح آورد و حکمران ازعهده آنچه خدا بر او لازم گردانیده برنمیآید مگر بسعی و کوشش و یاری خواستن ازخدا و آماده نمودن خود بر بکار بستن حق و شکیبائی بر آن در کار آسان یا گران و دشوار .

پس برای انجام کارها ازسپاهیانت برگمار کسی را که برای بدست آوردن رضا و خشنودی خدا و رسول او و برای پیروی ازامام و پیشوایت پندپذیرنده‌تر و پاکدلتر و راست گفتار و درست کردار و خردمندتر و بردبارترین آنان باشد.

از کسانی که دیر بخشم آیند و زود عذر گناهکار پذیرند ، نه مانند بدسیرتان که آسودگی را در آن بینند که خشم بکار برده عذر نپذیرند ، و بزیر دستان مهربان بوده و بر زورمندان سختگیری و گردن فرازی نماید و از آنانکه درشتی او را از جا نکند که بر اثر آن ستم روا دارد و نرمی او را در انجام کار ننشاند .

پس همنشین باش با آنانکه ازخانواده‌های شریف و خوشنام و کسانی که دارای سابقه‌های نیکو (خدمت بخلق و پیروی ازخالق) میباشند . و با جنگجویان و دلیران و بخشندگان و جوانمردان رؤسای لشگر کشورت را ازچنین مردمی برگزین ، زیرا آنان جامع بزرگواری و شاخه های احساس و نیکوئی هستند .

پس بکارهای آنها رسیدگی کن ، چون پدر و مادری که بفرزندشان رسیدگی مینمایند و باید نیکوئی که درباره آنان نموده و آنهارا با آن توانا ساخته‌ای نزد تو

بزرگ ودشوار نیاید وهمراهی که برایشان متعهد شده‌ای کوچك مشماری اگرچه اندك باشد، همواره در باره آنها نیکوئی کن اندك یـا بسیار پس اگر احسان بزرگ پیش آید آنرا بزرگ مپندار و اگر اندك بود آنرا نیز کوچك مشمار وبجا آور.

زیرا احسان آنان راخیر خواه وخوش‌بین بتومینماید که در نتیجه فرمانت را بخوبی انجام میدهند ویاری کردن درکارهای کم اهمیت رارها مکن باعتماد وامید رسیدگی بکارهای بزرگ آنها زیرا احسان اندك توجائی دارد که از آن سودمیبرند واحسان بزرگ هم‌موقعیتی دارد که از آن بی‌نیاز نیستند، خلاصه احسان اندك را ترك مکن وآنها را چشم براه احسان بزرگ مگذار که سبب رنجش و دلگیری خواهد بود.

وباید برگزیده‌ترسران‌سپاهت کسی باشد که بالشگر درهمراهی مال ودارائی مواسات کند، ازاصل‌مال‌باآنها برابرداند نه‌اززیادی آن‌که اگراززیادی بخشدآنرا مواسات نگویند وازتوانائی خویش (خوار وبار لشگرکه در دست اوست) بآنها احسان نماید باندازه‌ای که ایشان وخانواده‌شان در آسایش‌باشند.

تااینکه‌درجنگ‌بادشمن‌یکدل‌ویك‌اندیشه گردندزیرامهربانی وکمك‌توبایشان دلهاشان رابتومتوجه ومهربان مینماید.

ونیکوترین چیزی که حکمرانان راخشنود میدارد برپاداشتن عدل‌ودادگری درشهرها وآشکار ساختن دوستی رعیت میباشد و دوستی آنان آشکار نمیگردد مگربسالم‌ماندن‌سینه‌هاشان‌ازبیماری‌خشم‌وکینه‌وخیرخواه‌نمیمانند مگر بدوستداری بنگهداری‌حکمرانان وگردآنان بودن‌وسنگین نشمردن‌حکومتشان وانتظارنداشتن بسررسیدن مدت حکومت آنها.

پس آرزوهای ایشان برآوروآنهارابه‌نیکوئی یادکن وکسانی‌راکه آزمایشی

نموده رنجی برده‌اند همتشان را بزبان آور، زیرا یاد کردن نیکو کارشان دلیررا بهیجان آورده بجنبش وا میدارد و نشسته و از کار مانده را بخواست خدایتعالی ترغیب مینماید.

پس رنج و کار هر یك از آنان را برای خودش بدان، و رنج کسی را بدیگری نسبت مده، تا رنج برده از عدل و انصاف والی نومید نگردد و دیگران هم بکارهای بزرگ اقدام کنند، و باید در پاداش باو هنگام بسر رساندن کارش کوتاهی ننمائی. و باید بزرگی کسی ترا بر آن ندارد که رنج و کار کوچك اورا بزرگ شماری، و پستی کس ترا وادار نسازد که رنج و کار بزرگش را کوچك پنداری، زیرا چنین رفتار برخلاف عدل و دادگری است، و سبب بی رغبتی کارگردانان در انجام کارها میشود.

و در کارهای مشکلی که درمانی و کارهائی که بر تو مشتبه گردد، که برای دانستن حکم حق سرگردان باشی، به کتاب خدا و سنت پیغمبر او باز گردان که خداوند سبحان برای گروهی که خواسته هدایت و راهنمائی کند.

درقرآن کریم سوره چهارم آیه پنجاه و نهم فرموده:

« یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول » (۱)

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ازخدا و رسول و اولی الامر از خودتان (امام و پیشوا خلیفه برحق و جانشین پیغمبر اکرم) اطاعت و پیروی نمائید.

پس اگر در حکمی اختلاف پیدا کنید بخدا و رسولش رجوع نمائید و از روی هوای نفس قضاوت نکنید که سبب تباهکاری گردد. پس رجوع بخدا فرا گرفتن حکم از کتاب او (آنچه در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست) میباشد.

و رجوع برسول فرا گرفتن سنت و احکام او ست، سنتی که گرد میآورد و پراکنده نمیسازد،

۱ - سوره نساء، جزو پنجم قرآن

سنتی که اختلاف را رفع مینماید و همه را در رأی و اندیشه یگانه گرداند ، نه سنت پراکنده کننده که مقصود از آن واضح و هویدا نمیباشد .

پس برای قضاوت و داوری بین مردم بهترین رعیت را اختیار کن ، کسی که کارها باو سخت نیاید ، از عهده هر حکمی برآید نه آنکه ناتوان باشد ، و نزاع کنندگان در ستیزه و لجاج رأی خود را براو تحمیل نمایند و در لغزش پایداری نکنند ، و از بازگشت بحق هرگاه آنرا شناخت درمانده نشود ـ چون بخطاء خود آگاه شد یا او را بآن لغزش آشنا نمودند بازگردد ، نه آنکه براشتباه خویش ایستادگی نماید ، و نفس او بطمع و آزمایل نباشد ، زیرا اگر طمع داشته باشد نمیتواند بحق حکم کند .

و در حکم دادن باندك فهم بدون بکار بردن اندیشه کافی اکتفا نکند و کسی که در شبهات تأمل و درنگش ازهمه بیشتر باشد و در امر مشتبه تا حقیقت را بدست نیاورد حکم ندهد و حجت و دلیلها را بیش ازهمه فراگیرد و کمتر ازهمه از مراجعه دادخواه دلتنگ گردد .

و بر رنج بردن در آشکار ساختن کارها ازهمه شکیباتر و هنگام روشن شدن حکم ازهمه برنده تر باشد ، چون بمطلب پی برد ، فوری حکم آنرا بدهد و تأخیر نیندازد که موجب سرگردانی نزاع کننده ها شود .

کسی که بسیار ستودن را بخودبینی واندارد ، و برانگیختن و گول زدن او را مایل بیکی از دو طرف نگرداند و حکم دهندگان آراسته باین صفات کم بدست میآیند و باید درطلب ایشان بسیار سعی و کوشش نمود .

پس از آن از قضاوت او بسیار خبرگیر و وارسی کن ، مبادا خطائی ازاو سر زند که نتوانی جبران نمود و آنقدر باو ببخش و زندگیش را فراخ ساز که عذراو را از بین ببرد و نیازش بمردم با آن بخشش کم باشد ، تا بهانه ای برای رشوه گرفتن نداشته براستی و درستی در کارها حکم نماید ، و نزد خویش منزلت و بزرگی باو بده که دیگری

از نزدیکان تو از بین بردن او طمع نکنند ،تا باین سبب از تباه کردن ناگهانی مردم او را نزد تو ایمن و آسوده باشد، زیرا دشمن و رشک بر قاضی بسیار است و اگر مقام و منزلتی نداشته باشد آسوده نبوده از بیان حکم حق میترسد .

پس درباره برگزیدن قضات و صفاتی را که برای آنها شمردم ، از هر جهت اندیشه کن ، زیرا این دین در دست اشرار و بدکرداران گرفتار بوده که در آن روی هوی و خواهش رفتار میشده و با آن دنیا میخواسته‌اند .

پس در کار عمال و کارگردانانت نظر و اندیشه کن و چون آنان را تجربه و آزمایش نمودی بکار و اداز ، تا دیانت و راستی و درستیشان را نیاز موده ای بکاری مگمار و آنهارا بمیل خود و کمك بایشان و سرخود (بی مشورت) بکاری مفرست .

زیرا بمیل و سرخود کسی را بکاری گماشتن گرد آمده‌ای است از شاخه‌های ستم و نادرستی برعیت ، چون حکمران اگر سر خود بدون مشورت و آزمایش بهوای نفس اشخاصی را بکارهائی گماشت ، خلاف عدل وداد رفتار نموده و امانت مردم را تباه ساخته است وایشان راازآزمایش شدگان و شرم داران از خاندانهای نجیب و شایسته و پیشقدم در اسلام بخواه و بکار بگمار .

زیرا آنها دارای اخلاق وخوهای گرامی تر و ناموس درست تر و طمع‌های کمتر و اندیشه در پایان کارها را رساتر هستند .

پس جیره و خوار و بارشان را فراوان ده که این کار آنان را باصلاح خودشان توانا میدارد وبی نیاز میگرداند از خوردن آنچه که زیردستهاشان میباشد و حجت و دلیل است برایشان اگر فرمانت را بکار نبستند یادر امانت رخنه ای گشودند ، اگر آنها را سیر نموده باشی و دستورات را انجام ندهند یادر امانت خیانت نموده رشوه گیرند و تو بخواهی بکیفرشان برسانی عذری ندارند .

پس در کارهایشان کاوش و رسیدگی کن و بازرس های راستکار و وفادار بر آنان بگمار ، زیرا خبرگیری و بازرسی در نهانی تو کارهای آنها را سبب وادار نمودن ایشان است بر امانت داری و مدارا نمودن و نرمی با رعیت ، هرگاه والی بکارهایشان نرسد آنها از راه عدل و دادگری بیرون رفته و بمردم ستم روادارند ، وخودرا از یاران خیانتکار دوردار .

واگر یکی از ایشان بخیانت و نادرستی دستش را بیالاید و خبرهای بازرسانت بخیانت او گرد آید بگواهی همان خبرها اکتفا کن (این جمله شاید اشاره بآن باشد که شرط گواهی دادن در امور مملکتی عدد خاص وعدالت که مجتهدین آنرا در احکام شرط گواهی دادن میدانند نیست) .

پس بایداو را کیفر بدنی بدهی و او را بکردارش بگیری و بیمقدار و خوارش گردانی وداغ خیانت براو بزنی و ننگ و تهمت و بدنامی راچون طوق بگردنش بنهی تا نادرستان را عبرت و پند باشد .

ودر کار خراج بصلاح خراج دهندگان کنجکاوی کن زیرا درصلاح خراج و صلاح خراج دهندگان دیگران راآسایش و راحتی است ، وآسایش و راحتی برای نیست مگر بواسطه خراج دهندگان .

چون مردم همه جیره خوار خراج و خراج دهند گانند . پس اگر امر خراج وخراج گذاران درست باشد مردم در آسایشند واگر بآن اعتنا نکنی همه گرفتارند .

وباید اندیشه تو در آبادی زمین که از آن خراج گرفته میشود از اندیشه در ستاندن خراج بیشتر باشد ، زیرا خراج بدست نمیآید مگر بآبادی وکسی که خراج رابی آبـادنمودن بطلبد بویرانی شهرها وتباه نمودن بندگان پرداخته و کار او جز اندکی پایدار نمیماند .

پس اگر خراج دهندگان شکایت کنند از سنگینی مالیاتی که برایشان مقرر گشته ،

یا از علت و آفتی که به محصول رسیده باشد، یا از قطع شدن بهره آب باینکه کاریزشان بند آمده یا مداستخر و رودخانه را سیل برده و مانند آن، یا از نیامدن باران و شبنم یا از تغییر یافتن ودگرگون شدن زمین که آنرا آب (سیل و مانند آن) پوشانده و بی آبی گیاه آنرا تباه ساخته شکایت کردند بایشان تخفیف بده، باندازه‌ای که امیدواری کار آنان درست و نیکو شود.

شارح قزوینی ملامحمد صالح رحمه‌الله در اینجا فرموده:

این کلام دلالت کند بر آنکه خراج تنها زکوة نیست که در شرع تعیین گردیده، بلکه مالیاتی است مقرر بر زمین و آب وغیر آن باندازه لزوم که بر طبق مصلحت وقت در آن تفاوت مینهند وظاهراً تخصیص بارباب ذمه ندارد!

و باید سبك ساختن سنگینی بار ایشان بر تو گران نیاید، زیرا تخفیفی که بآنها داده‌ای اندوخته ای است که با آبادی شهرها و آرایش دادن حکومت بتو باز میگردانند باجلب خوش بینی و ستایش آنها بخود و خرسند بودن تو از برقرار کردن عدل وداد بین آنان.

در حالی که افزون شدن توانائی ایشان‌را بآنچه نزدشان اندوخته‌ای از رفاهیت و آسایش واطمینان داشتن بمدارائی که بآنها نموده‌ای ازعدل و دادخود بر آنان را برای خویش تکیه گاه قرار داده‌ای.

پس بسا پیشامدی که پس از نیکی بآنها هر گاه آنرا بایشان واگذاری باخوشدلی انجام دهند، زیرا مملکت آباد آنچه بار کنی میتواند بکشد، و این بانیکوئی حال رعیت واطمینان ایشان بحکمران انجام یابد، وهمواره ویرانی زمین بجهت دست تنگی اهل آنست و رعیت نیاز مند و پریشان میشود بتوجه حکمرانان بجمع و گرد آوردن مال ودارائی و بدگمانیشان بپایداری حکومت و ریاست خود و کم بهره بردنشان از پیشامدها و پندارها واندیشه در احوال روزگار.

پس از آن در حال نویسندگانت بنگر و بهترین ایشان را از جهت راستی گفتار ودرستی کردار بکارهایت بگمار ونامه‌هایت را که در آنها تدبیرها و رازها برای دفع دشمن وملکداری بیان میکنی تخصیص ده بکسی که در همه خوهای پسندیده، دینداری، امانت، خیرخواهی ، پاکدامنی ومانند آنها، از نویسندگان دیگر جامعتر باشد ، زیرا کسی که بر اسرار سلطنت وحکومت از همه بیشتر دست می‌یابد باید دارای اوصاف شایسته باشد وگرنه باندك غرضی شکست لشگر را در جنگ وزیان مملکت را در کارها فراهم میآورد ، کسی را که مقام وبزرگواری سرکش نسازد که بمخالفت با تو در حضور مردم وبزرگان بی باك باشد.

وکسی را که غفلت وفراموشی سبب نشود که کوتاهی کند در رساندن نامه‌های کارگردانانت بتو ونیکو پاسخ دادن آنها از جانب تو ودر چیزهائی که برای تو میستاند وازجانب تو میبخشد، وکسی که قراردادی بسود تو استوار نبندد، بلکه آنرا استوار وزیان دار گرداند واز گشادن گره وقراردادی که بزیان تو بسته شده ناتوان نگردد، واندازه مقام وپایه خود را در کارها بداند.

زیرا نادان بمقام وکار خویش بمقام وکار دیگری نادانتر است ، پس نویسنده مخصوص ملك وحاکم باید بپایه وقدر خود دانا باشد تا پایه وکار هرکس را بشناسد، و دیگر ایشان را برای کار ها بفراست ودر یافتن و اطمینان و نیکو گمانی خود نباید برگزینی .

زیرا کارگردانان برای بدست آوردن دل حکمرانان آراسته ونیکو خدمت خود را میشناسانند، امانت ونیك نفسی وخیر اندیشی از خود جلوه میدهند وعیوب و بدیها شان را از والی میپوشانند تا او را فریفته اعتقاد وحسن ظن او را جلب نموده بکارهای دیوانی برسند، درحالی که غیر از آنچه از خود نشان میدهند وخویش را بآن میآرایند چیزی از خیر خواهی وامانت در ایشان نیست .

ولی آنان را بکرداری که برای نیکان پیش از توانجام داده‌اند بیازما، آنگاه نیکوترین آنان‌را که بین‌مردم آشکارو درستکارتر آنهاراکه روشناس ودر زبان هاشان باشد برگزین.

واین آزمایش تودلیل‌است بر فرمانبری تواز خدا وکسی(امام ؑ)که کار رابدست‌تو سپرده،وبرای هر کاری‌از کارهایت‌رئیس‌و کارگردانی‌از نویسندگان‌قرارده که‌بزرگی کارها اورامغلوب وناتوان‌نکندوبسیاری آنها اوراپریشان نسازد،وهرگاه درنویسندگانت عیب‌و بدی‌باشدوتواز آن غافل‌باشی‌ترابآن‌بدی‌میگیرندوبازخواست آن بر تو باشد.

پس‌سفارش درباره سوداگران وصنعتگران‌را بپذیر، ودرباره نیکی کردن بآنان بگماشتگان خودسفارش کن‌که‌بطمع‌مال ودارائی‌ایشان بهانه‌هانیاورده آنها رانرنجانندتادلسرد نشوند.

کسی‌را ازایشان‌که مقیم‌است «درشهری میخردو میفروشدیاشریك‌وهمکار از کالائی ازجای‌دیگر میفرستدو اومیفروشد» وآنکه بامال‌و دارائی‌خود دررفت‌و آمداست وآنکه ازبدن خودسودمیرساند (صنعتگران که‌بادست وبازوحوائج‌مردم راآماده مینمایند) زیراایشان‌سبب وریشه‌های سودهاهستند وبدست آورنده آن‌از راههای‌سخت وجاهای دور دربیابان ودریا وزمین هموارو کوهستان قلمرو تو واز جاهائی که‌مردم‌در آن‌گرد نمیآیند وبرفتن آن‌مواضع‌جرأت‌نمیکنند،پس‌سوداگران آسودگی‌میباشندکه‌ترس‌سختی ندارد وصلح‌و آشتی‌که بیم‌و شروبدی بآنهانمیرود، وکارهای ایشان‌رادرحضور خودودرگوشه‌های شهرهایت‌وارسی کن.

وباهمه این‌سفارشها که‌درباره‌ایشان شدبدانکه دربسیاری‌از آنان‌سختگیری بی‌اندازه وبخل ورزی زشت‌ونکوهیده واحتکار ونگاهداری‌اشیاءبرای گرانفروشی وبدلخواه نرخ‌نهادن درفروختنی‌ها میباشد،واین کارهای ایشان‌سبب زیان رساندن

بهمگان وزشتی حکمرانان است .

پس از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن منع فرموده و قواعد و مسائل آن در کتب فقهیه بیان شده است و دادوستد باید آسان بترازوهای بی کم و کاست و نرخ هائی باشد که بفروشنده و خریدار اجحاف و زیاده روی نشود .

شارح قزوینی رحمه الله دراینجا فرموده :

ظاهر این کلام آنست که حاکم میتواند ایشان را بنرخی بی کم و کاست الزام نماید تاستم برجانبی رخ ندهد.

پس کسی را که بعداز نهی تو احتکار کند بکیفر رسان کیفری که سبب رسوائی او وعبرت دیگران باشد ولی از اندازه تجاوز نکند .

پس ازخدا بترس ،ازخدابترس درباره دسته زیردستان درمانده بیچاره و بی چیز و نیازمند و گرفتار درسختی ورنجوری وناتوانی ،زیرادراین طبقه هم خواهنده است که ذلت و بیچارگیش رااظهار میکند وهم کسی است که بعطا و بخشش نیازمنداست ،ولی ازعفت نفس اظهارنمینماید وبرای رضای خدا آنچه را که ازحق خوددر باره ایشان بتو امرفرموده بجاآور .

وقسمتی از بیت المال که دردست داری وقسمتی ازغلات و بهره هائی که اززمینهای غنیمت اسلام بدست آمده درهرشهری برای ایشان مقرردار .

زیرا دورترین ایشان را همان نصیب و بهره ای است که نزدیکترین آنهادارد ، همه ایشان ازبیت المال وغلات وزمینهائی که ازجنگ کننده بامسلمانها گرفته شده بهره میبرند خواه دوروخواه نزدیك وچون توانائی ندارند که خودرا بشهرتو برسانند و سهم خودرا بگیرند پس درشهرخودشان مأموری بگمار که حق آنها راپپردازدتاکسی محروم ونومید نماند .

ورعایت حق هریك ازایشان ازتو خواسته شده است ، پس تراسرکشي شادي و

فرو رفتن درنعمت ازحال آنان بازندارد ، زیراتو به‌از دست دادن کار کوچك برای استوارنمودن کار بزرگ که اهتمام‌ورسیدگیت بآن بیشتراست‌معذورنیستی .

پس‌همت‌خود راازرسیدگی کارآنان دریغ‌مدار وازروی گردنکشی ازآنان رو بر مگردان ، ورسیدگی ووارسی کارهای کسی (درویش‌وناتوان) ازایشان راکه دسترسی بتوندارد ازکسانی که چشمهای‌مردم آنهارا خوار مینگرند ومردم آنان‌را کوچك‌میشمارند، چون‌بدرویشان‌و ناتوانان دربانان‌بذلت وخواری‌نگاه میکنندو دیرمیشودکه ایشان‌رابوالی راه‌دهند ، پس‌توبرای آنان کاری‌کن‌که در خواستهای خودرابی ترس‌ورنج بتواظهار نمایندتاکسی ستمدیده وافسرده نماندوشکایت تورا بخدای‌تعالی نبرد .

پس‌امین‌خود راکه‌ازخدا بترسدوفروتن باشدبرای‌رسیدگی باحوال‌ایشان‌قرار ده‌تاکارهای آنهارابتوبرساند ، آنگاه‌درباره‌ایشان چنان رفتارکن‌که روزیکه حساب‌ووارسی خدارادرقیامت ملاقات‌کنی‌عذرت راپبذیرند .

زیراایشان دربین‌رعیت بعدل‌وداد ازدیگران‌نیازمندترند ، چون‌آنان توانائی دفاع‌ازحق‌خویشتن‌ندارند .

پس‌درادای حق هریك ازایشان نزدخدا عذر وحجت داشته‌باش ، تاهیچگونه مسئول‌نباشی ، ورسیدگی کن‌به یتیمان‌خردسال وپیران‌سالخورده که‌چاره‌ای ندارند وازروی‌ناتوانی خودرابرای‌خواستن آماده‌نساخته‌اند .

وآنچه گفتیم وآنرابرنامه توقراردادیم عمل‌بآن‌برحکمرانان سنگین وگران است‌وبلکه هرگونه حقی گران آیدوگاه باشدخداوندآنراسبك میگرداند بکسانی که‌پاداش‌نیکو ورستگاری‌میطلبند وخودرا بشکیبائی میدارند ، وبراستی آنچه‌خدا برای‌ایشان‌وعده داده(بهشت‌جاوید) اطمینان‌دارند .

وپاره‌ای ازوقت رابرای نیازمندان ازخود قرارده‌که درآن وقت خویشتن‌را

برای رسیدگی بخواست ایشان آماده ساخته در مجلس عمومی بنشینی تا ناتوانان و بیچارگان بتو دسترسی داشته باشند.

پس برای خوشنودی خدائی که ترا آفریده با آنان فروتنی کن ولشگریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را از جلوگیری آنها باز دار تا سخنران ایشان بی لکنت و گرفتگی زبان و بی ترس و نگرانی سخن گوید و نیاز خود را بخواهد که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها شنیدم که میفرمود :

«هرگز امتی پاک و آراسته نگردد که در آن امت حق ناتوان بی لکنت و ترس و نگرانی از توانا گرفته نشود».

پس درشتی و ناهمواری و آداب سخن ندانستن را از آنان تحمل کن و بروی خود نیاور، زیرا بسیاری از حاجتمندان تنگدل و در سخن ناتوانند واگر والی خوشخو و بردبار نباشد کارشان درست نمیشود و تندی و بدخوئی و خودپسندی بنشست و برخاست و گفتگوی با آنهارا از خویشتن دور کن تا خدا درهای رحمتش را بروی تو بگشاید و پاداش طاعت و فرمانبریش را بتو ارزانی فرماید.

واگر خواستی چیزی بیکی از آنان بدهی آنچه می‌بخشی بخوشروئی ببخش تا خواستار را گوارا آید، و اگر بانجام خواهش او توانا نبوده یا مصلحت ندانستی، آنچه از او منع مینمائی با مهربانی و عذر خواهی منع کن تا نرنجد و کینه‌ات را در دل نگیرد.

و در بین کارهای تو کارهائی است که ناچار باید خودت انجام دهی: از آنها پاسخ دادن مطالب کارگزارانت است، آنجا که نویسندگانت درمانده شوند و نتوانند سرخود پاسخ دهند و اگر شخص والی رسیدگی نکند سبب سرگردانی نویسندگان و کارگزاران گردد.

واز آن کارها انجام درخواستهای مردم است روزی که بتو میرسد درخواستهائی که

بسبب بسیاری آنها یارانت و کارگردانانت را تنگدل میسازد .

ودرهر روز کار آن روزرا بجا آور وبروز دیگر مگذار زیرا برای هرروز کاری است مخصوص آن روز ، پس اگر غفلت نموده کار امروزرا بفردا وفردا را بپس فردا افکنی کارها بسیار گشته ازعهده آن برنمیآئی ومردم سرگردان وازکار بازمیمانند ودرنتیجه مملکت ضایع وتباه میگردد .

وبهترین وقتها وپاکترین قسمت آن رابرای خود وآنچه بین تو و خداست عبادت وبندگی قرار ده هرچند همه آن وقتها که بکار مردم میرسی از آن خداست، اگر نیت وقصد در آن شایسته ورعیت از آن در آسایش باشد .

وباید برپاداشتن واجبات که برای خداست وبس در وقت گزیده‌ای باشد که برای خدادینت را خالص میگردانی . پس درقسمتی ازشب وروزت ازتن خود بخدا واگذار وبعبادت او بپرداز وبآن واجبی که بوسیله آن بخدا نزدیك میشوی وفاکن وکوشش نما که دارای شرائط کمال و بی عیب ونقص وبی ریا و خودنمائی و توجه بغیر باشد اگرچه تنت را بفرساید مانندوضوگرفتن درهوای سرد وروزه داشتن در هوای گرم .

وهرگاه نمازت را بامردم گزاری وبجماعت بخوانی پس بسبب درازگردانیدن مردم رااز خود دور ورنجیده ونمازرا ضایع وتباه مگردان .

زیرادر مردم علیل وبیمار وحاجتمند وکاردار هست که علیل وبیماررا طاقت وتوانائی طول دادن وکاردار را فرصت نمیباشد .

ومن ازرسول خدا ﷺ هنگامی که بیمن روانه‌ام میساخت پرسیدم چگونه با آنان نماز گزارم ؟

فرمود : با آنها چون نماز ضعیف‌تر ونا توان‌تر ایشان نماز گزار وبمؤمنین مهربان باش .

وپس از این دستورها مبادا خویشتن را زیاد از رعیت پنهان کنی ، زیرا رو نشان ندادن حکمرانان برعیت قسمتی از تنگی و نامهربانی و کم‌دانشی و آگاه نبودن بکارها است . چون حکمرانان بانشست و برخاست و سخن گفتن با مردم از احوال مملکت ورعیت آگاه میگردند، ولی اگر تنها بنشینند بسیاری از اسرار و رموز کارها پی نمی‌برند، ورونشان ندادن حکمرانان برعیت اطلاع بر آنچه را که از آن پنهان بوده‌اند از ایشان پوشیده میسازد .

پس در این صورت گاهی نزد حکمرانان کار بزرگ خرد و کار خرد بزرگ و نیکوئی زشتی و زشتی نیکوئی و حق و درستی بباطل و نادرستی آمیخته گردد .

ووالی وحکمران بشر است که بکارهای مردم که از او پنهان میدارند آگاهی ندارد و حق را هم نشانه هائی نیست که با آنها انواع راستی از دروغی شناخته شود.

وتو یکی از دومرد خواهی بود :

یامردی که در بخشیدن حق ودرستی سخی ودست بازی ، پس سبب رو نشان ندادنت ا حقی واجب که عطا کنی یا کار نیکوئی که بجا آوری چیست ؟

یامردی هستی سخت وبی بخشش ، پس باز هم چرا رو نشان ندهی زیرا زود باشد که مردم از درخواست از تو دست بدارند، چون از بذل و بخشش تو نومید گردند، بااینکه بیشتر خواهشهای مردم از تو چیزی است که برایت مایه وزحمتی ندارد، ازقبیل شکایت کردن از ستمی که بایشان رسیده ودفع از آنرا از تو بخواهند یادرخواست انصاف وداد درمعامله ورفتاری .

سپس بدان حکمرانان را نزدیکان وخویشانی است که بخودسری و گردنکشی ودرازدستی بمال مردم و کمی انصاف خو گرفته‌اند ورعیت را بسختی و گرفتاری دچار

مینمایند ، ریشه و اساس شر ایشان را با جدا کردن و دور ساختن موجبات آن صفات‌ازین ببرو بکسی از آنان‌که درگردت هستند واهل‌بیت وخویشاوندانت‌زمینی واگذارمکن .

وباید کسی‌ازتودر طمع‌نیفتد بگرفتن مزرعه‌وکشتزاری‌که زیان‌رساندبمردم همسایه‌آن درآبشخور یاکاری‌که بشرکت بایدانجام دادکه سختی کار مشترك را بهمسایگان تحمیل نمایند ، پس‌سود وگوارائی آن برای‌ایشان‌خواهدبودنه‌تو، وعیب وسرزنش آن دردنیاوآخرت‌برتو،خواهد ماند .

وحق‌را برای آنکه شایسته است‌از نزدیك‌ودور ، خویش وبیگانه اجراکن‌و در آن‌کار شکیباوازخداپاداش‌خواه‌باش،اگرچه‌ازبکار بردن‌حق‌بخویشان‌ونزدیکانت برسدهرچه برسد،مثلا لازم‌آیدکه از روی‌حق یکی از خویشان را قصاص نمائی، وپایان حق‌را باآنچه برتوگران وبرنزدیکان سخت ودشوار است بنگرکه پسندیده وفرخنده است .

واگررعیت بتوگمان ستمگری بردند عذرو دلیلت رابرای ایشان‌آشکارکن وگمانهای‌آنهارا باآشکارکردنت ازخویشتن دورنما ؛ زیرادرآن‌کار ریاضت‌وعادت دادن‌است بخود عدل‌وانصاف را ومهربانی است برعیت وعذرآوردنی است‌که‌باآن بآنچه خواستاری از وادارنمودن آنهابحق میرسی، توکه میخواهی از بدگمانی و سرزنش آنهابرهی‌عذر خود را بیان کن تاازاشتباه بیرون‌آمده دوستیت را در دل جادهند .

وازصلح وآتشی که رضاوخشنودی خدادرآن است‌و دشمنت ترابآن‌بخواند سرپیچی مکن،زیرا در آشتی راحت لشگریان وآسایش اندوهها وآسودگی برای اهل شهرهایت‌است .

چنانکه خداوند درقرآن‌کریم سوره هشتم‌آیه شصت‌ویکم میفرماید :

«وان‌جنحوا للسلم‌فاجنح لهاوتوکل‌علی‌الله انه‌هو السمیع العلیم» .

---

۱ ـ سوره الانفال جزونهم قرآن‌مجید

یعنی اگر دشمنان بصلح و آشتی گرائیدند تونیز آنرا بپسندواگردرباطن مکر وحیله بکاربرده بصلح و آشتی میخواهند ترافریب دهند مترس،ولی از دشمنت پس از آشتی اوسخت برحذرباش وبترس،زیرادشمن چه بسیارخوددرانزدیك گرداندتاغافلگیر کند،آنگاه کارحریف رابسازدیااورا درسختی اندازد .

پس احتیاط واستوارکاری راپیشه کن وزیربار حسن ظن ونیکوگمانی بزودی مرو،مؤمن بااینکه بهمه کس نیك بین است درامور اجتماعی باید اززیان نفاق ودوروئی ومکردشمن آگاه وهشیار باشد واگربین خود ودشمنت پیمانی بستی واورا ازجانب خویش جامه امان و آسودگی پوشاندی وپناه دادی بـه پیمـانت وفـا دار بـاش و پناه دادنت را بدرستی رعایت کن و خود را سپر پیمان و زنهاری که داده ای قرارده .

زیرا چیزی ازواجبات خدادراجتماع مردم بااختلاف هواوپراکندگی اندیشه هاشان ازبزرگ دانستن وفای به پیمانها نیست،ومشرکین هم پیش از مسلمانها وفابعهد رابین خود لازم میدانستند . بجهت آنکه وبال و بدعاقبتی پیمان شکنی رادریافته بودنـد .

پس باامان وزنهایت خیانت نکرده پیمانت رامشکن ودشمنت رافریب مده . زیرا پیمان شکنی جرأت ودلیری برخدا است وبرخدا جرأت ودلیری نمیکند مگر نادان بدبخت . و خداوند پیمان و زنهارش راامن وآسایشی که ازروی رحمت و مهربانیش بین بندگان گسترده قرارداده است وآنرا حریم و پناهگاهی قرارداده که باستواری آن زیست کرده در پناه آن بروند ، پس تباهکاری و فریب در آن روا نیـست .

وعهد وپیمانی مبند که در آن تأویل و بهانه بکاربردن مکر و فریب راه داشته باشد : چنانکه بادشمن پیمان بندد که اسیرانش راآزادسازد تالشگرش راازفلان شهر

بیرون بردوچون اسیران را آزادنمود شهرراویران کرده خالی کند .

وبعداز برقراری واستوارنمودن‌عهدو پیمان گفتاردو پهلو بکارمبر ،وسختی کار که باید در آن عهدخدا (پیمانی که بادیگری‌بسته‌ای)را مراعات کنی‌ترابدون حق بشکستن آن‌وا ندارد .

زیرا شکیبا بودن‌تو بر کارسختی که درپاداش آن آسایش وافزونی امیدداری بهتراست ازحیله و مکری که از وبال وکیفر آن واز اینکه از جانب خدا از تو بـازخواست شود ، بطوریکه راهی‌نداشته‌دردنیاوآخرت نتوانی عفوو بخشش آنرا درخواست نمائی بترسی واینکه پیمان‌بستن‌بادیگری‌راپیمان خدانامیده،برای‌تأکید درمراعات‌نمودن وتهدید برشکستن آن‌است .

بترس از خونها (آدمکشی) و بناحق ریختن آن ،زیرا چیزی بیشترموجب عذاب وکیفرو‌بزرگتر برای بازخواست و سزاوارتر برای ازدست دادن نعمت و بسر رسیدن عمرازریختن خونهای‌بناحق نیست .

وخداوند سبحان روزرستخیز نخستین چیزی را که بین بندگان حکم فرماید درباره خونهائی است که ریخته‌اند ،پس‌قوت وبرقراری‌حکومتت رابا ریختن خون حرام وکشتن‌برخلاف دستوردین مخواه .

زیراریختن خون‌حرام ازاموری است که حکومت راضعیف وسست‌میگرداند بلکه آنرا ازبین‌برده وازخاندانی وبخاندان‌دیگرانتقال‌میدهد ،وترانزدخداونزدمن درکشتن ازروی عمدعذری‌نیست .

زیرا درآن‌بی‌چون وچرا قصاص‌تن وکشتن همانطوری که دیگری‌را کشته‌ای لازم‌آید واگرازروی‌خطاء واشتباه‌دیگری‌را کشتی‌و تازیانه‌یاشمشیریادستت‌بشکنجه زیاده روی‌کرد وبدون‌قصد بقتل‌انجامید .

پس مشت‌زدن وبالاترازآن هم کشتنی است گاهی سبب مرگ میشود که

باید گردنکشی حکومت ترا ازادای خونبهای کشته شده باولیاء وخویشان او باز ندارد ، بلکه باید باکمال فروتنی خونبهای اورا اداکنی .

وبپرهیزازخود پسندی وتکیه بچیزی که ترا بخودپسندی وادارد ، وازاینکه دوست بداری مردم ترابسیار بستایند .

زیرااین حالت ازمهمترین فرصت‌های شیطان است ، تانیکی نیکوکاران رااز بین ببرد - وبپرهیزازاینکه بررعیت بنیکی که میکنی منت گذاری یاکاری که انجام میدهی بیش از آنچه هست درنظر آری ، یابوعده‌ای که بآنان میدهی وفانکنی ، زیرا منت نهادن احسان رابی نتیجه میگرداند .

چنانکه درقرآن کریم سوره دوم آیه ۲٦٤ میفرماید :

«یاایها الذین آمنوالاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی»(۱)

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخشش‌های خودرا بامنت نهادن و آزاررساندن تباه نسازید .

وکاررابیش از آنچه هست مپندارکه نوعی دروغ است و نورحق را میزداید واحسان وراستی رابی پاداش میسازد ، وو فانکردن بوعده هم سبب خشم خداو مردم میگردد .

خدای تعالی فرموده :

«کبر مقتاً عندالله ان تقولوا مالا تفعلون»(۲)

یعنی خداوند سخت بخشم میآید ازاینکه بگوئید آنچه راکه نمیکنید .

وبترس از شتاب زدگی بکارها پیش ازرسیدن هنگام آنها ، یادنبال گیری وسخت کوشی درآنها هنگام دسترسی بآنها ، یاازستیزگی درآنها وقتی که سررشته هاناپیدا باشد ،

۱- سوره بقره جزوسوم قرآن

۲- سوره صف آیه سوم جزو بیست و ششم قرآن

یاازسستی درآنها چون دردسترس آید.

پس هرچیزرا بجای خود بگذار وهرکاری رادروقت آن انجام ده که عدل و برابری ودرستکاری این است (۱) ولی اگردر هرامری از امور دنیا و آخرت افراط یا تفریط نمودی، یعنی ازحق تجاوز یادرآن کوتاهی کردی ستمکار بوده‌ای.

وبترس ازبخود اختصاص دادن آنچه مردم در آن یکسانند، همه حق دارند مانندغنائم ومالهائی که مسلمانان درجنگ باکفاربیغمابدست آورده‌اند که همه در آنهاشریکند ومانندچراگاهها که مالك خاصی ندارد و آب سیل یادرختهای جنگلها، ومانند بکاربردن رأی و اندیشه درامری ازامور مملکت ورعیت که سودوزیان آن همگانی باشد که نبایددرآن برأی خود اکتفاکنی، بلکه باید باخردمندان مشورت نمائی وباندیشه آنها بی‌اعتنانباشی (۲)

وبپرهیز ازخود رابنادانی زدن در آنچه توجه بآن برتولازم است ازاموری که همه میدانند وحقی که نداری طلب نکرده وازحقی که ضایع گشته چشم پوشی مکن، زیرا آن مظلمه و چیزی که بستم گرفته‌ای از توبرای دیگری (مظلوم و ستمدیده) گرفته‌خواهد شد.

وبزودی پرده هاازروی کارها برداشته‌شودو پنهانی‌ها آشکار گرددوداد مظلوم و ستم کشیده‌راازتو بستانند.

هنگام افروختگی خشم وتیزی سرکشی وحمله بادست وتندی وزشت گوئی زبانت برخودمسلط باش، وازاین کارهای زشت باشتاب نکردن وحمله‌راعقب انداختن

۱-عدل چبود وضع اندرموضعش ظلم چبود وضع درناموقعش (مولوی)

۲- مشورت درکارها واجب بود تاپشیمانی در آخر کم شود
امرهم شوری برای این بود کز تشاور سهو کمتر میشود
مشورت کن با گروه صالحان بر پیمبر امر «شاورهم» بدان (مولوی)

خودداری کن تاخشمت فرونشیند که دراین هنگام اختیار واقتدار یافته برخودمسلط میگردی ، وهرگز برخویشتن تسلط نمی یابی وازخشم نمیرهی تااندیشه هایت رابسیار بیاد بازگشت بسوی پروردگارت نگردانی؛ خشمت راکه ازکبر و سرکشی شعله‌ور گشته نمیتوانی فرو نشانی ، مگر وقتی که ذلت و بیچارگی وگرفتاری روزرستخیز رابیاد آوری (۱) .

وبرتوواجب است که یادآوری آنچه راکه به پیشینیانت گذشته ، ازحکمهائی که بعدل و درستی داده اند ،یاروش نیکوئی بکار برده اند ، یا خبری که از پیغمبرمان صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند ، یا امر واجب در کتاب خدا را که بپا داشته اند .

پس آنچه رادیدی که مادراین امور بآن رفتارنمودیم پیروی میکنی،ودرپیروی آنچه دراین عهد نامه بتوسفارش کردم کوشش مینمائی، ومن بااین عهدنامه حجت خود رابرتو استوارنمودم تا هنگامی که نفس توبهوی وخواهش شتاب کند بهانه‌ای نداشته باشی ؛ پس بجز خدای تعالی کسی هرگز ازبدی نگاهدارنده و به نیکی توفیق دهنده نیست و آنراکه . رسول خدا ﷺ دروصیت هایش بامن عهد وسفارش فرموده ترغیب و کوشش در نمازوزکوة ومهربانی برغلامانتان بودومن وصیت وسفارش آن حضرت را پایان پیمانی که برای تونوشتم قرارمیدهم وکسی راجنبش وتوانائی نیست مگر بمشیت و خواست

۱ـ مولوی درباره خشم گوید :

چون زخشم آتش تو در دلها زدی — مایه نار جهنم آمدی

آتشت اینجاچوآدم سوز بود — آنچه از وی زادمردافروز بود

این سخنهای چو مار و کژدمت — مارو کژدم گشت ومیگیرددمت

وعده فردا و پس فردای تو — انتظار حشرت آمد وای تو

خشم تو تخم سعیرودوزخ است — هین بکش این دوزخت راکاین فخ است

خدای بلند مرتبه و بزرگوار .

و من از خدا بفراخی رحمت و بزرگی توانائیش بر بخشیدن هر مطلوبی درخواست مینمایم اینکه من و ترا موفق بدارد بآنچه در آن رضاو خشنودی اوست از داشتن عذر هویدا در برابر او و خلقش (عذر هویدا عدل و دادگری است برای کسی که در باره او قضاوت مینمائی ، و نزد خدا در باره بکیفر یا پاداش دادن آنکس است بدرستی) با نیکنام بودن در بین بندگان، و نشانه نیك داشتن در شهرها و تمامی نعمت وافزونی عزت و اینکه زندگی من و ترا به نیکبختی و شهادت (کشته شدن درراه خدا) بسر رساند که ما بسوی او بر میگردیم وجویای رحمت او میباشیم و درود برفرستاده خدا (حضرت مصطفی) بر او و آل او که از هر عیب و نقص پاك و پاکیزه اند خدا درود فرستد .

سخنان علی

درباره سخنان نغز وکلمات فصیح وبلیغ امیرمؤمنان اسدالله الغالب علی علیه‌السلام تاکنون تألیفات بسیاری شده وهر چه زمان بیشتر گذرد ارزش آن بیانات افزون میشود وقدرت بیان وحسن سیاست امیرالمؤمنین روشنتر و بارزتر میگردد.

علی بزرگترین مرد دین وسیاست بود ودر ذکر مناقب ومکارم او همین بس که مدعیان حکومت دموکراسی وپیشوایان جهان هنوز مردی چون مولای متقیان که مرد حق وسیاست است نیافته‌اند وچه بسا که ازمورخان ونویسندگان وحقوقدانان و سیاسیون غیرمسلمان که اورا ستوده‌اند.

علی هرگز ازراه حقیقت منحرف نشد وکلمات بلیغ وسخنان آسمانی اوجز برای سعادت بشر ورهبری انسان ایرادنمیشد.

علی جامع همه ملکات فاضله وفضائل کامله بود، بلاغت او تیرگی هارا زدود و راههای تاریك راروشن کردورخسار حقایق را نمودارساخت.

علی بزرگترین مرد آزاده جهان بود که در آن ایام تاریك جاهلیت باایراد بیانات وخطبه‌های غراتحولی عظیم در دنیای عرب ایجاد کرد.

بنا بر قول عبد الله بن مسعود خلفائی که در قرآن کریم از آنان نام برده شده چهار نفرمیباشند:

اول حضرت آدم عليه السلام که در آیه سی‌ام از سوره بقره در باره آن تصریح شده ومیفرماید :

«انی جاعل فی الارض خلیفة» (۱)

دوم ـ داود نبی عليه السلام که درباره آن در آیه ۲٦ سوره ص میفرماید :

«یاداود اناجعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله» .

سوم ـ هارون که درباره او میفرماید :

«اخلفنی فی قومی»

چهارم ـ مولای متقیان علی عليه السلام وجانشینان وی که دراین باره فرموده :

«لیستخلفنهم فی الارض»

پیغمبر اکرم درباره عظمت علی میفرماید :

«خیر الخلق بعدی وسیدهم اخی هذا»

درباره فصاحت بیان وبلاغت لسان وفضائل و مکارم علی عليه السلام بسیاری از شعرا وسخنوران عرب وفارسی زبان درمقام تحقیق وتفحص بر آمده کتبی انتشار داده‌اندو اشعار شیوائی انشاد کرده‌اند .

حسان بن ثابت انصاری شاعر بزرگ عرب دربیان حدیث نبوی که میفرماید :

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

دریکی از اشعار خودمیگوید :

فقال لهم قم یا علی فاننی نصبتك من بعدی اماماً وهادیا

---

۱ ـ من در زمین خلیفه‌ای قرارداده‌ام .

۲ ـ ای داود ترا درروی زمین مقام خلافت دادیم تادرمیان مردم ازروی حق حکم کنی و هرگز ازهوای نفس پیروی نکنی که تورا ازراه خدا گمراه سازد .

فمن کنت مولاه فهذا ولیه | فکونوا له اتباع صدق موالیا

مولوی درهمین معنی گوید :

گفت هرکس رامنم مولاودوست | ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند | بند رقیت ز پایت بر کند

حمیری شاعرعرب درمدح ومنقبت علی بن ابیطالب چنین میگوید :

اقسم بالله و آلائه | والمرء عما قال مسئول
ان علی بن ابیطالب | علی التقی و البر مجبول
کان اذالحرب مرتها القنا | و اجحمت عنها البها لیل
یمشی الی القرن وفی کفه | ابیض ماضی الحد مصقول
مشی العفرنا بین اشباله | ابرزه للقنص الفیل
ذاك الذی سلم فی لیلة | علیه میکال و جبریل
میکال فی الف و جبریل | فی الف و یتلوهم سرافیل
لیلة بدر مدداً انزلوا | کانهم طیر ابابیل

بااینکه هرکس مسئول گفتار و آثارخویشتن میباشد . سوگند بخدا و آیات و حجتهایش بدرستی که سرشت وطینت علی بن ابیطالب براساس پرهیزگاری واحسان ونیکوئی نهاده شده بود .

اگرپیکارونبرد بشدت درگرفته وتن بتن نیزه بکاربرده میشد وهنگامه‌ای میبود که سست عنصران ترسو از آن روبر میگرداندند درکف بیضای خود نیزه آب داده و صیقلی شده باکمال قدرت وسیطره رو بدشمن مینمود . درچنین موقعی بودکه بیشتر شباهت بشیری داشت که اطراف او شیر بچه‌هایش احاطه نموده و در دام خود فیلی رامغلوب میکرد .

اوکسی بودکه شب هنگام میکائیل و جبرائیل براودرود فرستادند ، میکائیل

یکهزارمرتبه وجبرائیل هزاربارواسرافیل نیز هزاربار براودرود وتحیت فرستادند .
شب بدر هنگامیکه قرص ماه بکمال رسیده بود سیل درود براو مانند پرندگان فرود آمد .

ابن رشیق گوید :

ان تکن فارساً فکن کعلی ... او تکن شاعراً فکن کابن هانی

یعنی اگر سوار دلیر باشی نظیرعلی علیه‌السلام باش و اگر شاعر باشی مانند ابن هانی باش که مراد ابونواس شاعر بزرگ عرب است .

ابوالاسود دئلی دانشمند بزرگ صدر اسلام که بدوستی علی واهل بیت مباهات میکرد وقتی از طرف طایفه بنوقشیر در بصره مورد ایذاء و آزار قرار گرفت گفت :

یقول الارذلون بنوقشیر ... طوال الدهر لا تنسی علیا

بنو عم النبی و اقربوه ... احب الناس کلهم الیا

احب محمدا حبا شدیدا ... و عباسا و حمزة و الوصیا

یعنی فرومایگان واراذل بدطینت طایفه بنی قشیر میگویند که پیوسته بیاد علی هستی وهیچگاه او را فراموش نمیکنی . درصورتیکه پسرعموهای پیغمبر اکرم وخویشان واقربای او محبوب‌ترین وعزیزترین مردم در نزد من هستند .

من محمد را بسرحد دوستی و محبت دوست دارم وهمچنین عباس وحمزه ووصی پیغمبر اکرم را که علی علیه‌السلام است دوست میدارم .

بسیاری از شعرای دیگر عرب مانند ابوفراس همام بن غالب بن صعصعه تمیمی مشهور به فرزدق وابوبکر بن درید وابوالعلاء بن بطه و کعب بن زهیر وابوالحسن مهیار دیلمی شاعر بزرگ شیعی مذهب نیز درمدح و منقبت علی و جانشینان وی اشعار غرائی سروده‌اند .

کلمات گرانبهای علی ازطرف سخنوران وفلاسفه وفضلا مورد تعبیرات وتفسیرات

زیادتر واقع شده‌است ، اگر ما اشعار سخنوران را ازقرون گذشته تا عصر حاضر مورد تتبع وغور قراردهیم برمااین حقیقت روشن میشودکه شعرا در انشاد آثار خود چه بسا تحت تأثیر کلمات وسخنان علی علیه‌السلام واقع‌شده از سرچشمه فیاض مکتب ادبی که علی مؤسس وخالق آن‌بود بهره‌ور گردیده وبا تعبیرات واستعارات ادبی مقاصد خودرا بیان کرده‌اند .

علی علیه‌السلام میفرماید :

دوائك فيك ولا تشعر **وداءك منك ولا تبصر**

دوای‌تودرخودت است وتونمی‌فهمی ودردتو ازخودت است ولی نمی‌بینی .

حافظ دراین معنی گوید :

سالهادل‌طلب جام جم ازمامیکرد   آنچه خودداشت‌زبیگانه‌تمنامیکرد

خیام گوید :

بر طرف‌سپهر خاطرم روز نخست   لوح‌وقلم‌و بهشت و دوزخ میجست
پس گفت مرا معلم از رای درست   لوح‌و قلم‌و بهشت‌و دوزخ درتست

حضرت امیرهمچنین میفرماید:

«من‌عرف نفسه فقد عرف ربه»

باباافضل کاشانی دراین‌باره‌میگوید:

ای نسخه نامه الهی که توئی   وی‌آینه جمال شاهی که توئی
بیرون‌زتو نیست‌هرچه‌درعالم‌هست   «ازخودبطلب‌هرآنچه‌خواهی‌که‌توئی»

ناصرخسرو علوی گوید:

بدان خود راکه‌گر خود را بدانی   ز خود هم نیك وهم بد را بدانی
شناسای وجود خویشتن شو   پس آنگه سرفراز انجمن شو
چوخود دانی همه دانسته باشی   چودانستی زهر بدرسته باشی
ندانی قدر خود زیرا چنینی   خدا بینی اگر خود را به بینی

ازمیان دانشمندان و خاورشناسان بزرگ که درباره زندگانی وسیره و افکار وفضائل علی بن ابیطالب کتاب نوشته اندمیتوان دراینجا **توماس کارلایل**(۱۸۹۵-۱۸۸۱م) مستشرق‌معروف انگلیسی،جفری آرتور-سدیکل-سارازن-**کورنیلیوس وان‌وائنن** و**هانری لبرشت فلایشر** خاورشناس آلمانی را که کتاب مطلوب کل‌طالب‌فی کلام‌علی بن‌ابیطالب تألیف رشیدالدین وطواط (۱) رابطبع رسانیده نام برد.

کیپرس نیزیکی از دانشمندان خاورشناس است که دیوان منسوب بحضرت علی علیه‌السلام را که ابوالحسن محمد بن ابی احمد معروف به سیدرضی آنرا جمع آوری کرده بزبان لاتین ترجمه کرده وآنرا درسال ۱۷۷٤ میلادی در لیدن بطبع رسانده است .

آن‌زمان که علی از آزادی سخن میراند هنوزمنشورملل متفق وجود نداشت و اعلامیه حقوق بشرصادر نشده بود .

علی درآن عصرتاریك ودوران جاهلیت‌فرمود :

«لاتکن عبدغیرك وقدجعلك‌الله حراً»

یعنی‌خدا تورا آزادآفرید پس‌بنده دیگری‌مباش .

پس ازقرنها ،سخن‌علی راشیخ ابوسعید ابوالخیر برزبان آوردو گفت :

«خلقك‌الله حراًفکن حراً»

۱ــ رشیدالدین وطواط یکی‌ازشعرای بزرگ قرن‌ششم هجری است که درسرودن شعرفارسی وعربی‌استاد بودودارای تألیفاتی است که یکی‌ازآنها کتاب حدائق‌السحرفی دقایق الشعراست ودیگرترجمه‌صدکلمه امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام است .

خدایت آزاد آفرید پس آزاد باش.(۱)

از آن عصر نیز روزگاران دراز گذشت تا اینکه **ژان ژاك روسو** (۲) نویسنده بزرگ قرن هجدهم گفت:

«انسان آزاد آفریده شده است پس باید آزاد زندگی کند»

آری ژان ژاك روسوها و دیگر مدعیان آزادی و حریت از مکتب علی استفاده‌های فراوان برده‌اند و از سخنان وی بهره‌ها گرفته‌اند.

درجای دیگر میفرماید: **«كل الناس احرار الامن اقر على نفسه بالعبودية»** یعنی عموم مردم آزادند مگر کسی که به بندگی خود اقرار کند.

علی چون دیگر مدعیان آزادی تنها حرف نمیزد بلکه او عملا دوستدار بشریت وطرفدار حق وعدالت واجرای مساوات و آزادی بود وهیچگاه از اصول عالیه اخلاقی وفضائل حمیده وملکات فاضله انحراف حاصل نمیکرد.

اینك پاره‌ای از سخنان او:

۱ـ صاحب کتاب اسرار التوحید گوید:

«شیخ ما را پرسید درویشی، که یا شیخ! بندگی چیست؟!

شیخ ما گفت خلقك الله حراً فكن كما خلقك. خدایت آزاد آفرید، آزاد باش گفت: یا شیخ سئوال **در** بندگی است.

شیخ گفت: ندانی که تا آزاد نگردی از دو کون بنده نشوی، پس این بیت (کذا؟) بگفت:

آزادی وعشق چون همی نایدراست　　　بنده شدم و نهادم از یکسو خواست

زین پس چونانکه دارم دوست رواست　　　گفتار و خصومت ازمیانه برخاست»

۲ـ ژان ژاك روسو نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۱۲ ـ ۱۷۷۸ میلادی) مؤلف کتاب امیل و قرارداد اجتماعی که هردو کتاب بفارسی نیز ترجمه شده است.

قیمت کل امرء ما یحسنه (۱) یعنی ارزش هر کس بخوبی وجود اوست

قیمت تو بدان قدر علم است که تن خود بدان بیارائی
خلق بر قیمتت بیفزایند چون تو در علم خود بیفزائی

قدر الرجل علی قدر همته قدر هر کس بقدر همت اوست (۲)

جامی در سلسلة الذهب میگوید :

هست همت چو مغز و کار چو پوست کار هر کس بقدر همت اوست
همت مرد چون بلند بود در همه کار ارجمند بود

النساء نواقص العقول و نواقص الحظوظ و نواقص الایمان

مؤلف کتاب منظومه **ویس و رامین** گوید :

زنان در آفرینش نا تمامند از آن رو خویش کام و زشت نامند

من حفر بئر الاخیه وقع فیه .

مولوی گوید :

ای که تو از ظلم چاهی میکنی از برای خویش دامی می‌تنی

ناصر خسرو در این معنی گوید : «که هر کو چه کند افتد در آن چاه»

در امثال است : بدمکن که بدافتی ، چه مکن که خودافتی

الدهر یومان یوم لك و یوم علیك، فاذا کان لك فلا تبطرو اذا کان علیك فاصطبر .

۱ـ ابن الوردی (۶۸۹ـ۷۴۹) شاعر عرب گوید :

قیمة الانسان ما یحسنه اکثر الانسان منه ام اقل

۲ـ حافظ گوید :

تو و طوبی و ما و قامت یار «فکر هر کس بقدر همت اوست»

و از امثال ائر است :«هر کس بقدر همت خود خانه ساخته»

بینش گوید :

یک‌روز جهان‌رو کند وروزی پشت — گه نرم نماید بتو رخ گاه درشت

روزی که کند روی نباید شد مست — چون پشت کند زغم نباید خود کشت

دارعدوك واخلص لودودك تحفظ الاخوة وتحرز المروة

حافظ گوید :

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است — با دوستان مروت ، با دشمنان مدارا

شر الاخوان المواصل عند الرخاء والمفاصل عند البلاء

سعدی گوید :

دوست نبود آنکه در نعمت زند — لاف یاری و برادر خواندگی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست — در پریشان حالی و درماندگی

لايعدم الصبور الظفر وان طال به الزمان

ونیز میفرماید :**من يصبر يظفر**

حافظ گوید :

صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند — بر اثر صبر نوبت ظفر آید

كل يحصد مازرع ويجزى بماصنع

سعدی گوید :

هر که دانه نفشاند بزمستان درخاک — نا امیدی بود از دخل بتابستانش

ظهیر فاریابی گوید :

آنچه دی کاشته‌ای میکنی امروز درو — طمع خوشه گندم مکن از دانه جو

از **حافظ** است :

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر! — «کای نور چشم من بجز از کشته ندروی»

لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدرى مايحدث بك الزمان

سعدی در ترجمه گوید :

ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری　　　شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود

اذاقدرت علی عدوك فاجعل العفوعنه شكراً للقدرة عليه

درعفو لذتی است که درانتقام نیست (از امثال)

الناس رجلان جوادلايجدوواجدلايسعف

سعدی گوید:

کرم داران عالم رادرم نیست　　　درم داران عالم راکرم نیست

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

جاحظ (۱) درشرح آن میگوید :

« الناس يشبهون بزمانهم لابائهم ويحاكون باياهم لاقدامهم فكل من اهانه الزمان اهانوه وكل من اعانه الزمان فاعانوه»

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی در ترجمه آن به نثرشیرین فارسی چنین گفته است :

« مردمان درزمانه نگرندو بافعال اواقتدا نمایند ، هر که رازمانه بنوازدایشان بنوازندوهر که رازمانه بیندازدایشان بیندازندو برسنت پدران خویش نروندو بگذشتگان خویش تشبه نکنند.

ترجمه منظوم :

خلق رانیست سیرت پدران　　　همه بر صورت زمانه روند

---

۱ ــ ابوعثمان عمر بن بحر بن محبوب (۱٦۰ ـ ۲۵۵ هجری) مؤلف کتاب حیوة الحیوان و بیان والتاج (اخلاق الملوك) که در باره رسوم و آداب دربار پادشاهان ساسانی نوشته و کتابهای المحاسن والاضداد و البخلاء والبیان والتبیین.

اشعار منسوب به امیر المؤمنین علی

علی علیه‌السلام بزرگترین پیشوای عالم اسلام پس از پیغمبر اکرم محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و سخنان بلیغ و کلمات آسمانی و خطابه‌های فصیح او پس از قرنها هنوز بدیع و تازه است.

درباره بیانات آسمانی و خطبه های بلیغ و کلمات شیوای امیر مؤمنان که بزرگترین مرد سیاست و دین در عصر خود بود و بلکه مادر ایام هنوز چنو فرزندی بیار نیاورده کتابهای زیاد نوشته شده و از طرف دانشمندان و رجال سیاسی جهان درباره فضیلت سخن و آثار او مطالب مختلف برشته نگارش در آمده و همچنین درباره اشعاری که بآن حضرت انتساب یافته تا کنون اظهار عقیده‌های گوناگون بعمل آمده که برای جلوگیری از اطناب ممل از بحث در آن موارد خودداری میشود.

اینک از میان اشعاری که به امیر مؤمنان و سرور موحدان علی علیه‌السلام منسوب است ذیلا نمونه‌هائی نقل میگردد.

چون اشعار منسوب بحضرت علی مانند کلمات غرا و سخنان بلیغ و خطبه‌های آن حضرت مورد تفسیر و تعبیر فراوان واقع شده و چه بسا از نویسندگان و سخنوران از آن الهام گرفته‌اند و یا در صدد ترجمه آن بر آمده‌اند و بسیاری از شعرا قریب بهمان مضامین و معانی اشعاری سروده‌اند در اینجا به بعضی از اشعار آن حضرت که به شعر شیوای فارسی

ترجمه‌شده اشاره‌میشود واشعارمزبور برای‌مزیدفایده نقل‌میگردد .

بدواًیکی‌از مناجات دلکش وعالی‌وفصیح آن حضرت‌که بمصداق : « سخن کزدل‌بر آید می‌نشیند بردل» بسبکی‌بسیار دلنشین‌وشیوا بسلک‌نظم در آمده چـاپ میشودو آنگاه بترجمه آن‌مبادرت میگردد .

قصیده‌مزبوررابعضی‌ازاهل‌ادب‌وسخنوران‌ترجمه کرده‌اند که‌ازمیان آنهابطبع ترجمه منظومی که حسین‌بن‌معین‌الدین میبدی‌درشرح مناجات آن‌حضرت نموده‌و اشعـاری که فرصت‌الدوله شیرازی‌بدین مناسبت‌سروده‌وهمچنین‌ترجمه‌منثوراحمدقوام‌السلطنه اقدام‌میگردد .

مناجات منظوم‌علی بن ابیطالب

لك‌الحمدیاذاالجودوالمجدوالعلی — تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

الهی‌وخلاقی و حرزی و موئلی — الیك‌لدی الاعسار و الیسر افزع

الهی لئن‌جلت‌وجمت خطیئتی — فعفوك عن ذنبی‌اجل و اوسع

الهی لئن‌اعطیت نفسی سؤلها — فها انا فی‌روض الندامة ارتع

الهی تری حالی‌وفقری وفاقتی — و انت مناجاتی الخفیة تسمع

الهی فلاتقطع رجائی ولا تزغ — فوأدی فلی‌فی‌سیب جودك مطمع

الهی لئن خیبتنی او طردتنی — فمن ذاالذی‌ارجوومن‌ذاشفع؟

الهی اجرنی من عذابك اننی — اسیر ذلیل خائف لك اخضع

الهی فآنسنی بتلقین حجتی — اذاکان لی‌فی‌القبرمثوی ومضجع

الهی لئن عذبتنی الف حجة — فحبل رجائی منك لا یتقطع

الهی اذقنی طعم عفوك یوم لا — بنون ولا مال هنا لك ینفع

الهی اذا لم ترعنی کنت ضائعاً ‌ ‌ ‌ وان کنت ترعانی فلست اضیع
الهی اذا لم تعف عن غیر محسن ‌ ‌ ‌ فمن لمسیء بالهوی یتمتع؟
الهی لئن فرطت فی طلب التقی ‌ ‌ ‌ فهاانا اثر العفو اقفو و اتبع
الهی لئن اخطأت جهلا فطالما ‌ ‌ ‌ رجوتاك حتی قیل ماهو یجزع
الهی ذنوبی بذت الطود واعتلت ‌ ‌ ‌ وصفحك عن ذنبی اجل وارفع
الهی ینجی ذکر طولك لوعتی ‌ ‌ ‌ وذکر الخطایا العین منی یدمع
الهی اقلنی عثرتی وامح حوبتی ‌ ‌ ‌ فانی مقر خائف متضرع
الهی انلنی منك روحاً و رحمة ‌ ‌ ‌ فلست سوی ابواب فضلك اقرع
الهی لئن اقصیتنی او اهنتنی ‌ ‌ ‌ فماحیلتی یارب ام کیف اصنع؟!
الهی حلیف الحب فی اللیل ساهر ‌ ‌ ‌ یناجی ویدعوا والمغفل یهجع
الهی وهذا الخلق مابین نائم ‌ ‌ ‌ و منتبه فی لیلة یتضرع
الهی فان تعفو فعفوك منقذی ‌ ‌ ‌ والا فبا لذنب المدمر اصرع
وکلهم یرجوا نوالك راجیاً ‌ ‌ ‌ لرحمتك العظمی وفی الخلد یطمع
الهی یمنینی رجائی سلامة ‌ ‌ ‌ و قبح خطیأتی علی یشنع
الهی بحق الهاشمی و آله ‌ ‌ ‌ و حرمة ابرارهم لك خشع
الهی بحق المصطفی وابن عمه ‌ ‌ ‌ و حرمة اطهارهم لك خضع
الهی فانشرنی علی دین احمد ‌ ‌ ‌ منیباً، تقیاً، قانتاً، لك اخشع
و لا تحرمنی یا الهی وسیدی ‌ ‌ ‌ شفاعته الکبری فذاك المشفع

و صل علیه ما دعاك موحد
و ناجاك اخیار ببابك رکع

ترجمه مناجات ولی

اینك ترجمه منظوم مناجات امیر مؤمنان علی علیه السلام از شرح دیوان میبدی نقل میشود :

ای روی زمین ز فیض عامت گلشن — عالم همه از پرتو رویت روشن
درحال شود چراغ گیتی تاریک — از فضل تو گر دمی نیاید روغن

☆ ☆ ☆

هر چند که ما گناهکاریم همه — وز کرده خویش شرمساریم همه
چون فیض الهی همه جا می بینیم — بر رحمت او امیدواریم همه

☆ ☆ ☆

یارب همه را ز فیض خود کامی ده — و ز باده عشق و معرفت جامی ده
از غایت فقر و نیستی مضطربم — لطفی کن و ما را همه آرامی ده

☆ ☆ ☆

ای خلق جهان از می احسان تو مست — وز فیض تو گشته عالمی باده پرست
لطف تو اگر مرا نمی گیرد دست — از بار گناه خویش خواهم شد پست

☆ ☆ ☆

روزی که اجل کند گریبانم چاك — وز غایت بیخودی نهم رو بر خاك
خواهم که مرا ز خاك ره برداری — ور نقش گنه لوح دلم سازی پاك

☆ ☆ ☆

یارب ز غضب مرحمتت بیشتر است — قهر تو دل ریش مرا نیشتر است
هر چند گناه و جرم ما بسیار است — احسان تو بسیار از آن بیشتر است

☆ ☆ ☆

تاکی ز گناه خود مشوش باشم
وز دیده و دل بآب و آتش باشم
یارب بکرم قبول کن توبه من
تافارغ و آسوده و دلخوش باشم

☆ ☆ ☆

ای داده مرا برحمت خاص نوید
خواهم که کنی نامه من پاك سفید
هرچند که از بیم تو لرزم چون بید
هرگز نبرم ز فیض عام تو امید

☆ ☆ ☆

ازغیر تو هیچکس نمی بیند خیر
گر صاحب مسجد است و گر راهب دیر
چون کوی تو است پیش ما غایت سیر
یارب ببر از پیش نظر صورت غیر

☆ ☆ ☆

محتاج برحمت الهیم همه
سر تا بقدم غرق گناهیم همه
لطف تو مگر دست بگیرد ما را
ورنی ز گنه نامه سیاهیم همه

☆ ☆ ☆

یارب دل من بمعرفت دانا کن
چشمم بجمال مصطفی بینا کن
روزی که چو لاله سر بر آرم از خاك
درروضه مصطفی مرا مأوا کن

☆ ☆ ☆

یارب چو شود روز قیامت ظاهر
وز هر طرفی شود ملامت ظاهر
در روضه مصطفی بر انگیز مرا
کز حضرت او شود سلامت ظاهر

☆ ☆ ☆

مناجات مولای متقیان

ترجمه منظوم فرصت الدوله شیرازی

مر ترا حمد ای که صاحب جودی و مجد وعلا
عالمی هرچیز را خواهی کنی منع و عطا

بار آلها ، خالق من ، ای پناه و مرجعم
سوی تو مینالم اندر حالت فقر و غنا
بار آلها ، گرچه میباشد گناهم بس عظیم
عفوت افزون است واعظم ازگناه وازخطا
بار آلها ، حال من بینی وفقرو فاقه ام
هم مناجات نهان را بشنوی وقت دعا
بار آلها ، من پناهم از عذابت ده که من
بنده‌ای بس‌خوارو ترسانم‌خضوع آرم ترا
بار آلها ، گر بسوزانی هزاران ساله ام
رشته امید من از تو نمیگردد جدا
بار آلها ، لذت عفوت چشان روزی که نی
مال ونی فرزند آنجا نفع بخشد در جزا
بار آلها ، گر نیامرزی بغیر از نیك کار
کیست کامرزد گناه صاحب نفس و هوا
بار آلها ، گرچه در تقوی‌نمودم کوتهی
برنشان عفوت اکنون میروم راه هدی
بار آلها ، گر ذنوبم هست افزونتر زکوه
عفوت افزون است واوسع ازگناه وجرم ما
بار آلها ، گرچه بدکردم ولی دارم امید
تاباآن غایت که گویندم نترسد از خدا
بار آلها ، عفو فرما لغزش و جرمم ببخش
من مقرم برگناه خویش و ترسان در دعا

بار آلها، گر کنی نومیدم اررانی زدر
چاره ای کوبهر من، یارب چه سازم در بلا؟
بار آلها، دوستت شب زنده داری میکند
در دعا و زار و غافل خفته سر برمتکا



مناجات امیرمؤمنان

ترجمه قوام‌السلطنه

مرتراست ستایش ای خداوند بخشش و بزرگی و بلند قدری، بزرگی تراسزاست که ببخشی هر که راخواهی و باز ستانی از هر که خواهی.

خدای من، اگر بزرگ شد و بسیار گشت گناه من، پس بزرگی و وسعت عفو تو از گناه من بیشتر است، خدای من و آفریننده من و بازگشت من بسوی تو در دشواری و آسانی میگریزم.

خدای من، اگر درخواستهای نفس خود را بدهم، پس اینک منم که در مرغزارهای پشیمانی میچرم؛ خدای من همی بینی حال مرا و فقر و حاجتمندی مرا و تو راز گفتن پنهان مرا میشنوی.

خدای من، پس قطع مکن امید مرا و مگردان قلب مرا زیرا که من در باران بخشش تو طمع دارم، خدای من! اگر ناامید گردانی یا برانی مرا از درگاه خود، پس کیست آنکه بوی امیدوار باشم یا وی را نزد تو شفیع سازم؟!

خدای من! زینهار ده مرا از عذاب خود بدرستی که من گرفتارم، خوارم، ترسکارم مرترا فروتنی میکنم، خدای من انس ده مرا باینکه بیاموزی بمن حجت مرا، در آنوقت که مرا در قبر مکان برخاستن وخفتن باشد.

خدای من! اگر مرا عذاب کنی هزارسال، پس ریسمان امید من از تو بریده

نمیشود ، خدای من ، بچشان بمن طعم آمرزش خودرا روزی که نه فرزندان و نه مال مرا سود رساند .

خدای من ! اگر تقصیر کردم در طلب پرهیزکاری ، پس اینك درقضای عفو میروم وپیروی میکنم .

خدای من ! برسان مرا ازخود آسودگی ورحمتی . پس نیستم کسی که جز درهای فضل تو دری دیگر بکوبم .

خدای من ! گناهان من غالب آمد برکوه وبرتری گرفت بروی ودرگذشتن تو ازگناه من بزرگتر وبلندتراست . خدای من ، وقتی که عفونکنی از غیر نیکوکار ، پس کیست عفوکننده مربدکرداری راکه بهوای نفس تمتع میگیرد .؟

خدای من ! چون رعایت نکنی پس ضایع شده‌ام ، واگر هرآینه رعایت بکنی مراپس ضایع نیستم .

خدای من ! اگر خطاکردم من بسبب نادانی بسیار ، امید داشتم بتو تااینکه گفتند اوجزع نمیکند .

خدای من ! دور میکند یاد کردن تو سوزش مرا ویاد آوردن گناهان چشم مرامیگریاند .

خدای من ! عفوکن لغزش مراو محوکن گناه مرا ، پس بدرستی که من اقرار کننده وترسناك وزاری کننده‌ام . خدای من ، اگردور گردانی یاخوار سازی مرا ، پس چیست چاره من ای پروردگار من یاچگونه کنم من ؛ خدای من هم سوگند دوستی بشب بیداراست ، فریادمیکند ومیخواند وغافل گردانیده شده خواب میکند .

خدای من تمنامیکندامیدواری من سلامتی را وزشتی گناهان بر من تشنیع میکند وآدمیان آرزو میکنند ثواب ترادرحالتی که امیدوارند مررحمت تراکه بزرگتراست ودربهشت جاودانی طمع میکنند .

خدای‌من ! اگرعفو کنی‌مراپس‌عفو تورهائی‌دهنده من‌است‌وگرنه پس‌بگناهی هلاك‌کننده انداخته‌می شوم .

خدای من ! بحق‌پیغمبرهاشمی و آل اووبحرمت نیکوکارانی که مرترا فروتنی کنند .

خدای‌من ! پس‌برانگیزمرابردبن‌احمد ، انابت‌کننده، پرهیزگار،زاری‌کننده که‌مرتراخشوع کنم‌ومحروم‌مکن مرااى خدای‌من‌وخواجه‌من ازشفاعت بزرگتراو، پس‌اوست‌کسی که شفاعت‌اومقبول است‌ودرودفرست بروی مادامی که میخواند ترا موحدی‌وراز میگویند باتوبرگزیدگانی که‌بردرتو رکوع کنندگانند .



دنیاو آخرت

رب فتى دنياه موفورة ليس له‌من بعدها آخرة
و آخر دنياه مذ مومة يتبعهـا آخـرة فـاخرة
و آخر فاز بكلتيهما قدجمع الدنيا مع آلاخرة
و آخر يحرم كلتيهما ليس له الدنياولاالآخرة



ترجمه‌ازدکتر حمیدی‌شیرازی :

چه بسیار مردا که‌عقبی خرید اگر چند پیوسته دنیا نداشت
چه بسیار مردا که دنیا گزید اگر کار باکار عقبی نداشت
چه‌بسیار کاین هرد وباهم‌خرید بدین‌هرد وگلزار همتا نداشت
چه‌بسیار کاین‌هردو باهم‌فروخت بناداری امروزو فردا نداشت
من آن‌تیره بختی که‌از فربخت هم‌این‌راندید وهم‌آنرا نداشت

میبدی‌دراین‌معنی‌میگوید:

جمعی همه‌از برای‌دنیا باشند قومی همه ازبرای عقبی باشند

دارند جماعتی از این هردو نصیب | جمعی دگر از هردو مبرا باشند

☆ ☆ ☆

گوهر آفرینش

الناس من جهة التمثال اکفاء | ابوهم آدم و الام حواء
و انما امهات الناس اوعیة | مستودعات و للاحساب آباء
فان یکن لهم من اصلهم شرف | یفا خرون به فالطین و الماء
و ان اتیت بفخر ذوی نسب | فــان نسبتنــا جود و علیــاء
لا فضل الا لاهل العلم انهم | علی الهدی لمن استهدی ادلاء
وقیمة المرء ماقدکان یحسنه | و الجاهلون لاهل العلم اعداء
نقم بعلم ولا تطلب به بدلا | فالناس موتی واهل العلم احیاء

از مسعود سعد سلمان است :

اگر امیر نیم یا عمید زاده نیم | ستوده نسبت و اصلم زدوده فضلاست
اگر بعلم بنازد کسی روا باشد | ور افتخار کند فاضلی بفضل رواست
باصل تنها کس را مفاخرت نرسد | که نسبت همه از آدم است و از حواست

سعدی گوید :

بنی آدم اعضای یکدیگرند | که در آفرینش زیك گوهرند

میبدی گوید :

انسان که بصورت همه چون یکدیگرند | باید که بعین مهر درهم نگرند
نــام پدر و مــادر صوری نبرند | کین قوم زیك مادر وازیك پدرند

☆ ☆ ☆

درباب نسب اگر کنی عمر تلف | باری بپدر که باشدش فضل و شرف

مادر چو صدف باشد و فرزند چو در — هرگز نبود عزت در بهر صدف

☆ ☆ ☆

ای طبع کجت سرشته با کبر و منی — دانسته تمام خلق را دون و دنی
هر جا که رسی لاف اصالت چه زنی — چون اصل تو از گل است یا آب منی

☆ ☆ ☆

ای طبع تو خو کرده بآئین خلاف — تا چند زنی از نسب عالی لاف
در نفس تو گر فضیلتی هست بگوی — باقی همه از قبیل حشو است و گزاف

☆ ☆ ☆

ارباب علوم دین که درویشانند — یارب چه رفیع قدر و عالیشانند
پیوسته بحق دلیل داریشانند — مقصود ز هستی جهان ایشانند

☆ ☆ ☆

دانا که همیشه علم و حکمت ورزد — در چشم کسان بآنچه ورزد ارزد
نادان که حسد از دل او سر بر زد — پیوسته بکین اهل دانش لرزد

☆ ☆ ☆

هستند جماعتی بجانان زنده — وز دیدن این قوم شود جان زنده
چون آب حیات در ازل نوشیدند — مردم همه مرده‌اند و ایشان زنده

☆ ☆ ☆

اکتساب علم و دانش

کن ابن من شئت وا کتسب ادبا — یغنك محموده عن النسب (١)
فلیس یغنی الحسیب نسبته — بلا لسان لـه و لا ادب
ان الفتی من یقول ها انا اذا — لیس الفتی من یقول کان ابی

١ـ کسی از نسب ابو نواس حسن بن هانی شاعر مشهور عرب (متوفی سال ١٩٩ هجری) پرسید وی در جواب گفت : «اغنانی ادبی عن نسبی».

آصفی کرمانی گوید:

مردمان‌را بچشم وقت نگر — از خیال پریرودی بگذر
چند گوئی فلان چنانش مام — چند گوئی فلان چنانش پدر
کهتران مهتران شوند بعمر — کس‌نزاده‌است مهتر از مادر

سعدی گوید :

گردنان پدر چه میگردی ؟ — پدر خویش باش اگر مردی

نظامی گوید :

گیرم پدر تو بود فاضل — ازفضل‌پدر تراچه‌حاصل ؟

جامی میگوید :

چو نادانان‌نه در بند پدرباش — پدر بگذار وفرزند هنرباش

ازمیبدی‌است :

خواهی که‌شوی‌خلاصه‌نوع بشر — باید که فراموش کنی نام‌پدر
درفضل‌وادب کوش‌و بمیدان‌هنر — ازاهل کمال معرفت‌گوی ببر

امروزوفردا

مافات مضی وماسیأتیك فاین — قم‌فاغتنم الفرصة بین العدمین

سعدی میگوید:

«سعدیا»دی‌رفت‌وفرداهمچنان‌معلوم‌نیست — در میان‌این وآن‌فرصت شمار امروزرا

فردوسی گوید :

از امروز کاری بفردا ممان — چه‌دانی که‌فردا چه آیدزمان؟

رازداری

کل علم لیس فی‌القرطاس ضاع — کل سر جاوز الاثنین شاع

مولوی درجلد اول کتاب مثنوی اشاره به مصرع دوم کرده میگوید:

ور بگوئی بایکی گو الوداع «کل سرجاوز الاثنین شاع»

قضاوقدر

ای یومی من الموت افر یوم ما قدر او یوم قدر
یوم ماقدرلم اخش الودی و اذا قدر لم یغن الحذر

بندار رازی در ترجمه گوید :

ازمرگ حذر کردن دوروزروا نیست روزی که قضا باشدو روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست(۱)

میبدی گوید :

روزی که قضا نیست نخواهی مردن و رهست قضا کجاتوان جان بردن
از مرگ تهی مساز پهلو که بآن سرمنزل خود توان بدست آوردن

اکتساب علم و دانش

لو کان هذا العلم یحصل بالمنی ما کان یبقی فی البریة جاهل

---

۱ ـ ملاحسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰ هجری) در کتاب اخلاق محسنی مینویسد : «حضرت مرتضی علی علیه السلام بوقت کارزار خود را برصف کفار زدی و هرجا که لشگر دشمن بیشتر بودی روی بدانجا آوردی و دلیرانه بمصاف در آمدی و ملاحظه حال خود نکردی، یکی پرسید: «ای امیر عجب جرأتی مینمائی و از حفظ حال خود تغافل میفرمائی». امیر گفت : «یقین میدانم که اگر اجل رسیده است ، از قدر حذر سود ندارد و اگر حکم فوت و فنا از دیوان قضا صادر نشده است مرا این جرأت زیان نکند».
ازمرگ حذر کردن دوروزروا نیست روزی که قضا باشدوروزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست دراو مرگ روا نیست»

اجهد ولا تکسل ولاتك غافلا فندامة العقبی لم یتکاسل (۱)

میبدی گوید :

گراهل دلی ترك هوس باید کرد مرغ دل خویش درقفس باید کرد

توحید بآرزو میسر نشود هر کام که داری همه پس باید کرد

حیات وممات

فکم من صحیح مات من غیرعلة وکم من مریض عاش دهراً الی دهر

وکم من فتی یمسی ویصبح آمناً وقد نسجت اکفانه وهولا یدری

ازسعدی است:

شخصی همه شب برسر بیمار گریست چون روز آمد بمرد وبیمار بزیست

---

۱ - **ابن الوردی** دراین معنی گوید:

اطلب العلم ولاتکسل فما ابعد الخیرات عن اهل الکسل

فی ازدیاد العلم ارغام العدی و جمال العلم اصلاح العمل

لاتقل اصلی و فصلی ابدا انما اصل الفتی ماقد حصل

(۳۲۹–۴۱۱ هجری قمری)

فردوسی طوسی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی | خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم دراست | درست این سخن گفت پیغمبر است
چنین گفت پیغمبر هاشمی | بمردی نباشد چو تو آدمی
گواهی دهم کین سخن رازاوست | تو گوئی دو گوشم بر آوازاوست
منم بنده اهل بیت نبی | ستاینده خاک پای وصی
خود آنروز نامم بگیتی مباد | که من نام حیدر ندارم بیاد
بدین زادم و هم بدین بگذرم | چنان دان که خاک پی حیدرم
زمانه زبون گشتی و روزگار | که حیدر زدی دست بر ذوالفقار
نیامد بگیتی چو حیدر سوار | که دین دار عالم بدان نامدار
جهان آفرین تا جهان آفرید | دلیری چو حیدر نیامد پدید
حکیم این جهان را چو دریا نهاد | بر انگیخته موج او تند باد
چو هفتاد کشتی برو ساخته | همه باد بانها بسر افراخته
یکی پهن کشتی بسان عروس | بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بر او اندرون با علی | همان اهل بیت نبی و وصی

خردمند کز دور دریا بدید کرانه نه پیدا و بن نا پدید
بدانست کوموج خواهد زدن کس ازموج بیرون نخواهدشدن
بدل گفت اگر بانبی و وصی شوم غرقه دارم دو یار و فی
همانا که باشد مرا دستگیر خداوند تاج و لوا و سریر
خداوند جوی و می و انگبین همان چشمه شیرو ماء معین
اگر چشم داری بدیگر سرای بنزد وصی و نبی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است چنین است واین دین وراه من است
دلت گر براه خطا مایل است ترا دشمن اندر جهان خود دل است
که آنکس که در دلش مهر علی است ازاو خوار تر در جهان مرد کیست؟
نباشد بجز اهرمن بدکنش که یزدان بسوزد به آتش تنش
نگر تا ببازی نداری جهان نه بر گردی از نیکی همرهان
همه نیکیت باید آغاز کرد چو با نیکنامان بوی هم نبرد

ازاین در سخن چند رانم همی
همانش کرانه ندانم همی

✡ ✡ ✡

(۳۷۰ - ٤۲۸ هجری قمری)

ابو علی سینا

بر صفحه چهره‌ها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی
یك لام و دو عین بادو یای معکوس از حاجب وانف و عین باخط جلی

✡ ✡ ✡

(متوفی-٦۲۷ هجری قمری)

عطار نیشابوری

خواجه حق پیشوای راستین کان علم و بحر حلم وقطب دین

ساقی کوثر امام رهنما — ابن عم مصطفی شیر خدا
مرتضای مجتبی ، جفت بتول — خواجه معصوم و داماد رسول
در بیان رهنمونی آمده — صاحب سر سلونی آمده
مقتدای دین باستحقاق اوست — معنی مطلق علی الاطلاق اوست
چون علی از عین های حق یکی است — عقل را در پیش او خود کی شکی است
از دم عیسی چو مرده زنده خاست — او بدم دست بریده کرد راست
گشت اندر کعبه آن صاحب قبول — بت شکن بر پشتی دوش رسول
در ضمیرش بود مکنونات غیب — زان بر آوردی ید بیضا زجیب
گر ید بیضا نبودش آشکار — کی گرفتی ذوالفقار آنجا قرار
گاه در جوش آمدی از کار خویش — گه فرو گفتی بچاه اسرار خویش
در همه آفاق همدم می نیافت — در درون میگشت و محرم می نیافت

* * *

(۶۰۴ - ۶۷۲ هجری قمری)

مولوی در دیوان شمس تبریزی

تا صورت پیوند جهان بود علی بود — تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود — سلطان سخا و کرم وجود علی بود
مسجود ملائک که شد آدم زعلی شد — آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود
هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس — هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس — هم صالح پیغمبر و داود علی بود
آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس — در خوان جهان پنجه نیالود علی بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن — کردش صفت عصمت و بستود علی بود (۱)
آن عارف سجاد که خاك درش از قدر — از کنگره عرش بسر افزود علی بود
آن شاه سر افراز که اندر ره اسلام — تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن قلعه گشائی که در قلعه خیبر — بر کند بیك حمله و بگشود علی بود
چندانکه در آفاق نظر کردم و دیدم — از روی یقین در همه موجود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه این است — تا هست علی باشد و تا بود علی بود
سر دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان — شمس الحق تبریز که بنمود علی بود



(۶۰۶ـ۶۹۱ قمری)

سعدی شیرازی

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند — جبار در مناقب او گفت هل اتی (۲)

۱ـ منظور آیه ۶۶ سوره مائده است که میفرماید :
« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین » این آیه در امر خلافت علی بن ابیطالب نازل شده که خدا به پیغمبر امر مینماید که خلافت و امامت علی را از طرف خدا بمردم ابلاغ نماید.

۲ـ اشاره بآیات سوره دهر است که در شأن آن حضرت درمدینه طیبه نازل شده ، بنا بر وایات عامه وخاصه وقتی حسنین بیمار شدند علی (ع) بامر پیغمبر (ص) نذر کرد که اگر بهبودی پیدا کنند سه روز روزه بگیرد فاطمه و حسنین (ع) هم نذر کردند وچون عافیت یافتند همه روزه گرفتند علی پشم و جو از یهودی گرفت که فاطمه (ع) پشم بریسد و مزد آن افطار روزه داران شود، شب اول فقیری و شب دوم یتیمی و شب سوم اسیری بر در خانه آمد وسئوال کرد علی (ع) نان جوینی را که برای افطار مهیا کرده بود هر سه شب بسائل داد و حضرت فاطمه و دیگران هم باو اقتدا کردند ، روز چهارم حسنین از ضعف بی تاب شدند و آیاتی در این باره در شأنشان نازل گردید . بقیه در صفحه ۱۵٤

زور آزمای قلعه خیبر که بند او
در یکدگر شکست ببازوی لافتی

مردی که درمصاف زره پیش بسته بود
تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزا

شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود
جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا

دیباچه مروت و دیوان معرفت
لشکر کش فتوت و سردار اتقیا

فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست
مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی



(۶۸۹ - ۷۶۲ هجری)

خواجوی کرمانی

مرحبا ای نکهت عنبر نسیم نوبهار
جان فدای نفخه ات بادای شمیم مشکبار

سنبل اندر جیب داری یاسمن در آستین
عود و صندل بر میان یا مشک و عنبر در کنار

دوش هنگام سحر بر کوفه افکندی گذر
یا زراه شامت افتاده است بر یثرب گذر

یا نسیم روضه دارالقرار آورده ای
کز تو می یابد روان بیقرار ما قرار

یا مگر بر مرقد شاه نجف بگذشته ای
کز تو میآید نسیم نافه مشک تتار

شاه مردان چون خلیل الله بصورت بت شکن
شیر مردان از رسول الله بمعنی یادگار

مهر او از آسمان **لافتی الا علی**
تیغ او از گوهر **لاسیف الاذوالفقار**

عالم او را گر امیرالمؤمنین خواند رواست
آدم او را گر امام المتقین گوید سزاست

غره ماه منور بین که غرا کرده اند
شامیان را طرهٔ پرچین مطرا کرده اند

بر امید آنکه سازندش قبا آل عبا
اطلس زربفت را پیروزه سیما کرده اند

با وجود شمسه گردون عفت فاطمه
زهره را این تیره روزان نام زهرا کرده اند

چون بر آید جوش جیش شاه مردان در مصاف
از غبار تا زیان چرخ معلا کرده اند

نعل دلدل را که داران چرخ چنبری
تاج فرق فرقدش بر طور سینا کرده اند

روشنی قصر کحلی گرد خاك پای او
سرمه چشم جهان بین ثریا کرده اند

بقیه از پاورقی صفحه پیش:

در تفسیر ابوالفتوح رازی در باره سخاوت و کمال جود مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (ع) چنین نقل شده است :

« حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم یک شب نماز شام و خفتن بگزارد ، مردی از میان صف برخاست و گفت مردی غریبم و این سؤال در نمازگاه رسول میکنم ، مرا طعام دهید .

رسول گفت ای دوست ذکر غربت مکن که رگهای دلم ببریدی، غریبان چهارند. گفتند یا رسول الله کدامند ایشان ؟

گفت: مسجدی در میان قومی که در او نماز نکنند و مصحفی در دست قومی که بدو قرآن نخوانند و عالمی در میان قومی که احوال او ندانند و تفقد نکنند و اسیری در میان کافران که خدای را ندانند .

آنگه گفت: کیست که مؤنت این مرد کفایت کند تا خدای تعالی در فردوس اعلی اورا جای دهد ـ حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله و سلامه علیه بر خاست و دست سائل گرفت و ببرد بحجره فاطمه علیها السلام و گفت ای دختر رسول خدای در کار این مهمان نظر کن.

فاطمه علیها السلام گفت : ای پسر عم رسول خدای در سرای جز قدری گندم نبود و از آن طعامی ساخته ام و کودکان ما محتاجند و تو روزه داری و طعام اندک است ، یک کس را بیش نباشد .

گفت: حاضر کن، او برفت و طعام بیاورد و بنهاد ؛ امیرالمؤمنین (ع) در طعام نگاه کرد ، اندک بود باخود گفت اگر من طعام نخورم نشاید و اگر طعام خورم مهمان را کفایت نباشد .

دست مبارک دراز کرد که چراغ اصلاح میکنم و چراغ را بنشاند ، آنگه حضرت خیرالنساء را گفت در چراغ روشن کردن تعلل کن تا مهمان طعام نیک بخورد ، آنگه چراغ بیار و حضرت امیرالمؤمنین دهان مبارک می جنبانید و مینمود که طعام میخورد و نمیخورد تا مهمان طعام بخورد و سیر شد».

خون او را تحفه سوی باغ رضوان برده اند تا از او گلگونه رخسار حورا کرده اند

آنکه طاوس ملائك پای بند دام اوست
حرز هفت اندام نه گردون سه طرف بام اوست

بار دیگر بر عروس چرخ زیور بسته اند پرده زربفت بر ایوان اخضر بسته اند
چرخ کحلی پوش را بند قبا بگشوده اند کوه آهن چنگ را زرین کمر بر بسته اند
اطلس گلریز این سیمابگون خرگاه را نقش بردار ان چینی نقش دیگر بسته اند
یا ز بهر حجة الحق مهدی آخر زمان نقره خنگ آسمان را زین زر بر بسته اند
مهد خاتون قیامت میبرند از بهر آن دیده بانان فلك را دیده ها در بسته اند
دانه ریزان کبوتر خانه روحانیان نام اهل البیت بر بال کبوتر بسته اند

عصمت احمد ز مطرودان بوجهلی مدان
قصه حیدر بمردودان مروانی مخوان

دیشب از آهم حمایل در بر جوزا بسوخت و ز نفیر سوزناکم کلبه خضرا بسوخت
چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل جان منظوران این نه منظر مینا بسوخت
آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زد ماهی اندر بحر و مه در غرفه بالا بسوخت
چون چراغ دیده زهرا که کشتندش بزهر زهره را در دل چراغ دیده زهرا بسوخت
دجله تر دامن آن روزش بیفکندم ز چشم کان نهال باغ پیغمبر ز استسقا بسوخت
چون روان کردند خون از قرة العین علی چشم عیسی خون ببارید و دل ترسا بسوخت
بسکه دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان گوهر سیراب را جان در دل دریا بسوخت

دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده اند
بغض اولاد نبی را نقش خاتم کرده اند

در قیامت کافرینش خیمه بر محشر زنند سکه دولت بنام آل پیغمبر زنند
شهسواران در رکاب راکب دولت روند خاکیان لاف از هوای خواجه قنبر زنند

تشنگان وادی ایمن چو در کوثر رسند
از شعف دست شغب در دامن حیدر زنند

هر که او چون حلقه نبود بر در حیدر مقیم
رهروان راه حق چون حلقه اش بر در زنند

قدسیان خرگاهیان عشق اهل البیت را
خیمه بر بالای هفتم طارم اختر زنند

مؤمنان حیدری را میرسد کز بهر دین
حلقه ناموس احمد بر در خیبر زنند

گرچه «خواجو» در محبت خالصی در نه قدم
تا بدار الملك معنی سکه ات بر زر زنند

ره بمنزل برد هر کو مذهب حیدر گرفت
آب حیوان یافت آن کو خضر را رهبر گرفت



(۷۴۵ - ۷۹۱ قمری)

از حافظ شیرازی

مقدری که از آثار صنع کرد اظهار
سپهر و مهر و مه و سال و ماه و لیل و نهار

مدار سیر کواکب بامر کن فیکون
قرار داد بر این طاق گنبد دوار

ز هفت کوکب سیاره و دوازده برج
کنند سیر مخالف ثوابت و سیار

چهار عنصر از او مختلف پدید آمد
مدار آتش و آب و هوا و خاك و حجار

قرار داد ببالای خاك و آب آتش
گرفته کوه و زمین در میان آب قرار

بدوستی نبی و ولی اساس نهاد
جهان و هر چه در او هست خالق جبار

اگر نه ذات نبی و ولی بدی مقصود
جهان بکتم عدم رفت همچو اول بار

نوشته بر در فردوس کاتبان قضا
نبی رسول و ولیعهد حیدر کرار

امام جنی و انسی علی بود که علی
ز کل خلق فزون است از صغار و کبار

ز نام اوست معلق سما و کرسی و عرش
ز ذات اوست مطبق زمین بدین هنجار

علی امام و علی ایمن و علی ایمان
علی امین و علی سرور و علی سردار

علی علیم و علی اعلم و علی عالی
علی حکیم و علی حاکم و علی سالار

علی نصیر وعلی ناصر وعلی منصور — علی مظفر و غالب علی سرو سردار
علی عزیز و علی عزت و علی افضل — علی لطیف و علی انور و علی انوار
علی سلیم وعلی سالم و علی مسلم — علی قسیم قصور وعلی است قاسم نار
علی صفی وعلی صافی وعلی صوفی — علی و فی و علی صفدر وعلی کرار
علی نعیم و علی نعمت و علی منعم — علی بود اسدالله قاتل الکفار
علی ز بعد محمد ز هر چه هست به است — اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار
بحق نور محمد بآدم و بخلیل — بحق شیث و شعیب و بهود کم آزار
بحق یوسف و یعقوب و یحیی و لقمان — بحق نوح نجی در میان دریا بار
بحق عزت تورات و حرمت انجیل — بحق جمع زبور و بحق روز شمار
بحق دانش اسحق و شوق اسمعیل — که در رضای خدا کرد جان خویش نثار
بحق یوشع والیاس و لوط واسکندر — بحق نغمه داود وصوت خوش هنجار
بحق مهر سلیمان ، بزهد ابراهیم — بحق موسی وعیسی و یونس غمخوار
بحق قوت جبریل و صور اسرافیل — بحق قابض ارواح در یمین و یسار
بحق حامل عرش و بقرب میکائیل — بحق چار کتاب ستوده جبار
بحق جمله قرآن بصحف ابراهیم — بحق جمله مردان واقف اسرار
بحق سوز فقیران بی گنه در بند — بحق زاری رنجور بیکس بیمار
بحق چهره زرد فقیر سرگردان — بحق درد اسیران دور از آل وتبار
بحق دین محمد بخون پاک حسین — بحق مردم نیك از مهاجر و انصار
که نیست دین هدی را بقول پاك رسول — امام غیر علی بعد احمد مختار
ز بعد او حسن است وحسین حجت او — مجوی جهل بر این کار مؤمن دین دار
سپاس ومنت وعزت خدای را که نمود — ره نجات وشدم از حیات برخوردار

بدشمنان منشین حافظا تولا کن
نجات خویش طلب کن بجان هشت وچهار

عرفی شیرازی

(متوفی ۹۹۹هجری)

این بارگاه کیست که گویند بیهراس | کای اوج عرش سطح حضیض ترا مماس
منقار بند کرده زسستی هزار جای | تا اولین دریچه او طایر قیاس
آورده گوشوار مرصع برشوه عرش | کز وی علو وشأن ستاند بالتماس
نی سایه اش لباس بیر کرده از علو | نی کرده نور مهر زراندوده اش لباس
از بس که نور بارد ازاو در حوالیش | خورشید روشنی کند از سایه اقتباس
گر بشنود نسیم هوای حریم او | بر مغز نوبهار هجوم آورد عطاس
گفت آسمان مرا که بگو این چه منظر است؟ | کز رفعتش نه وهم نشان داد و نی قیاس
گفتم که عرش نیست زجاجست و لب گزید | گفتا: نعوذبالله ازاین طبع دون اساس
شرمی بکن چه عرش چه کرسی نه بارها | گفتم بصرفه حرف زن ای پایه ناشناس
این قصر زجاه واسطه آفرینش است | یعنی علی جهان معانی، امام ناس
معجونی از بلاهت خصم وشعور اوست | کیفیتی که کرده قضانام آن نعاس(۱)
آنجا که لطف او عمل کیمیا کند | زر آرد التماس طلائیش از نحاس (۲)
ای از شمیم جعد عروسان خلق تو | پیچیده در مشام عروس صبا عطاس
نه اطلس فلک نشود عطف دامنش | بر قد کبریای تو دوزند اگر لباس
دشمن چو یافت حزم ترا گفت بازحل | چون بخت من بخواب که فارغ شدی زپاس
با صیقل ضمیر تو چون عکس آینه | مرئی شود زظل بدن صورت حواس
لیل و نهار نسبتشان منعکس شود | گر مه ضیا کند ز ضمیر تو اقتباس
حفظ است اگر ندای امان در دهد ببحر | شاید که سطح آب شود شعله را مماس

---

۱ ـ خواب آلودگی وسستی حواس ۲ ـ مس

جاه ترا سپهر سمندی بود که هست / از آفتاب شعشه در گردنش قطاس (۱)

شاهامنم که چون فرس طبع زین کنم / گیرد بدوش غاشیه(۲) عجز بر فراس (۳)

فرماندهی نداشته چون من جهان نظم / این حرف با ظهیرتران گفت بی هراس

طرز کلام غیر کجا وین روشن کجا ؟ / نسناس را کسی نشناسد ز نوع ناس

درشعر من چه کار کند ناخن حسود ؟ / بس فارغ است خوشه پروین ز جور داس

نظم حسود و شعر مرا در میان بود / بعدی که واقع است میان امید و یاس

(عرفی) بس است بیهده دست دعا بر آر / نزد خلیل عز وجل ، بهر التماس

لبریز باد جام حیات موافقت / تا هست گرم دوره این راژگونه طاس

بی خوشه باد ، کشت مراد مخالفت
چندانکه دانه آرد شود در دهان آس



(متوفی ۱۱۹۸ هجری)

هاتف اصفهانی

سحر از کوه خاور تیغ اسکندر چو شد پیدا
عیان شد رشحه خون ازشکاف جوشن دارا
دم روح القدس زد چاك در پیراهن مریم
نمایان شد میان مهد زرین طلعت عیسی

---

۱ ـ حیوانی است دریائی مانند گاو که دم آنرا بر گردن اسبان و بر سرهای علم بندند

۲ ـ زین پوش

۳ ـ ابوفراس کنیه فرزدق شاعر معروف عرب ، کنیه شیر بیشه

میان روضه خضرا،روان شد چشمه روشن
کنـار چشمـه روشن، بر آمـد لاله حمرا
زد امان نسیم صبح پیـدا شـد دم عیسی
زجیب روشن فجر آشکارا شد کف موسی
زرافشان کرد از شادی فلك چون دیده مجنون
بر آمد چون زخاور طالعت خور چون رخ لیلی
مگر غماز صبح ازبام گردون دیدشان ناگه
که پوشیدند چشم از غمزه چندین لعبت زیبا
در آمد زاهد صبح از دردی کش گردون
زدش بر کوه خاور بی محابا شیشه صهبا
بر آمد ترکی از خاور جهان آشوب وغارتگر
بیغمـا برد از یك دم هزاران لؤلؤ لالا
نهنگ صبح لب بگشود ودزدیدند سر پیشش
هزاران سیمگون ماهی در این سیمابگون دریا
بر آمد از کنام شرق شیری آتشین مخلب
گریزان انجمش از پیش ورو به سان گراز آسا
چنان از صولت شیر خدا کفار در میدان
چنان کز حمله ضرغام دین ابطال در بیدا
هژبر ســالب غــالب علی بن ابی طـالب
امـام مشرق و مغرب امیر یثرب و بطحا
نسیـم صبح عنبر بیز شـد بر توده غبـرا
زمین سبز نسرین خیز شد چون گنبد خضرا

زفیض ابر آزادی زمین مرده شد زنده
ز لطف باد نو روزی جهان پیر شد برنا
صبا پر کرد در گلزار دامان از گل سوری
هوا آکنده از جیب وگریبان عنبر سارا
عبیر آمیخت از گیسوی پرچین سنبل مشکین
گلاب افشاند برچشم خمارین نرگس شهلا
بگرد سرو گرم پرفشانی قمری نالان
بپای گل بکار جان سپاری بلبل شیدا
سزد گر برسر شمشاد وسرو امروز دربستان
چو قمری پرزند از شوق روح سدره طوبی
همایون روز نوروز است امروز و بفیروزی
بر اورنگ خلافت کرده شاه لافتی مأوا
شهنشاه غضنفرفر، پلنگ آویز اژدر در
امیر المؤمنین حیدر ، علی عالی اعلا
برتبت ساقی کوثر ، بمردی فاتح خیبر
به نسبت صهر پیغمبر، ولی والی والا
و لی حضرت عزت ، قسیم دوزخ و جنت
قوام مذهب و ملت ، نظام الدین و الدنیا
زهی مقصود اصلی از وجود آدم وحوا
غرض ذات همایون تواز دنیا و مافیها
رخ از خواب عدم ناشسته بود آدم که فرق تو
مکلل شد بتاج لافتی و افسر لولا

شد از دستت قوی دین خدا ، آئین پیغمبر
شکست از بازویت مقدار لات وعزت عزی
نگشتی گر طراز گلشن دین سرو بالایت
ندیدی تا ابد بالای لا پیرایه الا
کنی چون عزم رزم خصم جبریل امین دردم
کشد پیش رهت رخشی زمین پوی وفلك پیما
سرافیلت روان ازراست ، میکالت دوان ازچپ
ملایك لافتی خوانان برندت تاصف هیجا
بدستی تیغ چون آب وبدستی رمح چون آتش
برانگیزی تکاور دلدل هامون نورد ازجا
عیان از آتش رمح تو ثعبان های برق افشان
نهان از آب شمشیر تو دریاهای طوفان زا
اگر حلم خداوندی نیاویزد به بازویت
چو یازی سوی تیغی دست وتازی برصف اعدا
زبرق ذوالفقارت خرمن هستی چنان سوزد
که جانداری نگردد تاقیامت درجهان پیدا
زخاك آستان وگرد نعلینت کند رضوان
عبیر سنبل غلمان وکحل نرگس حورا
زافعال و صفات وذاتت آگه نیستم لیکن
توئی دانم امام خلق بعد از مصطفی حقا
بهرکس غیر تو نام امام الحق بآن ماند
که بر گوساله زرین خطاب ربنا الاعلی

من واندیشه مدح توباد ازاین هوس شرمم
چسان پرد مگس جائی که ریزد بال و پر عنقا
بادنی پایه مدح و ثنایت کی رسد گیرم
برتبت بگذرد نشراز ثریا ، شعر از شعری
چه خیزد از من و از مدح من ، خلاق انس و جان
بمدح توفراز عرش و کرسی ، از ازل گویا
کلام الله مدیح تو است ، جبریل امین رافع
پیمبر را وی و مداح ذاتت خالق یکتا
تو و اولاد و امجاد کرام تست « هاتف » را
امام و پیشوا و مقتدا و شافع و مولا
شهامن بنده کامروزم بپایان رفته از عصیان
خداوندا که امیدم به مهرتست در فردا
پی بازار فردای قیامت جز ولای تو
متاعی نیست در دستم منم امروز و این کالا
قسیم دوزخ و جنت توئی درعرصه محشر
غلامان ترا اندیشه از دوزخ بود حاشا!
الا پیوسته تا احباب را از شوق میگردد
ز دیدار رخ احباب روشن دیده بینا
محبان ترا روشن زرویت دیده حق بین
حسودان ترابی بهره زان رخ دیده اعمی

(۱۲۲۲ - ۱۲۷۰ قمری)

قاآنی شیرازی

اسلام شد مشید و دین گشت استوار — از بازوی یدالله واز ضرب ذوالفقار
آن رحمت خدای که از لطف عام اوست — شیطان هنوز باهمه عصیان امیدوار
آن اولین نظر که ز رحمت نمود حق — وآن آخرین طلب که زحق کرد روزگار
ای برترین عطیه ایزد که امر تو — بر رد ومنع حکم قضا دارد اقتدار
از کن غرض تو بودی و پیش از خطاب حق — بودی نهفته در تتق نور کردگار
نا بوده را خطاب ببودن نکرد حق — وین نغز نکته گوش خرد راست گوشوار
معنی امر کن بتو این بود در نهان — کای بوده جنبشی کن ونابوده را بیار
معنی هر درخت که کاری بخاك چیست؟ — جز اینکه باش ومیوه پنهان کن آشکار
درذات خود چونور تورا کردگار دید — با تو خطاب کرد زالطاف بیشمار
کای دانه مشیت وای ریشه وجود — باش این زمان که از تو پدید آورم ثمار
از حزم تو زمین کنم از عزمت آسمان — از رحمت تو جنت واز هیبت تو نار
عنفت کنم مجسم و نامش نهم خزان — لطفت کنم مصور ونامش نهم بهار
از طلعت تو لاله برویانم از زمین — ازسطوت تو موج برانگیزم از بحار
نقش دو کون راکه نهان در وجود تست — بیرون کشم چو گوهر از آن بحر بی کنار
تو عکس ذات حقی وحق عاکس است و نیست — فرقی در این میان بجز از جبر واختیار
عاکس باختیار چو بیند در آینه — بیخود فتد در آینه عکسش باضطرار
هر سایه را نگر که بجبر از قفا رود — هر جا باختیار بود شخص او گذار
یك جنبش است خامه وانگشت راولی — فرقی است درمیانه نهان پاس آن بدار

باری تو از خدا بحقیقت جدائی
گر چه تو آفریده و او آفریدگار

چون ازازل توبودی باکردگار جفت
هم تاابد تو باشی با کردگار یار

زآنسان که خط دایره در سیر همبر است
با مرکزی که دایره بروی کند مدار

فرداست کردگار و توئی جفت ذات او
لیکن نه آنچنانکه بود بود جفت تار

با اوئی و نه اوئی و هم غیر او نئی
کائنات و نفی هست در اینجا باعتبار

یك شخص را کنی بمثل گر هزار وصف
ذاتش همان یك است و نخواهد شدن هزار

وحدت ز ذات یك نشود دور اگر تواش
هفتاد بار بر شمری یا هزار بار

خواهد کس ار ز روی حقیقت کند بیان
دریك نفس مدیح دو عالم باختصار

نام ترا برد بزبان زانکه نام تست
دیباچه مدایح و فهرست افتخار

هر مدح و منقبت که بود کائنات را
در نام تو نهفته چو در دانه برگ نار

زیراکه هرچه بود نهان در دو حرف کن
هم بر سه حرف نام تو جسته است انحصار

زان ضربتی که برسر مرحب زدی هنوز
آواز مرحباست که خیزد ز هر دیار

دادی رواج شرع نبی را ز قتل عمرو
کاوراز پافکندی و دین گشت پایدار

بعد از نبی رسید خلافت بچار تن
بودی تو یك خلیفه برحق از آن چهار



(۱۲۷۷ ـ ۱۳۳٦ هجری قمری)

ادیب الممالك فراهانی

امیر المؤمنین شاه ولایت
خداوند جهان صدر مهیمن

زامر حق تعالی در چنین روز
بتخت خسروی آمد ممکن (۱)

میان یثرب و بطحا نبی بود
چوموسی درمیان مصر و مدین

---

۱ ـ منظور روز عید غدیر خم است .

خطاب آمد ز یزدان کی پیمبر علی را بر خلافت کن معین (۱)
چراغ کفر را بنمای خاموش سراج عقل را فرمای روشن
قدم نه در ره دلجوئی دوست مترس از بغض و کید و کین دشمن
چو گوئی آشکارا قول ایمان خدایت سازد از هر فتنه ایمن
دلیل لیل الیل (۲) را در این روز نما با حجتی واضح مبرهن
پیمبر زامر یزدان شد پیاده از آن رعنا نجیب شیر اوژن
صنادید عرب را خواند یکسر گشود از مخزن سر قفل مخزن
ببالای جهاز اشتران ساخت همای سدره رفعت نشیمن
بیمن طالع ایمان بر افراشت یمین الله را با دست ایمن
بآهنگ جلی : «من کنت مولاه علی مولاه» گفت آن شاه ذوالمن
در آن ساعت غریو از خلق برخاست گروهی شاد شد ، خلقی بشیون
یکی را خار محنت شد بستخوان یکی را بار طاعت شد بگردن
یکی را مغز میخوشید در سر یکی را خون همی جوشید در تن
ولیکن امر یزدان را بنا چار نهادندی جبین طوعاً و کرهاً
ای آن کز بیم شمشیرت در آجام بیندازند شم شیران ارژن
ز درگاهت سلیمانی است سلمان ز یمنت باب ایمان ام ایمن

---

۱ ـ «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (آیه سوم سوره مائده جزو ششم قرآن)

۲ ـ اشاره است بدعای صباح حضرت امیرالمومنین که چنین است : «صل اللهم علی الدلیل الیك فی اللیل الالیل» دعای مذکور از ادعیه مشهور است ٠

(۱۳۰۴ــ ۱۳۷۰ قمری)

ملک‌الشعرای بهار

گر نظر در آینه یکره بر آن منظر کند
آفرین ها باید آن فرزند بر مادر کند
گردگربار این چنین بیرون شود آن دلربای
خود یقین میدان که اوضاع جهان دیگر کند
کس برخسار مه از مشگ سیه چنبر نکرد
او برخسار مه از مشگ سیه چنبر کند
کس قمر را همنشین با نافه اذفر ندید
او قمر را همنشین با نافه اذفر کند
گر گشاید یك گره از آن دو زلف عنبرین
یك جهان آراسته ازمشگ واز عنبر کند
غم برداز دل تو گوئی تا همی خواهد چو من
هر زمان مدح وثنای خواجه قنبر کند
آنکه اندر نیم شب برجای پیغمبر بخفت
تا تن خود را به تیر کید خصم اسپر کند
جز صفات داوری دروی نیابد یك صفت
آنکه عقل خویش رابرخویشتن داور کند
داورش خوانده ولی(۱) واحمدش خوانده وصی

۱ــ اشاره بشأن نزول آیه ٥٤ سوره مائده است روزی که آن حضرت در مسجد در حال رکوع نماز انگشتر قیمتی خودرا بسائل داد .

هم‌وصایت ، هم‌ولایت زاحمد وداور کند
در غدیر خم خطاب آمد زحق برمصطفی
تاعلی را او ولی برمهتر و کهتر کند
تا رساند بر خلایق مصطفی امر خدای
از جهاز اشتران از بهر خود منبر کند
گرد آینداز قبایل اندر آن دشت و نبی
خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند
گوید آن کاورا منم‌مولا ، علی مولای‌اوست(۱)
زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند
جشن فیروزوی است امروز کز کاخ امام
بانگ کوس وتهنیت گوش فلک‌را کر کند
بوالحسن فرزندموسی آنکه خاک‌درگهش
مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند
حکم‌فرمایند اگر خاقان وقیصر در جهان
حاجب اوحکم بر خاقان و بر قیصر کند

☆ ☆ ☆

(متولد۱۳۱۸قمری)

حبیب یغمائی

یاعلی ، ای‌بزرگ مرد جهان — ای کلام توتالی قرآن

۱ـ اشاره بکلام محمدمصطفی پیغمبراکرم درروزعیدغدیر خم‌است که‌فرمود :
«من کنت‌مولاه فعلی‌مولاه»

ای که درمدحت‌تو هست روا — وصف سبحان ربی الاعلی
چون‌خداخواست‌بودخویش‌نمود — شخص پاك ترا عیان فرمود
زادگاه تو گشت خانه او — آستان تو آستانه او
معنی حق بصورت بشری — از وجود تو یافت جلوه‌گری
گر شود چشم روزگار سفید — چون‌تو نه‌دیده ونه‌خواهددید
این‌همه دانش، این‌همه نیرو! — «وحده لا اله الا هو!»
جزعذاب‌خداچه طرفی بست — آنکه ازدشمنی‌دلت‌راخست
آن زبیراست وطلحه‌در بصره — هریك اندر کثیف تر حفره
وان که میکرد سلطنت‌در شام — جز بزشتی کسش نگوید نام
این جزاشان بود در آن دنیا — وان جهان‌هم بود عذاب‌خدا
نه بخودظلم این بدان کردند — ظلم با مردم جهان کردند
گر بحکم تو کار میکردند — بندگی آشکار میکردند
دعوی سروری نمیکردند — بهوس خود سری نمیکردند
دین اسلام حال دیگر داشت — گیتی ازمعدلت مسخرداشت
بود دنیا بهشت از آبادی — نه ستم گستری، نه بیدادی
لیك این بی حمیتان دنی — بگرفتند رسم اهرمنی
زر و سیم از فقیر بستاندند — پس بخاصان‌خودبرافشاندند
برگزیدند از تبه کاران — بندگان، حاجبان، هواداران
عدل‌محکوم‌وجورحاکم گشت — کار دنیا بکام ظالم گشت
خشت اول چو کج نهند بکار — تا قیامت کج اوفتد دیوار
درعذاب الیم جانشان باد — لعنت حق به پیروانشان باد

که جهانی بآتش اندازند
تاحکومت کنند روزی چند

(متولد ۱۲۸۵ خورشیدی)

شهریار تبریزی

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا
که بماسوا فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین
بعلی شناختم من بخدا قسم خدا را

بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند
چو علی گرفته باشد سر چشمه بقارا

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ
بشرار قهر سوزد همه جان ما سوارا

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدارا

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر تست اکنون باسیر کن مدارا ؟!

بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب
که علم کند بعالم شهدای کربلا را؟!

چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان
چو علی که میتواند که بسر برد وفارا؟

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملك لافتی را !

بدو چشم خونفشانم هله ای نسیم رحمت
که ز کوی او غباری بمن آر، توتیارا

بامید آنکه شاید برسد بخاك پایت
چه پیامها که دارم همه سوز دل صبارا

چو توئی قضای گردان بدعای مستمندان
که ز جان ما بگردان ره آفت قضارا

چه زنم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم
که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوارا:

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنائی بنوازد آشنا را » (۱)

ز نوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب
غم دل بدوست گفتن چه خوشست «شهریارا»

---

۱ ـ این بیت از حافظ شیرازی است در غزلی که مقطع آن چنین است

بخدا که جرعه ای ده تو بحافظ سحرخیز
که دعای صبحگاهی اثری کند شمارا

(متولد ۱۲۸۸ خورشیدی)

پارسا تویسرکانی

جهان زفیض نسیم بهار گشت جوان — بلی جوان شود ازفیض نوبهار جهان
مگر نگفت بقرآن خدای کز پس مرگ — دوباره بخشم ازلطف مردگان‌را جان
چنانکه روید ازخاك‌تیره ، تازه گیاه — چنانکه گردد پیدا بهار بعد خزان
بهار آیتی از کردگار هستی بخش — خزان حکایتی‌ازکل‌من علیهافان (۱)
یکی‌بدیده تحقیق بین‌که باد بهار — چگونه بر، بتن عالمی دمید روان
شگرف‌نقشی صورتگرطبیعت ساخت — که‌شد بدرك معانی‌آن خرد حیران
زسبزه فرشی گسترد بر بساط زمین — که‌برشگفتی آن‌خیره گشت‌چشم‌زمان ،
بسبزه در همه گل‌های تازه و شاداب — بجلوه عشوه فروش‌وبعشوه جلوه کنان
بدان‌مشابه که درصفحه سپهر کبود — کنند جلوه گری ساز انجم رخشان
زمین توگفتی آئینه سپهر شده است — ز گونه‌گونه گل‌نغز و دلکش والوان
در آن مصور تصویر زهره و بهرام — در آن منقش ، نقش عطارد و کیوان
چمن تو گفتی آتش گرفته از لاله — صبا بر آتش او بر زند همی دامان
شهاب‌ورعدچوآتش‌نشان‌بجوش‌وخروش — که تا فشانند آبی مگر بآتش آن
مگرچه گفت‌بگوش‌چمن‌صباکه‌زشوق — کشید بلبل آوا ،گشود غنچه دهان
زمرغکان چمن هرکدام را نگری — بشاد خواری گل همزبان وهم پیمان
همه لطیفه سرای و همه سخن پرداز — همه شگرف مقال و همه بدیع بیان
زشاهدان چمن هر کدام را نگری — همه بخدمت گل‌تنگ بسته‌اند میان

---

۱ ـ اشاره‌بآیه «کل‌من‌علیها فان‌ویبقی‌وجه ربك‌ذوالجلال‌والاکرام» سوره‌الرحمن آیه‌های ۲۶ و ۲۷ (جزو ۲۷ قرآن‌کریم)

همه بدیع جمال و همه لطیف اندام — همه نشاط فزای و همه عبیر افشان
هزار دستان گرم ترانه است و سرور — بشور و شوق و نشاطی که شرح آن نتوان
هزار دستان گوید ولی نتاند گفت — یك از هزار ز مدح علی شه مردان
علی عالی اعلا، که در علو خصال — چنو نداده دگر کس بروزگار نشان
وصی خاص محمد، در مدینه علم — امیر ملك ولایت ، خلاصه امکان
بزرگ مکتب اسلام را مهین شاگرد — خجسته دفتر توحید را بهین عنوان
بعقل و عدل و بتقوی بمردمی و بجود — وجود او همه خود حجت است و خود برهان
نسیم خلقش ، دلجوتر از شمیم بهشت — سموم قهرش ، سوزان تر از تف نیران
خدای گفت که : کمال از او گرفت اسلام — رسول گفت که رونق از او گرفت ایمان
رواج یافت از او علم و زهد را بازار — خراب گشت از او کفر و شرك را بنیان
علو همت او بین که در نهایت فقر — بروی صفحه گیتی کشد خط بطلان

خصال او ز همه خلق به، بغیر نبی
مقال او ز همه گفته به، بجز قرآن



(متولد ۱۲۹۶ خورشیدی)

دکتر ناظر زاده کرمانی

امروز که میلاد شهنشاه جهان است — شادی همه جا ظاهر و اندوه نهان است
ای سیزده ماه رجب در تو درخشید — خورشید ولایت که همه جان جهان است
در کعبه گر آراست رخ آن قبله دلها — از خانه خدا پرس که در این چه نشان است
ما از تو شناسیم بهر حال خدا را — «آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است»
حاجی بره کعبه و ما سوی تو پویان — دو قافله و هردو بیك راه روان است
تو دست خدائی و خدا از تو جدا نیست — آنجا همه حق است که پایت بمیان است

قومی بتو عاصی شد و قومیت خدا خواند — از شأن تو آگاه نه این است و نه آنست
از مدح تو در ماند خرد زانکه مقامت — والاتر از اندیشه و برتر ز گمان است
آنکو بشب از گریه نیاسود شگفتا — در جنگ قوی چنگ‌تر از شیر ژیان است
تیمار فقیران و یتیمان و اسیران — او داشت که سر سلسله دادرسان است
مهر تو و قهر تو ببازار حقیقت — آن مطلق سود آمد و این عین زیان است
فهم من و قدر تو ز پستی و بلندی — گوئی بمثل چشم من و کاهکشان است
بسیار عظیم ارچه بود کاهکشان لیك — در دیده ناظر چه از آن جمله عیان است
با نان جوین ساختن ای رهبر آدم — تحقیر جهان آمد و توقیر جنان است
روزی که ز وحشت همه جانها بلب آمد — نازم بولای تو که آن خط امان است
خلقت چو تو فرزند نپرورد بدامن — پشت پدر پیر فلك گرچه کمان است
تا مکتب ایمان را استاد تو هستی — اسلام بهاری است که ایمن ز خزان است

لبریز گر از شوق دل ماست عجب نیست
چون نام دل انگیز تو ما را بزبان است

☆ ☆ ☆

(متولد ۱۲۹۶ خورشیدی)

حسین حسینی

شاه ماه افسر و مهر انور — آسمان جایگه و نیك اختر
غیرت زهره و خورشید و قمر — نی غلط، بلکه خدا را مظهر
ز خدا کم ز بشر افزونتر
ها علی بشر کیف بشر (۱)

---

۱ ــ ملا مهرعلی زنوری خوئی متخلص به «فدوی» (متوفی ۱۲۶۲ قمری در تبریز) درمدح و منقبت علی گوید:

ولی خالق دادار، علی است　　وصی احمد مختار ، علی است
بخدا محرم اسرار ، علی است　　بفلك مطلع انوار ، علی است
بزمین برهمه شاهان افسر
ها علی بشر کیف بشر

به رجب گشت ز مادر مولود　　هرچه‌بود از عدم آمد بوجود
شد ازاین حق ره باطل مسدود　　مولدش خانه خلاق ودود
ربه فیه تجلی وظهر
ها علی بشر کیف‌بشر

مهر او ، شهد نماید حنظل　　قهر او ، قهر خدا عزوجل
با وجودش همه مشکلها حل　　سخنانش بری از لیت و لعل
عملش بی‌خبراز بوك‌و مگر
ها علی بشر کیف بشر

علی آن آینه غیب نما　　علی آن محرم اسرار خدا
علی آن اصل قدر ، عین قضا　　علی آن فخر زمین ، میر سما
برهمه خلق دو عالم رهبر
ها علی بشر کیف بشر

گوهر پاك ، علی بود علی　　سر اولاك ، علی بود علی

بقیه‌ازپاورقی‌صفحه۱۷۳ :

ها علی بشر کیف بشر　　ر به فیه تجلی وظهر
جنس‌الاجناس علی‌و بنوه　　نوع‌الانواع الی‌حادی‌عشر
اذن الله و عین الباری　　یاله صاحب سمع وبصر
ما هو الله ولکن مثلا　　معه الله کنار و حجر
علة الکون و لولاه لما　　کان للعالم عین و اثر

میر افلاك ، علی بود علی بحر ادراك ، علی بود علی
در جبینش اثر فتح و ظفر
ها علی بشر کیف بشر
کفر او بهر گروهی ایمان دین او مرکز ثقل ادیان
باعث خلقت پیدا و نهان قهر و مهرش چو جحیم است و جنان
اوست حاکم بقضا و قدر
ها علی بشر کیف بشر

☆ ☆ ☆

دکتر نوربخش کرمانی

هاتف جان بر پیام دوست بشیر است ساقی پر کن قدح که عید غدیر است
روح نواز است و روح بخش صباهم نکهتش آمیخته بمشک و عبیر است
عید، چه عیدی! که پیر دیر نبوت امر ولایت بدست و پا بسریر است
روی امانت گشود لب بسخن باز ساخته گویا بنطق حی قدیر است:
اینکه بدانید ای جماعت یاران «هر کش مولا منم علیش امیر است»
ختم شد ازمن بخلق دور نبوت دور ولا را علی مدار و مدیر است
کیست علی؟ افتخار عالم و آدم عین حقیقت که بی عدیل و نظیر است
والی خلقان خدیو عرصه امکان دست خدا شیر حق که بر همه چیر است
پیکر هستی بنام اوست مزین روشن از او آفتاب و ماه منیر است
سر ولایش نهان بباطن ذرات نقطه توحید را مشار و مشیر است
جمع مناجاتیان بدو متوسل یار خراباتیان و بر همه پیر است
ازعلی آمد احد بصورت احمد بر احد و احمد او دلیل و وزیر است
وجه خدایش به بین ز روی حقیقت بر همه آگاه چون خدای خبیر است

نیست میسر شهود ذات علی را | گرچه بقدرت بهرچه هست مجیر است
دفتر خلقت بنام اوست مدون | لوح قدر را بدست خویش دبیر است

یا علی ای «نور بخش» جان و دل ما
غیر تو درچشم عاشق تو حقیر است

☆ ☆ ☆

کیانی نژاد

علی مرآت ذات کبریائی است | تجلی گاه اوصاف خدائی است
ز واجب تا بممکن طرفه راهی است | علی آن طرفه راه آشنائی است

